

اسلام و رجعت

تأليف:

عبد الوهاب فرید تُنْكَابُني

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ)

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ (ص) الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا، فَيَمَّا لِيُذِيرَ بَأْسًا
شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا، مَا كَثِيرٌ فِيهِ
أَبْدًا.

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. رَبَّنَا إِنَّنَا
سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا
مَعَ الْأَبْرَارِ. رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ. رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ
لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ. رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى
اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ. رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى
الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ. رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ
وَإِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا
وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْبَأْنَا وَإِلَيْكَ
الْمَصِيرُ. رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.



(دیباچه)

تنها چیزیکه مردم امروز را بیعلاقه باسلام نموده و آنان را به لامذهبی سوق می‌دهد و در عین حال بزرگترین رادع پیشرفت اسلام گردیده‌است، همانا خرافات و موهوماتی است که از دیر زمانی با حقایق اسلام دست بگریبان و مخلوط شده‌است. چه اسلام کنونی را؛ اسلامی که تعالیم اخلاقی و اجتماعی و دیگر مقررات شامخه‌اش متروک مانده و در مقابل یک رشته عادات سخیفه جایگیر آن شده‌است، اسلامی که آن همه خرافات غیر قابل قبول و افسانه‌های بی سر و ته در تمام شئون وی ریشه دوانده و حقایق برجسته‌اش در زیر هزاران پرده‌های موهوم مستور مانده‌است، خلاصه اسلامی که آن صورت زیبای اولیة خود را از دست داده و کنون با صورتی زنده جلوه‌گر آمده‌است! چگونه می‌توان آنرا بدنیای امروز معرفی نمود؟! چنان ممکن است افکار مردم امروز را بچنین آئینی متوجه ساخت؟! شبهه‌ای نیست، دماغ مردمان عصر حاضر دیگر برای قبول آنهمه خرافات حاضر نیست!

بگذرید از یک عده مردم سال خورده‌ای که بحکم عادت یا عوامل دیگر نسبت بدین ابراز علاقه می‌کنند، مردمی که در اثر این انقلابات و تحولات ادبی و اجتماعی امروز چشم و گوش خود را باز نموده تا اندازه‌ای بیدار شده‌اند، جمعیتی که مفتون مظاهر مدنیت مغرب زمین گشته و افکار نوینی در اعماق روحشان جایگیر شده‌است، مخصوصاً جوانانی که دماغشان با برهان و منطق آشنا گردیده‌است، چطور می‌توانند آنهمه خرافات را کورکورانه قبول نمایند؟ بی‌پرده بگویم: یک چنین مذهب آمیخته با آنهمه اباطیل با او ضاع کنونی عالم محکوم به فنا و زوال است!

یا للاسف! اسلام و این آخرین قانون آسمانی که با سرعت برق درخت شرک و وثنیت را ریشه‌کن کرده و انقضای دوره بت پرستی را با صدای رسائی بعالمیان ابلاغ نموده و لوای توحید را در فراز بتخانه‌های بزرگ دنیا باهتزاز در آورده‌است، ببینید امروز همان بت پرستی با چه مظاهر گوناگون در عالم اسلام ظهور کرده، و درخت تناور شرک چگونه در محیط توحید ریشه دوانده و بی چاره ملت اسلام با چه حالی در سایه‌اش آرمیده‌اند!

گرامی آئین مقدسی که علم و عمل را دو حامی بزرگ خود قرار داده و افراد بشر را عموماً بتعلل، تفکر، سعی و مجاهدات دعوت نموده ملاحظه نمائید: اکنون چسان ظلمت جهل عالم اسلام را تیره کرده و پیروانش چگونه در مهـد تنبلی و تن پروری غنوده‌اند! مذهبی که تهذیب نفوس و تتمیم مکارم اخلاق بشر را وجهه همت خود قرار داده، نگاه کنید: چطور فساد اخلاق پیروانش را بگرداب هلاکت و بدبختی انداخته غفلت و ضلالت دامنگیرشان شده‌است!

آئینی که نقشه تعالیم اجتماعی وی بر روی نوامیس عدالت، اخوت و تعاون، طرح شده‌است ببینید: مسلمانان با چه وضع رقت باری دست تطاول و تعدی نسبت بجان و مال یگدیگر دراز کرده نفاق و دو روئی و خودخواهی و خودپرستی را پیشه خود قرار داده‌اند!

پیامبر که بنیان آئینش را روی و حدت ملی و اجتماعی استوار کرده و صریحاً عواقب وخیمه کلیه موجهات تفرقه، خصوصاً محذورات مترتبه بر عصیبت جاهلانه را خاطر نشان همه کرده‌است اکنون همه برأی العین می‌بینید که عفریت جهل و تعصب چگونه رشته‌های آهنین جمعیت اسلامی را از هم گسیخته و هر عده‌ای را بورطه زبونی و بیچارگی انداخته‌است!

اسلامی که درخت تقلید جاهلانه را از ریشه در آورده و در عین حال ناموس تجدد و اقتباس را گوشزد عالمیان نموده‌است، با کمال حسرت ملاحظه کنید: مسلمانان چطور طوق تقلید جاهلانه را در کمال بیشرمی بگردن انداخته مجد و عظمت اولیه خود را از دست داده‌اند! اسلامی که تمام شئون و امتیازات و عناوین موهومه را لغو کرده و فقط مزیت انسانی را تقوی و پرهیزکاری قرار داده‌است، به ببینید: چسان امتیازات بیهوده در بین ما حکم فرما شده و جمعی برای استفاده از دسترنج دیگران با چه لطائف الحیل متشبت بعناوین موهومه شده‌اند!!

خلاصه اسلامی که صفحه گیتی را از لوث کلیه خرافات پاک نموده و پرده‌های موهومات را از هم دریده‌است، با دقت ملاحظه نمائید: کنون چگونه حقایق در خشنده‌اش در زیر آنهمه پرده‌های مظلم خرافات مستور مانده و مسلمانان با چه وضع شرم آوری دچار آنهمه موهومات شده‌اند!!

پس باید در تفکیک خرافات از مذهب هرچه زودتر اقدام نمود، باید در جلوگیری از این

خطر بزرگ و مرض مهلکی که اسلام با مایهٔ سعادت و نیک‌بختی ما را کاملاً تهدید می‌کند با نهایت جدیت کوشش کرد، باید بر ضد این دشمن خانمان برانداز جنگ نمود، باید بحیات این جرثومهٔ فساد که در رگ و ریشهٔ افراد جامعهٔ ما رسوخ پیدا کرده و ما را بطرف زوال و نیستی سوق می‌دهد خاتمه داد، باید این خانهٔ مذلت و تیره بختی را آتش زد، باید این شجرهٔ خبیثه را از ریشه در آورد، و بالاجمال هر طوری هست، باید دین مقدس اسلام را که یکتا وسیلهٔ تأمین سعادت و سلامت نشأتین است، از لوٲ کلیهٔ خرافات پاک نمود و حقایق برجستهٔ قرآن مقدس، باید از صور ننگین موهومات خارج کرد، و بالاخره باید با کمال قوت و در نهایت استقامت، بقرآن کریم، به این حبل الله متین متمسک شد، و آئین پاک اسلام را همانطوریکه در دوره‌های رشد و نمو اسلام معمول بوده عمل نمود. و گرنه و علی‌الاسلام السلام.

برادران دینی، ای ملت اسلام! آن قدر که در مهمل غفلت و جهالت خوابیده‌اید بس است بیدار شوید! قدری باوضاع کنونی عالم و روزگار خود توجه نمائید به بینید: چگونه امروز هدف تیرهای زهرآلود مبلغین اجنبی شده‌اید! و چه زخمهای مهلکی هر لحظه به پیکر اسلام وارد می‌آورند و چطور از جهالت شما استفاده کرده اسلام با عزت و سعادت شما را در مخاطره انداخته‌اند با این حال، آیا سزاوار است با تشبث به آنهمه خرافات و با این عملیات جاهلانه به دشمنان خود کمک نمائید! بیائید قدری بحال خود و فرزندان آتیۀ خویش رحم نموده کمتر تیشه بریشهٔ خود بزنید، یعنی با این اعمال جاهلانهٔ خود که اسلام را کاملاً محجوب و مستور نموده خاتمه دهید و آن همه خرافات غیر قابل قبولی که وارد دین شده و کورکورانه هر یک را بجان و دل پذیرفته‌اید از خود دور کنید و بالاخره اسلام بی‌چاره را بحال خود و اگذارید! چه، اسلام با آن مبانی متقنه و حقایق درخشنده‌اش چنانچه از زیر پرده‌های متراکم خرافات و اوهام بیرون آید و از چنگال عملیات جاهلانهٔ شما آسوده گردد، نه تنها در مقابل بزرگترین حملات اجانب مقاومت کرده خود به تنهایی خویشتن را حفظ می‌کند، بلکه در اندک زمانی تمام معمورهٔ گیتی را حیطةٔ نفوذ و تصرف خود خواهد آورد، افسوس! که، الاسلام محجوبٌ بالمسلمین!

باری، موضوع مبارزه با خرافات در ضمن معرفی حقایق اسلام، از دیر زمانی توجه مرا جلب کرده و فکرم را بخود مشغول ساخته‌است، و از همان اوقات انجام این معنی را فریضةٔ ذمهٔ خود قرار داده و پیوسته مترصد موقعی بودم که در مقام ادای ذمهٔ خویش و ایفای این

وظیفه ارجمند بر آیم، له الحمد در این موقع که تا اندازه‌ای فراغت حاصل کرده‌ام، بیاری خدا این آرزوی دیرینم را تعقیب کرده و باندازه‌ی وسع خود در این راه خواهم کوشید.

اکنون در این کتاب (اسلام و رجعت) در تعقیب معرفی قسمتی از مزایای اسلام - در ضمن بیان بعضی از خصوصیات حدیث - پاره‌ای از اموری که داخل در اسلام کرده‌اند که از آن جمله مسئله رجعت است، با عبارت‌های ساده که در خور فهم هر خواننده‌ای باشد خواهم متذکر شد، ولی مسئله رجعت) چون باب دعاوی باطله مردمان شیاد را مفتوح کرده و چرخ مذهب سازی را، بخصوص در ایران، بکار انداخته و در عین حال لطمه بزرگی بآرکان تشیع وارد آورده‌است، بیش از همه در اینجا تعقیب می‌شود.

گرچه مصلح معظم و دانشمند محترم آقای شریعت سنگلجی، که از سالهای متمادی با یک ایمان کامل و عزم راسخ تشریح حقایق اسلام و ازاله خرافات و اوهام را وجهه همت خود قرار داده‌اند چندی پیش در (دار التبلیغ) خود این موضوع (رجعت) را با بیاناتی بس شیرین و دلچسب ملغی کرده و اساس آن را از هم پاشیده‌اند، ولی چون دیدم مطلب روشن نگردیده و کاملاً سوء تفاهم شده‌است و حتی نسبت بجمعی بر خلاف انتظار تأثیر سوئی بخشیده بیش از پیش این عقیده در آنان راسخ گردیده‌است و از طرفی هم برخی از مردمان بوالهوس و ابن الوقت - از جهاتی که همه می‌دانیم - این امر را که از دیر زمانی در میان یک سلسله کتابهای غبار آلوده مستور بوده بر ملا ساخته‌اند و در بین توده عوام ویرا از مبانی متقنه اسلام و مقومات فرقه (امامیه) معرفی کرده‌اند، خلاصه چون دیدم این لباس را با صورتی بس ننگینتر به تن اسلام پوشانده‌اند، علاوه بر اینکه برادران عزیز مصری و دیگر ممالک اسلامی ما: آنانی که فرقه (امامیه) را بمناسبت این مقاله و دیگر مقالات (غلاة) مورد حملات خود قرار داده‌اند، بدانند که امامیه از اینگونه مقالات مبری و منزه‌اند، لذا نگارنده این موضوع را بیش از همه مورد دقت قرار داده و مدتی در اطرافش مطالعه عمیق نموده و در نتیجه این مجموعه را، آن اندازه‌ای که فکر ضعیفم اجازه می‌داد، تنظیم کرده و در دسترس مطالعه برادران دینی خویش می‌گذارم.

گرچه می‌دانم اینگونه سخنها برای اغلب ناگوارست، مخصوصاً کوتاه نظران ما را مورد ملامت و سرزنش خواهند قرار داد، یقین دارم در این راه، که پیش گفته ام دچار بسی خارها و هدف بسی سنگ‌های جفا خواهم شد! زیرا، همه بخوبی می‌دانید این مردم چنان با اوهام و

خرافات دلبستگی پیدا کرده و مانوس هستند همین که می‌بینند یک نفر مصلح خیر اندیشی در مقام اصلاح مفاسدشان بر آمده، می‌خواهد کوچکترین امور بی اساس و عادات سخیفه را از دستشان بگیرد، چه غوغائی دائر می‌کنند و چگونه صدای وا شریعتا از هر گوشه‌ای بلند می‌نمایند! ولی با این حال ما از کسی بیم و هراسی نداریم، زیرا پشتیبان ما حق و حقیقت و تکیه‌گاه یگانه ما خداوند قادر متعال است و بس و لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم

طهران - پانزدهم جمادی الثانی ۱۳۰۰ هـ ش

عبد الوهاب فرید.



اسلام دین فطرت و آئین انسانیت است

اسلام دین فطرت و آئین انسانیت است، اسلام دین عقل و فکر است، اسلام دین (وسط) یا جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرت است، اسلام دین علم و حکمت و آئین برهان و حجت است، اسلام دشمن تقلید و تعصب جاهلانه است!

روزگاری بر بشر گذشت که (دین) را عبارت از یک رشته امور خارج از حدود عقل و دانش می‌دانستند و از این کلمه (دین) جز یک رشته تعالیمی که آنان را بمقاومت با فطرت و مکابره با عقل و خضوع در مقابل اشخاصیکه همین تعالیم را از آنان تلقی می‌کردند تکلیف نماید، چیز دیگر تصور نمی‌کردند؛ و به طور کلی دین را امری منافی با فطرت، عقل، فکر، استقلال و حریت خلاصه آنرا معاند با جمیع شئون انسانیت تشخیص می‌دادند، تا این که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله که از جزیره العرب طلوع کرد، این فرمان را: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الروم: ۳۰] بدینا ابلاغ کرده و افراد بشر را بدین فطرت و آئین انسانیت دعوت نمود، بعالم فهماند که اسلام، دین فطرت و آئین عقل و فکر است، اسلام دین وسط یا جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرت است، اسلام قرین علم و حکمت و توأم با برهان و حجت است، اسلام آئین استقلال و حریت است، اسلام دشمن تقلید و تعصب جاهلانه است، اسلام مربی عقول و مکمل استعداد بشر است، خلاصه عهده‌دار آسایش و ضامن سعادت دنیا و آخرت بشر همانا اسلام است.

آری اسلام دین عقل و فکر است!

زیرا وقتی که قرآن کریم را دقیقانه از نظر بگذرانیم خواهیم دید که اسلام اساس دعوتش را روی عقل استوار کرده و در دعاوی خود بجای اینکه مانند سایر ادیان و دعوت‌های عالم مردم را در تحت عوامل اکراه و اضطراب قرار بدهد و متشبث بتطمیح، تهدید و تحریک عواطف بشود، بشر را به تعقل، تفکر و نظر در کائنات آسمان و زمین دعوت می‌کند و قضاوت قضیه را بعهده عقول آنان واگذار می‌نماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ. قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُعْزِي الْأَيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [یونس: ۹۹-۱۰۱]^(۱)، خلاصه مفاد این آیات اینست: چون عقول و افکار و بالاخره روحیات بشر بمتقاضی سنت جاریه خداوند مختلف است و انظارشان در آیات آفاقی و انفسی با یکدیگر تفاوت دارد لذا درباره ایمان و کفر نیز باید با هم اختلاف داشته باشند^(۲)، چه برخورد بدین اسلام و ایمان به آغاز و انجام گروند تعقل و تفکر و مولود نظر در آیات عالم کون است؛ آنانی که عقل خود را از تحت تأثیر عوامل خارجی بیرون آورده و در کمال آزادی متوجه کائنات آسمان و زمین و عجائب عالم کون می‌شوند و استعداد ذاتیه شان هم تا اندازه‌ای با آنان مساعد است، البته به حقیقت امر بر خورد کرده مبدء و معاد و

(۱) اگر پروردگار تو ای محمد (ص) خواسته باشد هر آینه تمام افراد بشر بتو ایمان خواهند آورد، آیا تو مردم را قهراً وادار می‌کنی که ایمان بیاورند؟ یعنی نباید آنانرا در این باره اکراه نمائی و کسی نمی‌تواند ایمان بیاورد مگر باذن خدا یعنی مگر اینکه خدا او را متمکن بکند از ایمان آوردن و دعوت بکند او را بسوی ایمان بوسیله عقلی که به وی داده‌است یعنی چون عقل به تنهایی یگانه وسیله ایمان است از اینرو هر کسی که خدا به وی عقل داد در حقیقت او را درباره ایمان مأذون ساخته‌است، عبارت دیگر همین اعطای عقل اذن عملی ایمان و مقرر فرمود خدا عذاب یا پلیدی را برای کسانی که عقل ندارند یعنی چون تعقل و تفکر نمی‌کنند مثل اینستکه عقل ندارند (در حقیقت می‌خواهد بگوید: چون عدم تعقل توأم با کفر است از اینرو منشأ عذاب است) ای محمد باین مردم بگو: بنگرید، تفکر نمائید چیست اینها که در آسمان و زمین است ولی این آیات و براین واضحه با آن وضوح و کثرتش و این پیمبران مندر برای مردمی که در آنها نظر نمی‌کنند، تفکر و تدبّر نمی‌نمایند، خلاصه قصد ندارند که ایمان بیاورند ابداً سودی ندارد.

(۲) چنانکه خداوند در آیات چندی، مخصوصاً در این آیه نیز اشاره باین معنی می‌کند: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ. إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لِأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ [هود: ۱۱۸-۱۱۹].

اخلاق را که اساس و پایه این دین را تشکیل می دهند خواهند دریافت ولی مردمی که عقل خود را در زیر پرده های عادات و رسوم پدران و اقرا نشان پنهان کرده اند و کاملاً در تحت تأثیر محیط و عوامل دیگر قرار گرفته اند و یا اصلاً ضعیف العقل و کم استعداد می باشند^(۱)، خلاصه استعداد آنان آن اندازه ای نیست که بتوانند بین هدایت دین و ضلالت کفر تمیز بدهند و یا اینکه در اثر خودپرستی جز خوردن و خوابیدن و.... ابدأ متوجه چیزی نیستند حتماً اینگونه اشخاص باید در همان گمراهی کفر باقی بمانند، پس تو ای پیغمبر نباید بشر را قهراً وادار بتصدیق دین و ایمان بخدا بکنی، بلکه تنها وظیفه تو اینست که مقررات اسلام را به بشر یادآوری کرده و سپس آنانرا بمطالعه آیات کتاب تکوینی و نظر در کائنات این عالم دعوت کنی، خلاصه وظیفه تو در درجه اول تذکر و در درجه دوم دعوت بتعقل است ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ. لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾ [الغاشیه: ۲۱-۲۲] نه اینکه آنانرا بقبول مقاصد خویش مجبور و مکره نمائی و نباید هم آرزوی تو این باشد که همه افراد بشر حتی آنانی که چشم و قلب خود را با مهر نادانی و خود پرستی مهر نموده و بطور کلی عقل خود را در زیر پرده های زیادی پنهان کرده اند بتو ایمان آورند، زیرا این معنی بر خلاف سنت و مشیت من است، همان طوری که اتحاد افکار و عقول بشر مخالف با سنت جاریه من می باشد.

آری تبلیغ دین فطرت البته راهش همین است، انسان را جز از اینراه نباید دعوت بآئین انسانیت کرد. چه، دینی که مدعی آسایش همه طبقات بشر تا انقراض عالم است و خود را هم عنان با همه تطورات روحی بشر می داند، دینی که مقرراتش موافق با مقررات عقل و ملایم با فطرت اولیه انسانی است، شبهه ای نیست که تصدیقش بعهدۀ عقل و منوط به تعقل است، در دعوت بچنین دینی ابدأ احتیاج به اکراه و اجبار نیست، بلکه می باید فقط مردم را بمراجعه بعقول و وجدان آنان وادار نمود، بتعقل و تفکر دعوتشان کرد؛ اینستکه در قرآن در دعوت به هر یک از مبانی دین از مبدأ و معاد و اخلاق بشر را به عقولشان احاله می کند و بیشتر آیات مربوط بتوحید و معاد و اخلاق را بجملة: افلا تعقلون، افلا تذکرون و مانند اینها خاتمه می دهد، اما کنیسه، یا دگان خرافات تثلیث، بنیان دعوتش را روی پایه (اعتقد و أنت أعمی) گذارده و مردم را کورکورانه بسوی خود دعوت می نماید، از همین لحاظ است که در

(۱) این دسته از مردم همیشه در اقلیت بوده مخصوصاً در عصر حاضر خیلی کمیاب هستند و بمقتضای ناموس حرکت فکری و ارتقاء عقلی روزگاری خواهد رسید که اینان بکلی منقرض و نابود شده باشند.

قرآن مؤمنین را بعنوان: اولو الالباب، مفکر، عاقل تعبیر می‌کند، ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [آل عمران: ۱۹۰-۱۹۱] ^(۱) و در عین حال کفار را بنام: کر، کور، بی عقل و بیفکر یاد می‌کند ﴿وَمَثَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءَ وَنِدَاءَ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۱] ^(۲) و در جای دیگر آنها را گمراه تر از گاو و خر معرفی می‌نماید ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۴۴] ^(۳) ولی آن مرد خودپرست یا خدای گوسفندان. آن یک مشت مردم ساده لوحی که بوی گرویده‌اند بنام اغنام الله خطاب می‌کند.

اینستکه پیغمبر اسلام در موقع احتجاج به اینکه قرآن کتاب آسمانی و خود مبعوث از طرف خداوند است مردم را بمراجعه بعقلشان وادار می‌کند ﴿فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمْرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [یونس: ۱۶] ^(۴) و قرآن را در معرض افکار عمومی بشر قرار می‌دهد، وهمواره آنانرا بتدبر وی امر می‌کند ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [ص: ۲۹] ^(۵)، ﴿أَفَلَا يَتَدَّبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ

(۱) یعنی در خلقت آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز آیات و دلایلی است برای مردمان عاقل: آنانیکه در همه حال قیام، قعود و اضطجاع - متذکر خدا هستند و پیوسته در آفرینش آسمانها و زمین تفکر و تدبر می‌کنند و همواره می‌گویند خدایا اینها را عبت و بیهوده نیافریدی.

(۲) مثل تو ای پیغمبر و کفار مثل شبانی است که هر چه بگوسفندانش بانک میزند آنها جز صوتی نمی‌شنوند، اینان کر؛ گنگ و نابینا می‌باشند چون چنینند، بمنزله کسانی هستند که اصلاً عقل ندارند.

(۳) یعنی آیا تو گمان می‌کنی بیشتر این کافران می‌شنوند یا تعقل و تفکر می‌کنند در آنچه که به اینان می‌گوئی؟ اینان مانند بهائم و بلکه از آنها گمراه ترند.

(۴) یعنی: مدت پیش از نزول قرآن در میان شما بودم و هیچ یک از این سخنهایی که اکنون بشما می‌گویم نمی‌گفتم چرا تعقل و تفکر نمی‌کنید؟

(۵) یعنی این قرآن کتابیست بس میمون و سودمند، اینرا بسوی تو ای محمد (ص) فرستادیم تا اینکه مردم در آیات وی تدبر و تأمل نمایند، و مردمان خردمند از آن بهره‌مند شوند.

اِخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴿ [النساء: ۸۲] ^(۱) ولی کنیسه برای اغفال توده کتاب مقدس را در اختیار مجامع کونسیل (مجمعی مرکب از یک عده کشیشهایی که بانتخاب پاپ تعیین می‌شوند) می‌گذارد و دیگرانرا از مطالعه وی اکیداً منع می‌کنند.

ازینجهت است که در قرآن عَقْلًا را مخاطب خود قرار داده و پیوسته آنانرا بنظر در جمال عالم طبیعت و تفکر در آیات کتاب تکوینی که مهم ترین وظیفه عقل و تنها وسیله ترقی مادی و معنوی بشر است دعوت می‌نماید، و فهم آن آیات را بر عهده عَقْلًا می‌گذارد ﴿ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴾ [البقرة: ۱۶۴] ^(۲)، ﴿ وَتَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾ [آل عمران: ۱۹۱]، چنانکه فهم حقایق آیات کتاب تشریحی (قرآن) را نیز محول بعقلا می‌کند ﴿ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴾ [ص: ۲۹].

برای همین است، که در قرآن مردمان بی عقل و بی فهم را بعنوان بهائم و بلکه گمراه‌تر از آنها معرفی می‌کند: ﴿ وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴾ [الأعراف: ۱۷۹] ^(۳) و به کار نیانداختن قوای عقلیه را مایه

(۱) یعنی: مگر این مردم در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ و حال آنکه اگر منزل از جانب خدا نبود هر آینه در آن اختلاف شایانی می‌یافتند.

(۲) یعنی: در خلق آسمانها و زمین، و در اختلاف شب و روز، و در کشتیهایی که در دریا سیر می‌کند به منفعت بشر، و در آن آبیکه خدا از آسمان بلندی (باران) نازل می‌کند و در نتیجه زمین را بعد از اینکه مرده بود زنده می‌نماید و انواع حیوانات در آن منتشر می‌کند، و در وزیدن بادهای، و در ابرهایی که بین آسمان و زمین تسخیر شده‌اند در همه اینها آیات و علاماتیست برای مردمی که عقل دارند؛ و در آنها تعقل و تفکر می‌کنند.

(۳) یعنی: هر آینه آفریدیم بسیاری از جن و انس را بنا بر اینکه عاقبت آنان بمناسبت کفر رفتن بسوی جهنم است، برای اینان قلبهائی است، که بدان وسیله چیزی را درک نمی‌کنند، و چشمائیست که با آن چیزی را نمی‌بینند، و گوشهائیست که با آن

عذاب آخرت قرار می‌دهد ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ [الملک: ۱۰] ^(۱) اما کنیسه، حفظ منافع خود را در غفلت و جهالت مردم تشخیص داده، صاحبان عقل و دانش را دچار شکنجه و عذاب می‌سازد.

اینستکه پیغمبر اسلام جز پیروی وحی هیچگونه مقامی برای خود قائل نمی‌شود، و از دایره بشریت قدمی بالاتر نمی‌گذارد، حتی علم غیب و تصرف خزائن زمین یا مالکیت ارزاق خلق را - که غالباً رؤسای ادیان مدعی اینها می‌باشند - صریحاً از خود نفی می‌کند و وظیفه خود را منحصر به تبلیغ و انداز بشر می‌نماید و در عین حال شاهد صدق گفتارش را عقل و تعقل قرار می‌دهد ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ؟ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ؟!﴾ [الأنعام: ۵۰] ^(۲). بقول (آرنست رینان) فرانسوی «محمد (ص) در هیچ جا احیای اموات را

دعوی نمی‌کند، و میان آسمان و زمین خود را مصلوب نمی‌دارد و بعد زنده نمی‌شود فقط همان قرآن را که واقعاً تا کنون هیچ بشری مانند آنرا نیاورده معجزه خود قرار می‌دهد، عظمت این شخص بزرگ همین بس که با این حال مکرر می‌گوید: من بشری مانند شما هستم»

اما آن عیسی که کنیسه معرفی می‌کند.....

از اینجاست، وقتی که قرآن کریم را مطالعه می‌کنیم علاوه بر کلمات تفکر و تدبر تقریباً در ۵۰ موضع بکلمه عقل - چه بهمین اسم و چه در ضمن افعال مشتقه از آن - و در ۱۰ مورد بجمله (اولو الالباب) و در ۲ موضع بکلمه (اولی النهی) خواهیم مصادف شد، ولی در قاموس کتاب مقدس هر قدر که تفحص می‌کنید ابداً لغت عقل، تفکر، تدبر یا الفاظی که

نمی‌شنوند، اینان مانند گاو و خر و بلکه از آنها گمراه‌تر اند اینان کسانی هستند که غافل از آیات و حجج من می‌باشند، غافلند از اینکه در آنها تفکر و تعقل بکنند.

(۱) یعنی کفار بعد از اینکه در جهنم مواجه با عذاب می‌شوند می‌گویند: چنانچه در دنیا می‌شنیدیم دعوتهای پیمبران را و یا آنکه تعقل می‌کردیم هر آینه کنون از اهل جهنم نبودیم.

(۲) یعنی: ای محمد (ص) باین مردم بگو؛ من نمی‌گویم که خزائن خدا یا ارزاق خلق در نزد من است، و یا اینکه علم غیب می‌دانم، و نمی‌گویم من ملک هستم، من پیروی نمی‌کنم و خبر نمی‌دهم بشما مگر چیزی که بمن وحی می‌شود، آیا آدم کور و بینا با هم برابر اند پس چرا تفکر نمی‌کنید؟!

مرادف با اینها بوده باشد نخواهید پیدا کرد^(۱).

باری بخوبی دانسته شد که اسلام دین عقل و فکر است، دینی است گذشته از اینکه بنیانش روی دو پایه استوار عقل و علم قرار گرفته و مقررات شامخه اش هر یک از نوامیس عقلیه است؛ می‌خواهد عقل بشر را از همه حجابها و قیدهایی که از سالهای متمادی دچارش بوده آزاد نماید، می‌خواهد بجامعه بشر استقلال عقلی بدهد، می‌خواهد بشر را در سایه حریت فکر بسر منزل سعادت مادی و معنوی برساند.

یکی از دانشمندان غرب این معنی را بخوبی دریافته و در این باره بیانی بس شیرین دارد، می‌گوید: «تفکر که مبدء ارتقاء بشر و مایه فضیلت هر ملتی می‌باشد، تقلیدهای دینی از دیرزمانی بشر را از آن محروم نموده و بطور کلی جلو راه حریت فکر و استقلال عقل آنان را مسدود کرده بود». تا اینکه اسلام که آمد با کتاب خود (قرآن) این سد را خراب نموده و بشر را از این رقیت آزاد کرد، ملت غرب این آزادی فکری که فعلاً دارند و در سایه آن خود را به اوج سعادت مادی رسانده‌اند، اصلاً از مسلمانان آموخته بودند، ولی مدتی نگذشت که اوضاع مسلمین دگرگون شده و بطوری خود را از این معنی محروم کرده‌اند که فعلاً بعضی از آنان در این باره از غربیان - همان مردمی که این حریت را از اجداد اینان گرفته بودند - تقلید می‌کنند^(۲).

هان ای امت اسلام اینست دین شما! اینست آن دینی که از سالیان دراز خود را به آن نسبت می‌دهید ولی نتوانسته‌اید قوای عقلیه خودتان را در هیچ موضوعی بکار بیندازید و بطور کلی سرمایه قوای دماغی خود را بحالت رکود و وقفه گذارده‌اید! و ای مسلمان! نباید تا این اندازه بی‌عنایت بعقل و فکر خود باشی که آداب دین را کورکورانه از پدر و مادر تقلید بکنی تا اینکه با تصادف بیک شبهه مختصر حتی با تغییر محیط اساس دین و آداب مذهبی را از دست بدهی!

برادر من، اگر واقعاً مسلمانی چنین جمودت فکری شایسته مقام تو نیست! یقین دانسته باش که روح پیغمبر: همان مرد حقیقت گوئی که در قرآن داد می‌زند: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا

(۱) الوحی المحمدی، چاپ مصر، ص ۱۰۸-۱۱۱.

(۲) الوحی المحمدی، چاپ مصر، ص ۱۰۸-۱۱۱.

تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۹﴾ [آل عمران: ۱۳۹] از این وضعیت ننگین شما
آزرده‌است!

من یقین دارم که اگر از همین راهی که قرآن تعیین می‌کند مسلمان شده بودی یعنی:
براهنمائی عقل و در سایه تعقل و تفکر وارد در حریم اسلام می‌شدی، بدون شبهه - همان
طوری که خداوند در این آیه وعده می‌دهد- فعلا دارای مقامی بس اعلی و ارجمند بودی،
ولی افسوس! که راهنمای تو چیزهائی و یا کسانی بودند که بمراتبی از تو گمراه تر بوده‌اند و
حتی خانه خود را هم نمی‌توانستند اداره بکنند!



اسلام دین «وسط» یا جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرت است

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ

شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳]

انسان چون مرکب از جسم و روح است از اینرو حیات او نیز دارای دو جنبه است: جسمانی و روحانی، بنا بر این کامرانی و سعادت کامل وی بسته به تشدید مبانی هر دو جنبه از حیات او خواهد بود، وضعیت این دو، بطوری پیوسته با یکدیگر است که اهمال در عمران هر یک باعث اضمحلال اساس دیگری خواهد شد همان طوری که قصور در پرورش هر یک از قوای جسمی و روحی، موجب فتور دیگری می شود.

بعبارت دیگر چنانکه حفظ صحت و آسایش هر شخصی رهین حفظ صحت جسم و روح است و بسته به حفظ نسبت و توازن میان قوای جسمی و روحی او میباشد، این چنین تامین آسایش کامل، یا سعادت دنیا و آخرت نیز منوط باستحکام مبانی حیات جسمانی و روحانی یا آبادی دنیا و آخرت است، پس معلوم می شود آنانی که سعادتشانرا تنها در ترفیع پایه این زندگانی موقتی (جسمانی) تشخیص داده و بطور کلی از آبادی حیات روحانی چشم پوشیده اند دچار اشتباه بزرگی هستند، چنانکه آندسته ای که سعادت خویش را در (رهبانیت) و اعراض از دنیا جستجو می کنند و چنین می پندارند که با گناره گیری از مردم و بدبین بودن نسبت بخلائق و مهممل گذاردن قوای دماغی و حالات روحی بنام تزکیه نفس و تصفیه روح، خلاصه با طی کردن عمر با تنبلی و کسالت فقط برای انجام یک رشته عبادت، تامین آسایش حیات اخروی را نموده و خویشان را بسعادت جاوید خواهند رساند، کاملاً بغلط رفته اند.

حاصل جمعیت هائی که در زندگانی میزان تعادل میان زندگانی دنیا و آخرت را از دست داده، طریق افراط یا تفریط را پیش گرفته اند خیلی بیچاره و بمراحلی از سر منزل سعادت دور افتادند.

اکنون که دانستیم سعادت کامل و آسایش مطلق بشر بسته بحفظ تعادل میان حیات جسمانی و روحانی و رهین تعمیر دنیا و آخرتست و از طرفی چون (دین) بزرگ ترین ناموس حفظ اجتماع بنی آدم و مهم ترین عامل مؤثر در انتظام حیات مطلق بشر است از اینرو انسان باید در جستجوی دینی باشد و در پیرامون آئینی بگردد که همین تعادل را با بهترین صورتی حفظ کرده، و سعادت و آسایش در دنیا و آخرت ویرا کاملاً بر عهده بگیرد.

خوشبختانه با یک نظر اجمالی به ادیان کنونی دنیا در کمال وضوح دانسته می شود که آندین همانا دین حنیف اسلام و آئین پاک محمد (ص) است، زیرا وقتیکه این کتابهای منسوب به ادیان گذشته را ملاحظه می کنیم، گذشته از اینکه در همه آنها یک رشته قصه های شبیه به افسانه و مطالب (لاهوئی) بیفائده خواهیم مصادف شد، می بینیم احکام و تعلیم های آنها یا مخصوص بجنبه زندگی دنیوی است و یا منحصر بجنبه حیات اخروی، ولی اسلام چنانکه قرآن در اینجا می گوید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳] دین (وسط) یا جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرتست، آئینی است که دستورهای راجع به عبادت و قوانین اخلاقی، حقوقی، جزائی، و اجتماعی وی آسایش روح و جسم و سعادت دنیا و آخرت ما را با بهترین صورتی خواهد تأمین کرد، بدون شبهه در هر جمعیتی چنانچه احکام و تعلیم اسلام کاملاً مجری و عملی بشود افراد آن از کسانی تشکیل می شود که همه خدا پرست، پر هیزکار، حقیقت جوی، شرافت دوست، معارف پرور، خیر خواه، نیکوکار و خوش رفتار خواهند بود، همه خارج از حدود افراط و تفریط و معتدل در عقاید، اخلاق و اعمال و دارای شجاعت و شهامت، عزم و اراده محکم خلاصه همه صاحب اخلاق پسندیده و ملکات فاضله و واجد موجبات سعادت دنیا و آخرت خواهند بود.

چنانکه همه بخوبی می دانیم که در دوره های رشد و نمو اسلام همین که مقررات اسلام در سایه مجاهدت پیغمبر (ص) و دیگر پیشوایان اسلام عملی شد، طولی نکشید که همان جمعیت وحشی و پراکنده ای که پیوسته به آدم کشی و چپاول اشتغال داشته اند و هر عده ای از آن طوق عبودیت یک ناچیزی را بگردن انداخته بودند، در سایه تعلیم مقدس اسلامی تمام اختلافاتشان بر طرف شده و همه با هم برادر و متحد شدند، همه خویشان را از بند هر گونه بندگی آزاد کرده و بمقام شامخ پرستش خدای یگانه که در حقیقت جایگاه حریت مطلقه یا

آزادی نسبت بغیر او می‌باشد کامیاب گردیدند: همه حقیقت خواه؛ عدالت پیشه و نیکوکار شدند.

اینان همان مردم افسرده و زبونی بودند که از فرط خمودی و بی حسی ملیت خود را در دایره: بنی فلان و بنی فلان محدود کرده بودند ولی تعالیم اسلام چنان انقلاب فکری و معنوی در دماغهای آنان ایجاد کرده بود که در اندک زمانی با سلاح تقوی و حسن عمل، از دریای چین تا اقیانوس اطلس را در تحت نفوذ و تسلط خود در آوردند، بیانات آتشین پیغمبر (ص) و دیگر پیشوایان بزرگ اسلام؛ چنان حرارتی در اعماق قلب همان ملت مرده تولید کرده و بطوری خون آنان را بجوش آورده و عظمت ملی خود را با کمال شهامت بعالم و عالمیان ثابت نمودند.

اینان همان جمعیت نادانی بودند که اولادشانرا از ترس فقر و گرسنگی کشته و دختران را زنده بگور می‌کردند و زنانرا مانند چهارپایان در معرض فروش می‌گذاشتند و حقوق یگدیگر را در مقابل خود پرستی و شهوت رانی در کمال بیشرمی پایمال می‌کردند و از درخت دانش جز خیال باقی، افسانه سرائی و حفظ انساب بهره‌ای نداشتند، خلاصه مردمی خارج از حدود اعتدال و بی خبر از آداب و رسوم انسانیت و دچار هزاران مفاسد اخلاقی و اجتماعی بودند؛ ولی از پرتو تعلیمات اسلام در مدت قلیلی تمام این نکبات و بدبختی های آنان بر طرف شد و همه این مفاسد اصلاح گردید و از این ورطه های پستی و زبونی نجات پیدا نموده، به مقام ارجمند فضائل اخلاقی کامیاب شدند، و بجای آن ظلم و بیدادگری که مخصوص آنان بود، ناموس عدالت بطوری در بینشان حکم فرما بوده که در تمام شئون زندگانی، خویشان را در پیشگاه عدالت مسئول می‌دانستند؛ و همواره در مقام حفظ حدود و مصالح یگدیگر بودند؛ شئون و موقعیت همدیگر را کاملاً محترم می‌شمردند و در غم و شادی و نفع و ضرر یگدیگر با هم شرکت می‌کردند، همه خارج از حدود افراط و تفریط و معتدل در تمام شئون زندگانی خویشان بودند، بقدری حس حقیقت جوئی در آنان قوت گرفته و باندازه‌ای دوستدار علم شده بودند که با وسائل چندی در مقام ترجمه و تکمیل علوم و فلسفه پیشینیان خود بر آمده و بالاخره اغلب متصرفاتشان: از ترکستان، ایران و اسپانیول از مساعی آنان کانون معرفت و دارالعلوم شده بود.

بله اسلام دین (توسط) و عهده دار سعادت دنیا و آخرت است، زیرا این دین درباره حفظ مصالح روح و جسم و آباد کردن هر یک از دنیا و آخرت دستور های متینی که در عین حال

خیلی ساده و سهل الاجراء می‌باشند مقرر فرموده، دینی است آن اندازه که ما را بعبادت و تصفیة روح، خلاصه به تهیه موجبات آسایش آخرت سوق می‌دهد، بهمان نسبت نیز ما را به تحصیل وسائل معاش و تعمیر دنیا دعوت می‌کند ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ [القصص: ۷۷]^(۱).

گذشته از این، اسلام در هر یک از مقرراتش پرورش قوای روحی و جسمی و حفظ تعادل میان حیات جسمانی و روحانی ما را همواره در نظر گرفته؛ احکام و قوانین وی طوری تنظیم شده در عین اینکه صورتاً متکفل مصالح هر یک از دنیا و آخرت است معنأً متضمن فوائد دیگری نیز می‌باشد، برای شرح این مطالب کتابهای چندی می‌باید نوشت.

علاوه بر همه اینها، در تمام مقاصد خود ما را از راههایی دعوت بآنجا می‌کند که هر یک در حقیقت بهترین راه تعمیر دنیا می‌باشد که در ضمن پیمودن آن سعادت دنیوی و ترقیات مادی ما نیز کاملاً تأمین خواهد شد، بعبارت دیگر اسلام طبیعیات را نردبام معنویات قرار داده که چنانچه کسی بخواهد خویشتن را بذروه معنویات برساند، باید ترقی در طبیعیات بکند و از همین نردبام بالا رود، مثلاً در دعوت با‌آغاز و انجام که از مقاصد بر جسته اش هست، بجای اینکه مانند (فلسفه فناء فی الله هند) یا (فلسفه اشراق) ما را دچار خیالات بی سروته و گرفتار پیچ و خم راههای بس کج و خطرناک بکند - چنانکه اشاره کرده ایم - ما را بنظر در کائنات عالم کون و تفکر در این منظومه شمسی دعوت می‌کند ﴿قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ [یونس: ۱۰۱] بر کسی پوشیده نیست که تمدن کنونی دنیا و هر گونه ترقیات امروزه بشر همه از همین راه صورت گرفته‌است.

و در دعوت باخلاق - که بنظر اسلام بعد از مبدأ و معاد حائز درجه اول از اهمیت است - و همچنین برای آگاهی ما بفوائد (دین) و دین داری و زیان بی دینی و بد اخلاقی، ما را به مطالعه تاریخ ملل گذشته وادار می‌کند و بگردش در شهرها و تأمل در عواقب وخیمه

(۱) طلب بکن در آنچه خدا بتو بخشیده: از قوای روحی و جسمی و اموال؛ آخرت را و فراموش مکن بهره و نصیب خود را از دنیا. یعنی همان طوریکه می‌باید اینها را در راه آخرت صرف نمائی، برای دنیای خود نیز باید بکار ببری، نه اینکه دنیا را فراموش بکنی. نیکی کن بمردم چنانکه خدا بتو نیکی کرده و در روی زمین طالب فساد مشو زیرا خدا مفسدین را دوست نمی‌دارد.

رفتار و کردار زشت مردمان بی دین و بد اخلاق امر می‌نماید ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾ [الأنعام: ۱۱]^(۱)، ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾ [النمل: ۶۹]^(۲)، ﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ﴾ [غافر: ۲۱]^(۳) شبهه‌ای نیست که اینها همه از عوامل مهمه تربیت اخلاق فردی و اجتماعی بشمار می‌آید و تنها راه کشف اسرار و رموز فلسفه اجتماع می‌باشد.

گذشته از اینها، قصه‌های چندی نیز برای همین منظور در قرآن تنظیم شده‌است، این قصه‌ها - چنانچه بدقت بنگریم - بسیاری از اسرار اخلاقی و اجتماعی را با عبارت ساده به ما می‌آموزد و خیلی از نوامیس مشكله اجتماع را برای ما روشن می‌سازد و در حقیقت هر یک از اینها می‌تواند بهترین نمونه و سرمشق اخلاقی ما در زندگانی بوده باشد که ان شاء الله در کتابی که درباره تشریح مقاصد قرآن در نظر گرفته‌ام بنویسم، تمام این مطالب را بیاری خدا خواهیم روشن کرد.

خلاصه اسلام - بر خلاف تمام ادیان و قوانین موضوعه برای اصلاح و تربیت بشر - دنیا و آخرت را دو چیز جداگانه و غیر مربوط بهم نمی‌داند بلکه منظورش اینست که وضعیت آینده، بطور کلی پیوسته و متصل بایگدیگر است و وضعیت زندگانی انسان در این دو مرحله نیز کاملاً وابسته بهم می‌باشد یعنی: کسی که در دنیا عمرش را از روی بصیرت و معرفت و با حفظ میزان تعادل در تمام شئون زندگانی باخر می‌رساند و بالاخره در اینجا بطور کلی سالک صراط مستقیم - یا پیرو آئین فطرت - می‌باشد، البته چنین کسی در آخرت نیز خویشتن را در آغوش سعادت و کامرانی جای خواهد داد، ولی هر آنکه در اینجا دچار جهالت و غفلت و

(۱) ای پیغمبر (ص) باین مردم بگو: گردش کنید در روی زمین و آنگاه تأمل نمائید که چگونه بوده‌است عاقبت مردمانی که تکذیب دعوت پیغمبران را می‌کردند.

(۲) بمردم بگو گردش کنید در روی زمین و آنگاه تأمل نمائید که چگونه بوده‌است عاقبت مردمان مجرم و گناهکار.

(۳) آیا سیر نکرده‌اند در زمین که به بینند چگونه بوده‌است عاقبت آنانیکه پیش از ایشان بودند و بیش از ایشان قوی و ثروتمند و داراری آثار در دنیا بوده‌اند که خداوند آنان را، بمناسبت اینکه مجرم و گناهکار بودند هلاکشان کرد و حال آنکه نبوده برای آنان از جانب خدا نگرهبانی.

گرفتار شقاوت و گمراهی است در روز واپسین نیز گرفتار گمراهی و بدبختی خواهد بود.

اینست که در قرآن نادانی و گمراهی در دنیا را، نشانه ضلالت و شقاوت در آخرت قرار می‌دهد ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۲] (۱).

از این جهت است که در قرآن، به مؤمنین مژده موفقیت و سعادت در دنیا و آخرت هر دو را می‌دهد: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ. لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [یونس: ۶۲-۶۴] (۲).

ولی بکفار - در چند موضع از قرآن - ذلت و خواری در دنیا و عذاب در آخرت را وعده می‌دهد ﴿.. لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [المائدة: ۴۱] (۳).

حالا بای دید آیا مؤمنین ما حقیقتاً همین طورند که قرآن می‌گوید؟ آیا واقعاً دارای جرأت و شهامت هستند؟ و از هیچگونه نامالایم و پیش آمد سوئی محزون و اندوهناک نمی‌شوند؟ نگارنده که تاکنون با چنین مؤمنی بر خورد نکرده‌است!

در قرآن موجبات تزیین و تجمل - بجز آنهاییکه خارج از آداب انسانیت است - و لوازم رفاه و آسایش و وسائل تنعم و تعیش و بالاخره هر آنچه نیکو و پاکیزه‌ایکه در زندگانی بکار می‌رود، برای مؤمنین مقرر می‌کند: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ

(۱) کسی که در این دنیا نابینا و گمراه‌است در آخرت نابینا و گمراه تر خواهد بود.

(۲) آگاه باش، دوستداران خدا، پیروان خدا! آنانی که ایمان بخدا آورده و پرهیزکار هستند ابداً ترس در دل آنان راه ندارد و هیچگونه نامالایم و مکروه قلب آنان را مضطرب نمی‌کند و از هیچ مصیبت و پیش آمد ناگوار اظهار جزع و فرع نمی‌کنند، محزون و اندوهناک نمی‌شوند، خلاصه مردمی دارای شجاعت و شهامت و همواره با نشاط و خوش حال می‌باشند، برای آنانست بشارت، در زندگانی دنیا و آخرت، کلمات خدا و وعده های خدا قابل تبدیل و تخلف نیست، این بشارت یک نجات عظیم و موفقیت بزرگی است که نصیب اینان شده‌است.

(۳) از برای کفار است در دنیای، ذلت و خواری و در آخرت، عذاب بزرگ.

يَعْلَمُونَ ﴿ [الأعراف: ٣٢] ^(١) ولی برای کفار، در دنیا و آخرت عذاب شدید معین می‌نماید:
﴿فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾ [آل
عمران: ٥٦] ^(٢).

راستی خیلی جای تأسف است که امروز کثافت کاری و بکار بردن هر چیز چرکین و زشت در زندگانی، در بین ما از نشانه های ایمان گردیده‌است!

در قرآن مؤمنین را بعنوان اینکه پیوسته خواستار حسنه و سعادت دنیا و آخرت هستند معرفی می‌کند: ﴿فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ. وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [البقرة: ٢٠٠-٢٠١] ^(٣) ولی کفار را در چند مورد که در مقام مذمت آنان است بعنوان: ﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾ [الحج: ١١] ﴿لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ [النور: ١٩]، ﴿حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ [آل عمران: ٢٢] و امثال اینها از عباراتی که مشعر بر مذلت و بدبختی در دنیا و آخرت آنان می‌باشد، نکوهش می‌کند.

از همین روست که در قرآن مسلمین را بعنوان (امت وسط) و جمعیت معتدل - یا واجد سعادت دنیا و آخرت - معرفی می‌کند و آنانرا شاهد و حجت، یا مربی و سرپرست سایر جمعیت های دنیا قرار می‌دهد: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ١٤٣].

یعنی: ما، شما امت محمد (ص) را (امت وسط) و جمعیت معتدل قرار دادیم برای اینکه (شاهد) و حجت بر بشر بوده باشید و پیغمبر (ص) نیز شاهد و حجت بر شما خواهد بود.

(١) بگو ای پیغمبر (ص): کی حرام کرد زینت خدا را: زینتی که بیرون می‌آورد خدا از زمین برای بندگانش و وسائل تنعم و تعیش را؟ بگو: اینها همه برای مؤمنین است، چه در دنیا و چه در آخرت، نهایت آنکه در آخرت اختصاص باینان خواهد پیدا کرد و کفار در آنجا بکلی از اینها بی‌بهره خواهند بود این چنین ما تفصیل می‌دهیم آیات را برای جمعیتی که عالمند.

(٢) اما کسانی که کافر شدند در دنیا و آخرت آنانرا مورد عذاب شدید خواهیم قرار داد و نیست مر ایشان را هیچ یاری کننده ای.

(٣) بعضی از مردم کسانی هستند که در مظان استجابات دعا تنها حسنه و سعادت دنیا را از خداوند خواستار می‌شوند ولی برخی هستند (مؤمنین) که حسنه و سعادت دنیا و آخرت و حفظ از آتش جهنم را مسئلت می‌کنند.

توضیح مفاد آیه: ما در تمام احکام و تکالیف راجع به شما تربیت قوای روحی و جسمی و تعمیر دنیا و آخرت شما را - با حفظ تعادل و توازن بین آنها - کاملاً رعایت کرده ایم و در قرآن جمیع حقوق انسانیت (حقوق روح و جسم) را به شما بخشیده، و موجبات سعادت مادی و معنوی را بطور کلی به شما تذکر داده ایم؛ خلاصه شما را بوسیله حضرت ختمی مرتبت (ص) بحد (وسط) و جاده اعتدال انسانیت راه نمائی کرده و بالاخره شما را (امت وسط) و جمعیت معتدل قرار داده ایم.

اینها همه برای اینست که شما سایر ملل دنیا را؛ آنانی که از این حد بیرون رفته راه افراط و تفریط را پیش گرفته اند در تحت نظارت و مراقبت خود قرار داده و آنگاه آنانرا براه راست آدمی گری راه نمائی نمائید و همواره در مقام تربیت و اصلاح مفسد اخلاقی و اجتماعی شان بر آمده آنانرا بوظائف و حقوق انسانیت آشنا سازید.

خلاصه شما را برای این (امت وسط) قرار داده ایم که شاهد و حجت بر مردم باشید یعنی حقایق اسلام را که جامع همه حقوق انسانیت و ضامن سعادت دنیا و آخرت بشر است برای آنان بیان نمائید.

بعبارت روشن تر اصلاح و تربیت همه طبقات بشر را، فقط بعهدۀ شما مسلمانان گذارده ایم، زیرا در دنیا کسی را قابل قبول مسئولیت اینکار گرانمایه نمی بینیم، تنها شما هستید که می توانید عهده دار انجام این امر ارجمند بشوید، زیرا شما را بوسیله محمد (ص) در تمام مزایای انسانیت از عقائد، اخلاق و اعمال در صراط مستقیم و جاده اعتدال قرار داده ایم و لهذا می توانید اوضاع ناگوار سایر جمعیت های افراطی و تفریطی دنیا را کاملاً مشاهده نموده و سپس در مقام راهنمائی و تربیت اصلاح مفسد آنان برآئید، ولی آنانی که در شئون زندگانی جسمانی و روحانی از حد اعتدال بیرون رفته و خویشتن را در راه های پر مخاطره افراط و تفریط سرگردان کرده اند اصلاً نمی توانند از احوال یگدیگر آگاهی پیدا کنند، چه رسد اینکه بتوانند در مقام راهنمائی و اصلاح برآیند، زیرا کسیکه از جاده مستقیم منحرف شده است چگونه می تواند وضعیت طرف دیگر جاده را مشاهده بکند؟ بدیهی است مشاهده و مراقبت هر در طرف جاده مخصوص کسی است که در وسط آن ایستاده است.

بله، چنین است، پیروان اسلام (نه جمعیت مسلمانان کنونی که از دو دستۀ افراطی و تفریطی تشکیل گردیده) چون در سایه تعالیم اسلام - چنانکه تا اندازه ای روشن کرده ایم -

در تمام شئون انسانیت در جاده اعتدال قرار گرفته و امت وسط می‌باشند، از اینرو می‌توانند بمفاسد و نواقص مردمان افراطی: مانند مسیحین (نه مسیحین کنونی که عملاً آئین مسیح را ترک گفته تفریطی یا مادی محض شده‌اند) (صابئین) و طوائف هنود و غیر اینها که همواره در مقام هضم حقوق جسم خود بر آمده و خویشان را از لذات جسمانی محروم کرده و رهبانیت را پیشه خود قرار داده‌اند، آگاه شوند؛ و همچنین می‌توانند بمفاسد جمعیت‌های تفریطی مانند مادیین و ملت یهود و امثال اینها که تمام حقوق روح و مصالح حیات روحانی را در مقابل حفظ منافع جسم و تعمیر زندگانی جسمانی پایمال کرده‌اند، واقف گردند، بنا بر این تکلیف اصلاح و تربیت چنین مللی قهراً متوجه جمعیت معتدلی مانند ملت اسلام خواهد شد.

خلاصه پیروان (دین وسط) چون در نقطه اعتدال انسانیت تمرکز یافته‌اند، از اینرو می‌باید بنام حفظ حدود انسانیت و نوع پروری، هر آن جمعیتی را که در دنیا از این (حد) بیرون رفته‌اند تحت الحمايه و مورد نظارت خود قرار دهند و همواره مقررات اسلام را که یگانه وسیله تمرکز بشر بحد اعتدال می‌باشد به آنها ابلاغ کنند.

چنانکه قرآن در جای دیگر نیز اشاره بهمین معنی کرده می‌گوید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] یعنی: شما مسلمانان بهترین امتی هستید که در دنیا برای جمعیت بشر ظاهر شده‌اید! زیرا عهده‌دار انجام بهترین کارها مانند (امر بمعروف و نهی از منکر) هستید! و ایمان بخدای یگانه آورده‌اید.

حاصل اینکه چون شما بشر را به (معروف) یعنی به ایجاد وسائل تربیت قوای روحی و جسمی و تحصیل لوازم آبادی دنیا و آخرت، خلاصه به تهیه موجبات سعادت مادی و معنوی امر می‌کنید، و آنانرا از (منکر): از هر آنچه که باعث شقاوت در دنیا و آخرتست باز می‌دارید و از طرفی هم ایمان بخدا آورده‌اید از اینرو بهترین امت و نیکوترین جمعیتی می‌باشید که در دنیا ظاهر شده‌اید! در حقیقت می‌خواهد بگوید: چون شما مسلمانان امت وسط و جمعیت معتدل می‌باشید و از اینرو این وظیفه ارجمند (امر بمعروف و نهی از منکر) یا اصلاح مفاسد اخلاقی و اجتماعی و تربیت بشر را حقاً در عهده خود گرفته‌اید، لذا سیادت بشر با شما خواهد بود شما باید در رأس جمیع ملل دنیا قرار گرفته پیوسته شاهد و ناظر اوضاعشان بوده باشید، و آنانرا بحقوقشان آشنا سازید، و همواره در مقام اصلاح و تربیت آنان بر آمده به انجام و وظائف

انسانیت و ادارشان بکنید، خلاصه باید همه طبقات بشر را در تحت مراقبت و سرپرستی خود قرار داده و آنانرا از راههای خطرناک افراط و تفریط بیرون آورده و به جاده اعتدال انسانیت یا (آئین وسط) راهنمایی نمائید؟

خواننده محترم! به بینید اسلام چه مقام شامخی برای ما قائل می‌شود! و چه حق ارجمندی در دنیا به ما می‌دهد! راستی قدری فکر کنید به بینید ما مسلمین با این وضعیت درهم و پریشان خود که در زندگانی از حد اعتدال بیرون رفته و هر یک راه کجی را در پیش گرفته ایم آیا حق داریم خودمان را بچنین آئینی نسبت بدهیم؟! آیا ما نباید - لا اقل پیش وجدان خود- شرم بکنیم که با این عملیات خارج از میزان اعتدال که پیوسته از ما بروز می‌کند؛ نام خود را مسلمان گذارده‌ایم؟! آیا ما سزاوار بیش از این مذلت و مسکنتی که کنون دامنگیرمان شده نمی‌باشیم؟! آیا تمام این بدبختیها و بیچارگی‌ها جز برای اینست که خود را از تحت تربیت اسلام خارج کرده و در نتیجه از جاده اعتدال بیرون رفته هر عده‌ای براه افراط و یا تفریط رهسپار شده‌ایم?!

ایکاش افراد جمعیت مسلمین کنونی نیز مانند سایر ملیین دنیا افراطی و یا تفریطی محض بودند که لا اقل صورت وحدت اجتماعیشان فعلا محفوظ مانده بود! ولی متأسفانه عفریت جهل و تعصب بطوری باینان حمله‌ور شده که ناگهان همه سراسیمه از حد اعتدال انسانیت بیرون رفته و هر دسته‌ای من غیر شعور راهی بس خطرناک را در پیش گرفته‌اند: گروهی در مقام تعمیر دنیا و ترقی مادیات بر آمده و بطور کلی از معنویات دست کشیده‌اند و از آخرت چنان روگردان شده‌اند که گوئی تا ابد زنده خواهند ماند و یا اجرای مراسم دینی؛ تصفیة روح و اصلاح اخلاق روزگارشان را تیره خواهد کرد و با این حال این تیره بختان خویشتن را مسلمان می‌دانند؛ و جمعی از مفاد حدیث (الدنیا سجن المؤمن) سوء استفاده کرده و دنیا را زندان مؤمن می‌پندارند و برای خلاصی از آن خویشتن را در ویرانه‌ای محبوس کرده نفرت از زندگی، بیکاری، گرسنگی و تحمل هر گونه ناملایم و پستی را عبادت فرض کرده و بگمان خود از این ره متوجه آخرت شده‌اند؛ این نادانان هم خود را مسلمان می‌دانند! حتی بعضی از دعوات دین هم - آنانی که فهم حقایق دین را مخصوص بخود می‌دانند- دسته‌ای اسلام را منافای با ترقی و تمدن، سعی و کوشش، و مخالف با جمیع شئون حیات اجتماعی انسان معرفی می‌نمایند و رسماً آنرا یک آئین رهبانیت و فلسفه ریاضت طلب نمودار می‌کنند و بنام آن همواره توده را به تنبلی، کسالت، کثافت؛ فقر، خمودی و جمودت فکر و زبونی؛

مخصوصاً به غفلت و نادانی خلاصه بهر گونه وسیله بدبختی سوق می‌دهند، خلاصه این آئین پاک را طوری تفسیر کرده‌اند که فقط جمعی مردمان افراطی را بطوری که در بالا شرح دادیم می‌توان پیروان آن دانست؛ دسته دیگر که اخیراً پیدا شده و فعلاً رو بفرزونی گذارده‌اند و بیش از همه خود را از غربت اسلام متأثر نشان داده و پیوسته سنگ آنرا بسینه می‌زنند آنرا موافق با جمیع شئون تمدن دروغی غرب می‌دانند و همواره در صددند مقررات متین وی را با نظریات هر نادانی که از آن سرزمین بر می‌خیزد مطابقت نمایند.

حتی کسانی را من نشان دارم از بس شیفته تظاهرات اروپا و اروپاگری شده‌اند که در این باره بدروغگوئی پرداخته‌اند: مطالبی را بنام اروپائیان ساخته و یانامهائی مانند نامهای آنان جعل کرده مطالبی را بآن نامها بخرج دل باختگان اروپا می‌دهند!

این فرومایگان تنها جنبه دنیوی و مادی اسلام را گرفته و بنام آن مردم را فقط بدنیا و دنیاپرستی، خودبینی و خود پرستی و انکار هر فضیلت و حقیقت سوق می‌دهند، تا می‌توانند معنویات اسلام را بصورت مادیت درآورده و در جائی هم که در می‌مانند آنها را بدون منطق و برهان انکار می‌کنند، خلاصه این نادانان معنویات اسلام را پشت سر انداخته و رسماً آنرا بصورت فلسفه مادیین معرفی می‌کنند، و همچنین وقتی که می‌خواهند موازین اسلام را برای عوام معرفی بکنند بعضی که از همین دسته می‌باشند، سیره و سنت پیغمبر و ائمه اطهار را ملغی کرده تنها قرآن را نشان می‌دهند! برخی قرآن؛ سنت و سیره پیغمبر اکرم را پشت سر انداخته تنها اخبار منسوبه به ائمه را - آنهم بطور کلی و بدون رعایت صحت و سقم - معرفی می‌نمایند! بیچاره اسلام که در بین این دو سلیقه غیر مستقیم دارد خورد می‌شود بدبخت مسلمین که از این صداهای مختلف و دعوت‌های متناقض متحیر و سرگردان مانده اند!!

کدام مسلمان با غیرت است که از مطالعه این اوضاع پریشان، دیوانه و پریشان نشود و از این وضعیت ملالت آور قلبش جریحه دار نگردد!! آری، **لمثل هذا يذوب القلب من أسف *** إن كان في القلب إيمان و إسلام.**

برادران عزیز! من اینک بنام یک نفر مسلمان بشما یادآوری می‌کنیم: امروز اسلام با اوضاع کنونی دنیا و با آنهمه تشکیلات وسیع کنیسه کاملاً در مخاطره و قرآن در معرض زوال است!! بیائید باه این عملیات افراطی و تفریطی خود خاتمه دهید و بیش ازین تیشه بریشه خود مزینید! حال که در مقام ترویج اسلام یا حفظ سعادت و سیادت خود نیستید لا اقل

سدّ راه پیشرفت اسلام نشوید و بیش ازین موجبات بدبختی خود را فراهم نیاورید!

من یقین دارم اکنون هم چنانچه قرآن؛ سنت و سیره پیغمبر اکرم و دیگر پیشوایان اسلام را سرمشق کردار و رفتار خود قرار داده و در سایه تشبث به این (آئین وسط) خویشتن را در جاده اعتدال تمرکز دهید، نه تنها اسلام و این مایه سعادت و سرفرازی خود را از این خطر بزرگ نجات داده اید بلکه مجد و بزرگواری خود را اعاده خواهید داد؛ **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.**

از مقصد قدری دور شدم، سخنم در این بود که اسلام دین وسط و ضامن سعادت دنیا و آخرت بشر است گفتیم: اسلام دنیا و آخرت را دو چیز جداگانه و غیر مربوط بهم نمی‌داند، بلکه منظورش اینست که وضعیت این دو، کاملاً وابسته با هم و زندگانی انسان نیز در این دو مرحله پیوسته با یکدیگر است، از اینرو چنانکه گفتیم در جمیع مقرراتش تأمین سعادت دنیوی و اخروی بشر هر دو را در نظر گرفته و آن اندازه که ما را به آباد کردن دنیا و ترقی مادی سوق می‌دهد بهمان نسبت ما را بتعمیر آخرت و ترقیات معنوی دعوت می‌کند، روی همین نظریه است که در تشویق و ترغیب مردم بکسب (علم) نهایت جدیت را بخرج می‌دهد زیرا بهترین وسیله ترقی مادی و معنوی بشر و مهم ترین عامل تأمین سعادت کامل هر جمعیتی همانا توسعه علم و معارف است، علما - بقول دانشمندان اجتماعی - قوه عقلیه و مفکره جسم اجتماع محسوب می‌شوند که باید تربیت و تأمین آسایش سایر اعضای آنرا همواره در عهده بگیرند:

اسلام در ایجاد این (قوه) باندازه‌ای سعی می‌کند و در توسعه معارف بطوری جدیت دارد که در حقیقت باید گفت:



اسلام دین علم و حکمت است!

زیرا، اولاً تحصیل علم را بطور کلی فریضه ذمه هر زن و مرد مسلمان قرار می‌دهد - طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة - قرآن با اینکه مجموع آن شش هزار آیه بیش نیست^(۱) در ضمن هفتصد و پنجاه آیه بشر را به کسب علوم طبیعی ترغیب می‌کند: همان علمی که یگانه وسیله آبادی دنیا و بهترین راه برخورد بحقایق این عالم است، گذشته از آیات اخلاقی و اجتماعی بیشمار آن که در حقیقت عصاره علم اخلاق و اجتماع می‌باشد علاوه بر اینکه در حدود صد و پنجاه آیه آن مربوط بعلم فقه (علم حقوق) است، خوشبختانه تمام مواد آنها بطوری که، از لحاظ علم قانون گذاری، لازمه قانون است تنظیم گردیده است یعنی: عیش، فراوانی، عیش امنیت و مساوات که ارکان سعادت عمومی بشر را تشکیل می‌دهند در وضع هر یک از آنها کاملاً رعایت گردیده^(۲) بدیهی است با توجه باین قسمت ضمناً طرز قانون گذاری را نیز بما می‌آموزد!

و ثانیاً برای ترویج و توسعه (علم) از علما تجلیل شایانی می‌کند و مقامی بس ارجمند برای آنان قائل می‌گردد و علم را نیز فوق العاده مورد اهمیت قرار می‌دهد، قرآن جائی که در مقام ستایش خدا و ملائکه است (اهل علم) را در عداد آنان مورد تمجید قرار می‌دهد ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ..﴾ [آل عمران: ۱۸-۱۹]^(۳) آیا تجلیلی فوق این می‌توان تصور کرد! در قرآن صریحاً بدانشمندان وعده مقامات شامخه و درجات رفیعه می‌دهد! ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ..﴾ [المجادلة: ۱۱] قرآن در اینجا ﴿وَقُلْ

(۱) تفسیر ابن کثیر ج ۱، ص ۷.

(۲) اصول الشرایع، تألیف (بنتام) انگلیسی.

(۳) یعنی خدا ملائکه و صاحبان علم همه گواهی می‌دهند باین که نیست خدائی مگر خدای یگانه در حالیکه عادل و حکیم علی الاطلاق است و گواهی می‌دهند باین که تنها دین نزد خدا همانا دین اسلام است.

رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴿طه: ۱۱۴﴾ بحضرت ختمی مرتبت: همان مرد حقیقت بینی که لوح نقش با افکار محدود بشری به هیچ وجه آلوده نشده و با یک روح پاک و بی آرایش متوجه صفحه پهناور گیتی شده و بالاخره دانستی‌ها را و آنچه که درخور مقامش بوده، دریافته بود، امر می‌کند که از خدا ازدیاد علم را خواستار شود! آیا این حکایت از کمال عظمت و اهمیت علم نمی‌کند؟

خواننده محترم البته متوجه هستند، پیغمبری که مهبط وحی و کانون دانش بوده وقتی که مورد چنین امر الزامی واقع بشود، البته ما بمراتبی سزاوارتریم از اینکه مشمول چنین خطابی بوده باشیم از اینرو این فرمان خدائی در نهایت شدت متوجه بما شده و اکیداً ما را ملزم می‌کند که باید در توسعه علم کمال جدیت و مجاهدت را بکار ببریم، باید همه معارف خواه و دانش‌پرور بوده باشیم، باید همه با خاطری پُر از مسرت در نهایت ثبات و پایداری لوای علم را بر دوش گرفته همواره مروج علم و حامی معارف باشیم چرا چنین نباشیم؟! و حال آنکه ما مسلمان و امت وسط هستیم، مائیم که عهده‌دار اصلاح و تربیت سایر طبقات بشر می‌باشیم!

قرآن ما را از پیروی هر آنچه که غیر معلوم است - از عقاید، کردار و گفتار - اکیداً منع می‌کند ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...﴾ [الإسراء: ۳۶] ^(۱).

قرآن کفار را برای اینکه بی‌علم و در عین حال پیرو گمان بوده اند، جداً مذمت می‌کند: ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۸] ^(۲)، ﴿... مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ...﴾ [النساء: ۱۵۷]، ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا...﴾ [یونس: ۳۶].

قرآن حکمت را وسیله رسیدن بهر گونه کمال مطلوب و سرچشمه فضائل، خلاصه آن را منشأ خیر کثیر می‌داند ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا

(۱) یعنی پیروی مکن چیزی را که بآن علم نداری.

(۲) یعنی کسانی که ایمان بآخرت نمی‌آوردند و ملائکه را دختران خدا می‌دانند اینان طبق گفتارش علم ندارند، پیروی نمی‌کنند جز (گمان) را و گمان هم تحقیقاً انسان را بی‌نیاز از علم نمی‌کنند یعنی تنها راه درک حقیقت همانا (علم) است

وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿البقرة: ۲۶۹﴾^(۱)

در قرآن مقررات اسلام یا چیز هائی را که بحضرت ختمی مرتبت وحی می‌شد، بعنوان حکمت معرفی می‌کند، ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ...﴾ [الإسراء: ۳۹]^(۲) و خود قرآن نیز قرین با حکمت قرار داده می‌شود؛ ﴿... وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ...﴾ [النساء: ۱۱۳]^(۳)، ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...﴾ [الجمعة: ۲]^(۴).

قرآن حکمت را اولین وسیله دعوت و تبلیغ قرار می‌دهد: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ...﴾ [النحل: ۱۲۵]^(۵).

اسلام در تعظیم شأن (علم) بجائی می‌رسد که در موقع تحریم شرک بخدا - شرکی که الغای آن در طلوعه آمالش قرار گرفته و اولین مقصد وی می‌باشد - رعایت مقام (علم) را نموده صریحاً آن را مقید به نداشتن علم می‌کند ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا...﴾ [العنكبوت: ۸] در اینجا خداوند به انسان توصیه می‌کند که نسبت به پدر و مادر خود از هیچ گونه نیکی دریغ نکند و همواره اوامرشان را پیروی بکند، مگر در جائی که ملزم بکنند او را باین که بدون (علم) و من غیر دلیل چیزی را شریک خدا قرار دهد، در اینجا دیگر نباید از آنان فرمان برداری بکند.

(۱) یعنی خدا بهر کسی که بخواهد حکمت می‌دهد یعنی او را موفق بعلم توأم با عمل می‌کند و کسی که باو حکمت داده شود در حقیقت همه کمالات و فضائل و هر گونه خوبی باو داده شده‌است، متذکر نمی‌شوند مگر صاحبان عقل.

(۲) این چیز هائی که بتو وحی شده همه از کلمات حکمت آمیز است که ریب و فساد بهیچ وجه در آنها راه ندارد.

(۳) فرستاد خدا برای تو کتاب: (قرآن) و حکمت را و آموخت بتو چیزهائی را که ابداً عالم به آنها نبودی

(۴) خداست آن کسی که مبعوث کرد در میان امیین (مردمان بی سواد) پیغمبری از نوع آنان، یعنی (امر) که تلاوت می‌کند برای آنان - با آنکه خود امی و بی سواد است - آیات خدا را و تطهیر می‌کند آنانرا از لوث شرک و خبائث جاهلیت، و می‌آموزد آنها را کتاب: (قرآن) و حکمت.

(۵) دعوت بکن مردم را بسوی پرورگار خود بوسیله حکمت یعنی - ادله و براهین قطعیه - و موعظه حسنه.

چنانکه در جای دیگر نیز نهی از آن را مقید به نداشتن (برهان) می‌کند: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۳] در این آیه بطوری که ملاحظه می‌شود بحضرت ختمی مرتبت دستور داده می‌شود که بمشرکین بگوید؛ پروردگار من حرام کرد اینکه چیزی را بدون (برهان) شر یک خدا قرار بدهید! در واقع می‌خواهد بگوید از شرک بخدا و بت پرستی در صورتی ممنوع هستید که بر طبق آن برهان نداشته باشید!

خواننده محترم! به بینید اسلام تاچه اندازه نسبت به (علم) و (برهان) عنایت دارد، مسئله شرک با اینکه در واقع و بنظرش بدیهی البطلان است و بهیچ وجه قابلیت آنرا ندارد که مقرون بعلم و برهان بوده باشد، نهی و منع از چنین چیزی را در این دو آیه مقید بنداشتن علم و برهان می‌کند!

باری این آیات گذشته از اینکه بر اهمیت و کمال عظمت (علم و برهان) اشعار دارد، می‌خواهد بما بفهماند: که منشاء ایمان و اعتقاد باید علم و برهان بوده باشد! و بدون راهنمایی این دو راهنمای نیرومند نباید چیزی را در اعماق قلب خود وارد کنیم، نباید کورکورانه خلوت دل را گذرگاه هر چیزی قرار دهیم. چنانکه در ضمن بیان محاجه حضرت ابراهیم با قومش، بزبان آن حضرت کسانی را که بدون (برهان) برای خدا شریک قائل شده بودند؛ جدا مذمت می‌کند: ﴿وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [الأنعام: ۸۱]^(۱) و در جای دیگر نیز که در مقام تهدید مشرکین است، وعید بر شرک را مقید بنداشتن (برهان) می‌نماید! ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۷] با اینکه می‌داند که کفار بر طبق مقاله خود برهان ندارند، با این حال، فقط برای تعظیم مقام برهان - می‌گوید: چون مشرکین فاقد برهانند، از اینرو نباید امید نجات و

(۱) چگونه می‌ترسم من چیزی را که منشاء هیچگونه ضرر و ترس نیست و آنرا شریک خدا قرار داده‌اید و حال آنکه شما نمی‌ترسید از اینکه بدون دلیل و برهان برای خدا شر یک قائل شده‌اید، آیا کدام یک از این دو فرقه (مشرک و موحد) سزاوار ترند از اینکه محفوظ از ترس باشند.

رستگاری داشته باشند این نیست مگر برای تعظیم مقام برهان و فهماندن اینکه امور اعتقادیه باید مستند به دلیل و برهان بوده باشد.

تا این اندازه احترام و عنایت نسبت ببرهان گرچه فی حد ذاته شگفت انگیز است ولی در آئینی مانند اسلام امریست کاملاً عادی و ابداً جای تعجب نیست، زیرا:



اسلام دین برهان و حجت است!

چنانکه قرآن نیز آن را به همین نام بمردم ابلاغ می‌کند! ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۱۷۴] (۱).

قرآن پس از آنکه در اینجا ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا...﴾ [الأنبياء: ۲۲] (۲) برای بطلان شرک اقامه برهان عقلی می‌کند، در ذیل آن از مشرکین مطالبه برهان می‌نماید ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾ [الأنبياء: ۲۴] (۳) چنانکه در جای دیگر نیز بعد از بیان ادله توحید، از آنان در خواست (برهان) می‌کند ﴿أَمْنَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ﴾ [النمل: ۶۰] (۴) تا اینکه می‌گوید: ﴿أَمْنَ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [النمل: ۶۴] (۵).

گفیتم: در قرآن، به زبان حضرت ابراهیم کسانی که بدون برهان، برای خداوند شریک قرار داده و از یگانه پرستی سرپیچی می‌کردند نکوهش می‌کند، و در عین حال آن حضرت را

(۱) ای مردم آمد شما را برهانی از طرف پروردگار شما و فرستادیم بسوی شما نوری روشن.

(۲) اگر در آسمان و زمین جز خدای یگانه خدایان چندی بودی هر آینه تباه شدی و رشته انتظام آنها از هم گسستی.

(۳) آیا اتخاذ کردند بجز خدای یگانه خدایانی را یعنی صفات خدائی را در آنها یافتند؟ به اینان بگو: بیاورید، دلیل و برهان خودتان را.

(۴) آیا کسی که آفرید آسمانها و زمین را و نازل کرد برای شما از آسمان: (فضا) آبی را که رویانیدیم بدان آب باغهای خرم و زیبا را که نمی‌توانید برویانید در خت‌های آن باغ را، بهتر نیست از آنچه که مشرکین شریک خدا و مورد پرستش خود قرار داده‌اند؟! آیا هست خدائی با خدای یگانه؟ بلکه مشرکین قومی هستند منحرف از راه راست و معرض از حق.

(۵) آیا کسیکه ایجاد می‌کند خلق را از نیستی و سپس اعاده می‌دهد آنانرا، و کسی که روزی می‌دهد شما را از آسمان و زمین، بهتر نیست از آنچه که مشرکین مورد پرستش خود قرار داده‌اند؟ آیا با خدای یگانه، خدای دیگری هست؟ به اینان بگو اگر راستگو هستید بیاورید دلیل و برهان خودتان را.

برای اینکه با نیروی (دلیل و برهان) اساس بتخانه و بت پرستی را در هم ریخته بود در ذیل نقل همان براهینی که در مقابل مشرکین اقامه کرده بود، مورد تمجید و ستایش قرار می‌دهد:

﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾ [الأنعام: ۸۳]^(۱).

قرآن آئین ابراهیم را: همان آئینی که با قوه قاهره برهان تأسیس شده بود نیکوترین آئینهای دنیا می‌داند! ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۲۵]^(۲) و حضرت رسول اکرم نیز آئین خود را بعنوان آئین ابراهیم معرفی می‌کند! ﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...﴾ [الأنعام: ۱۶۱]^(۳) و ما را نیز در اینجا ﴿قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...﴾ [آل عمران: ۹۵]^(۴) به پیروی ملت حنیف و طریقه متقنه ابراهیم که در حقیقت شریعت (برهان و حجت است) امر می‌کند!

پس در کمال وضوح دانستیم: اسلام دین عقل و فکر است؛ دین علم و حکمت و آئین برهان و حجت است، دینی است که حقایق شامخه اش بر روی دو پایه استوار عقل و علم قرار گرفته و نقشه تعالیم متقنه وی از روی حکمت و برهان ریخته شده است، چنین آئینی تصدیق وی لا محاله در عهده خردمندان و دانشمندان خواهد بود، چنانکه خود قرآن نیز می‌گوید: ﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ

(۱) آنچه که گذشت از استدلال و احتجاج ابراهیم بر قومش، حجت و برهان ما بود که بابراهیم داده ایم، بلند می‌کنیم درجه و رتبه کسی را که بخواهیم، پروردگار تو حکیم و دانا است.

(۲) کیست آنکه آئینش بهتر و نیکوتر باشد از کسی که خویشتن را تسلیم خدا کرده و همواره متوجه اوست در حالتی که محسن و نیکوکار است و پیروی می‌کند آئین ابراهیمی را که مسلمانی است که مایل به آئین مستقیم و معرض از دیگر آئینهای باطله است، و اتخاذ کرد خدا ابراهیم را دوست خود.

(۳) ای پیغمبر بگو: پروردگار من راهنمائی کرد مرا بسوی راه راست یعنی: بسوی آئین پاینده و درست، آئینی که طریقه و رویه (ابراهیم) است، همان ابراهیمی که مایل به آئین حق و معرض از دینهای باطله بود.

(۴) بگو: راست گفت خدا، پیروی بکنید آئین «ابراهیم» را در حالتی که مایل بآئین حق و موحد بود.

الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ ﴿ [سبأ: ٦] (١).

پس نباید متأثر بود از اینکه مردمان نادان اسلام را با نظر بی قیدی می‌نگرند و یا اینکه خودشانرا بطور کلی از نعمت این آئین پاک محروم کرده و خویشان را دچار وادیهای خطرناک ساخته‌اند زیرا این (دین) اصلاً طرف توجهی کسانی است که دارای قلب آگاه، چشم بینا، گوش شنوا و بالاخره دانا و خردمند بوده باشند؛ نه آنانی که گوش و قلب خود را با مهر نادانی و خودپرستی مهر کرده و پرده تاریک جهل و تعصب را به روی چشمهای خود آویخته‌اند ﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ... ﴾ [البقرة: ٦-٧] (٢).

قرآن چنانکه خود گوید: ﴿ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ. الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ... ﴾ [البقرة: ٢-٣] راهنمای پرهیزکاران یعنی کسانی است که خویشان را از قید تعصب و تقلید جاهلانه و دیگر پرده‌های خرد آسوده نموده و با حریت فکر متوجه آیات آفاقی و انفسی صفحه گیتی شده و در نتیجه بغیبت و باطن اشیاء ایمان می‌آورند و یا بقول محیی الشریعه النبویه حضرت جعفر بن محمد راهنمای کسانی است که خود را محفوظ می‌کنند از اینکه (نادانی) و (سفاهت) بر آنان چیزه گردد، خلاصه اشخاصی که چشم و گوششان را باز کرده و قوای عقلیه خود را بکار انداخته و بالاخره از پرتو (علم) حیات نوینی گرفته‌اند؛ قرآن فقط را هنمای آنان است؛ ولی مردمی که عقلشان را در زیر پرده های چندی پنهان نموده و عاجزند از اینکه از محسوس و مرحله ظاهر قدمی بالاتر گذارند کسانیکه زیر نفوذ اهریمن جهل قرار گرفته و متوغل در نادانی و خودپرستی هستند، و یا چون مردگان بیروح در گودالی آرمیده‌اند، قرآن و اسلام بطور کلی متوجه آنان نیست ﴿ إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ. وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ

(١) یعنی فقط دانشمندان می‌دانند آنچه که از جانب پروردگار تو بسوی تو فرستاده شده: (قرآن) همه (حق) است؛ و همه از حقایقی است که را هنمایی می‌کند انسان را به راه خداوندی که عزیز یعنی غالب بر همه، و ستوده‌است.

(٢) آنانی که کافر شدند، یکسان است بر ایشان، چه بترسانی آنانرا از عذاب و یا نترسانی نخواهند ایمان آورد، مهر کرد خدا دلها و گوشه‌ایشان را، و بر دیده های ایشان پرده‌ای است، و برای آنان است عذاب بزرگ.

يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ... ﴿النمل: ۸۰-۸۱﴾! (۱)

این بود اندازه ارزش (علم) و موقعیت علماء در اسلام، اکنون باید دید کنیسه به (علم) چه نظری دارد و ملازمین کنیسه و روحانیون مسیحی از نظر مذهبی با علماء چگونه رفتار می کرده‌اند.



(۱) ای محمد تو نمی‌توانی بشنوانی ندا و دعوت خود را به (مردگان) و (کران) در وقتی که اعراض بکنند و پشت برگردانند، و نیستی تو راهنمای مردمان کور از گمراهی ایشان، نمی‌شنوانی تو مگر کسانی که بگردد به آیات ما یعنی طلب حق بکنند و خواستار حقیقت باشد در اثر تفکر و تأمل در کائنات آسمان و زمین، پس تنها آنها هستند مسلمان!

(کنیسه و علم)

بعد از ظهور مسیحیت در عالم (کنیسه) مجامع چندی بنامهای گوناگون تشکیل داده بود، از آن جمله مجمعی بنام (کونسیل) بود، این مجمع از یک عده کشیشهایی که بانتخاب پاپ تعیین می‌شدند تشکیل می‌شد، وظیفه اش تنها تفسیر انجیل و تورات بود، چون کنیسه از نظر مذهبی برای همه مردم فهم کتاب مقدس را قائل نبود و از طرفی هم عقیده داشت احکام دین باید از راه تفسیر بدست بیاید، لذا برای انجام این منظور مجمع مزبور را تشکیل داد.

احکامی که از راه تفسیر انجیل و تورات از این مجمع بیرون می‌آمد اتفاقاً بطور کلی موافق منافع کشیشها تمام می‌شد! و در نتیجه کنیسه بطوری رونق گرفت، قدرت و اعتبار کشیشان بجائی رسیده بود که تمام شئون مملکت را در زیر نفوذ خود در آورده بودند حتی نجبا و اشراف برای کسب شرافت و منافع مادی با نهایت افتخار داخل مشاغل مذهبی شده و عضویت کنیسه را اختیار می‌کردند مخصوصاً برای تحصیل تولیت املاک موقوفه بوسائل مخصوصی که کوچکترین آنها رشوه دادن بود متشبث می‌شدند! خلاصه برای اینکه در سایه ارتکاب بهر گونه ظلم و جنایت تأمین زندگانی خود کرده باشند، خویشان را در جرگهٔ اعضاء کنیسه قرار داده بصورت روحانی در می‌آوردند!

۲- مجمع (گاسیون دولندکس) که مأمور تفتیش کتب ضاله بر حسب مذهب کاتولیک بود، کار این جمعیت نادان و بی سواد بجائی رسیده بود که کلیه کتب علمی و فلسفی را از لحاظ مذهبی در عداد کتب ضاله قرار داده، آتش می‌زدند!!!

نویسندگان و خوانندگان را پس از تکفیر بانواع شکنجه: از قبیل قطعه قطعه کردن، و زنده سوزاندن بقتل می‌رساندند! چنانچه بتاریخ ادبیات فرانسه مراجعه بکنیم خواهیم دید که بسیاری از کتب فلاسفه بزرگ در اثر تعقیب همین مجمع طعمه حریق گردیده است!^(۱)

۳- محاکم (انگزیسیون) و (سنت افیس) که مأمور تفتیش عقاید مردم بود؛ این محاکم مدتی در زمان جنگهای صلیبی دائر بود و بعد ملغی شد، ثانیاً در اثر اقدامات پاپ در تمام

(۱) مجله ایرانشهر چلپ برلین.

ممالک کاتولیک بر قرار گردید. (۱)

تشکیل این محاکم دینی حقیقتاً بزرگترین جنایتی بود که بعالم تمدن و انسانیت وارد آمد، زیرا هزاران نفر را بجرم تبعیت از اصول پروتستانت و تمول و مکنت با وضع رقت باری بقتل رساندند!

یکی از نویسندگان انگلیسی می‌گوید: «(الوا) و زیر فلیپ دوم پادشاه اسپانی باستعانت (انگزیسیون) مقدس هشت صد نفر را بضرب شکنجه در عرض یک هفته بقتل رساند. جرم مقتولین اول پیروی از اصول پروتستانت و دوم تمول و مکنت بود!» (۲)

در پایان سال ششم انقلاب (الوا) بخود می‌باید که متجاوز از هیجده هزار نفر از هموعان خود را خفه کرده و در آب غرق نموده و یا در آتش سوزانده و سر بریده‌است! (۳)

اعضای انگزیسیون در اسپانیول در عرض یک شب هشت صد نفر از پروتستانت را در محبس (سویل) افکندند هر جا از فرقه پروتستان پیدا می‌کردند آنها را دستگیر نموده و در آتش می‌سوزاندند! شعله آتش در اغلب شهرهای مهم اسپانیول زبانه می‌کشید. (۴)

نویسنده مذکور می‌گوید: (اسملیت فیلد) که از کوچه‌های لندن می‌باشد اغلب بواسطه سوزاندن پروتستانها ملتهب بود و آتش از آن زبانه می‌کشید! (۵)

دکتر (آرنولد) می‌گوید: «محبس‌های قصر پاپ در واتیکان یکی از عجیبترین چیزهائی است که من در عمر خود دیده‌ام. پشت بام سیاه چالها و زندانها هنوز از اثر دود آتش (انگزیسیون) که بوسیله آن اشخاص را شکنجه نموده و بقتل می‌رساندند سیاه بود و اگر از دریچه کوچکی که به اتاق زیرین باز می‌شد کسی نگاه می‌کرد خون شهدا و بیچارگانی را که (ژردن) آنان را در قتل عام سال ۱۷۹۱ از بالا به یخچال زیرین پرتاب نموده بود در دیواری می‌دید. دیدن این آثار که حکایت از دو قسم از اقسام شرارت و جنایت بشری می‌کند بسی

(۱) مجله ایرنشه‌ر منطبعه برلین.

(۲) وظیفه ج ۱ / ص ۷۹.

(۳) وظیفه ج ۱ / ص ۸۰.

(۴) وظیفه ج ۱ / ص ۷۹.

(۵) وظیفه ج ۱ / ص ۸۳.

مخوف و هراس انگیز است»!^(۱)

مهمتر از همه این مظالم و جنایات آن بود که همین محاکم (دینی) نسبت به علم و علما وارد آورده بودند، که در حقیقت صفحات تاریخ ملت مسیح را لکه دار نموده است: هر آنکه در هر مسئله علمی، اخلاقی و اجتماعی اظهار عقیده می‌کرد با فجیعترین طرزی او را مورد شکنجه قرار می‌دادند، کمتر ممکن بود در آن موقع کسی بیک اکتشافی در علوم ریاضی، طبیعی و... موفق شود و مأمورین (انگزیسون) او را به بیدینی نسبت ندهند و سپس بانواع شکنجه معذبش ن سازند، در حقیقت محکمه نبود بلکه قتلگاه مردمان حساس و دانشمندان بود!

(برنو) را از جهت آنکه پرده از روی فلسفه کاذبانه و معمول عصر خود برداشته بود، زنده زنده در روم سوزاندند!^(۲) پیروان (کوپرنیک) عالم بزرگ فلکی را بعنوان بیدینی داغ کردند!^(۳) (گالیه) ایتالیائی را که از مشاهیر علماء ریاضی و طبیعی بود، بمناسبت اینکه، قائل بحرکت زمین به دور خورشید شده بود، بزندان انداختند! این دانشمند بزرگوار را در سن هفتاد سالگی در حالت رکوع مجبور کردند که اکتشاف عظیم و قابل تجلیل خود را انکار نماید، تمام کتابهایش را در عداد کتب ضاله قرار دادند!..^(۴)

(کپلر) ریاضی دان معروف آلمانی را، از لحاظ اینکه عقایدی در باب استحاله جوهر اظهار کرده بود تکفیر کردند، کتابهای ویرا که از آن جمله کتابی موسوم به (تلخیص علم هیئت کوپرنیک) بود در روم در فهرست کتب ضاله و ممنوعه جای دادند، مادر پیر هفتاد و نه ساله اش را بعنوان جادوگری به حبس انداختند، در همین اثنا او را محکوم بسوختن کردند (کپلر) همینکه ازین قضیه با خبر شد فوراً بموطن خود عزیمت نمود که شاید پیش از سوختن مادرش را نجات دهد! هنوز از رنج راه نیاسوده بود که تمام نسخه‌های تقاویم وی که برای سال ۱۶۲۴ انتشار یافته بود در ملاء عام و در حضور جماعت بسوزاندند و کتابخانه اش را نیز مهر و موم کردند و خود او نیز در اثر همین فشارها و بواسطه فتنه‌ای که بعد بوقوع پیوست

(۱) وظیفه ج ۱ / ص ۸۲ .

(۲) وظیفه ج ۱ / ص ۸۷-۸۹ .

(۳) وظیفه ج ۱ / ص ۸۷-۸۹ .

(۴) وظیفه ج ۱ / ص ۸۷-۸۹ .

مجبور بجلائی وطن شد و در (سیکان) رحل اقامت انداخت، طولی نکشید در همان جا در اثر مرض دماغی که بواسطه مطالعه زیاد بوی عارض شده بود بدرود حیات گفت^(۱).

(پرتیلی) را برای آنکه گفته بود ستاره سقوط نمی کند، کتک زدند!

(کامپلانا) را بمناسبت اینکه اجرام سماوی را نامحدود می دانست بیست و هفت مرتبه بمحاکمه کشیده اند، (هاور) را بجرم اینکه قائل بدوران خون در بدن شده بود سخت شگنجه نمودند!^(۲)

(کلمبوس) کاشف امریکا را از لحاظ اینکه عقیده داشت شکل زمین کروی است و دائره این جهان یعنی: محیط خارج از دنیای معلوم نباید کاملاً محاط با دریا باشد، پس از تکفیر محبوس کردند! مخصوصاً در اسپانی در مجمعی که بامر پادشاه اسپانی از عاقلترین مردمان (سالامانکا) برای مطالعه نقشه مسافرت کلمبوس تشکیل شده بود و کلمبوس نیز در آنجا حضور داشت، روحانیون او را احمق تصور نموده و در کمال اهانت و خواری از مجلس بیرون کردند. زیرا روحانیون می گفتند زمین مانند یک صفحه و یا یک قرص مسطح بزرگی می باشد و اگر در آن طرف اقیانوس هم زمین جدیدی باشد دیگر نمی توان قبول کرد که تمام خلائق از نسل آدم باشند و پس از کشف امریکا نیز کلمبوس را مانند یک نفر جانی و مجرم زنجیر بر گردن نهادند و او را مغولاً سوار کشتی کرده روانه اسپانی نمودند، در نیمه راه (ویلکو) که مأمورش بود از وضعیتش متأثر شده خواست غل و زنجیر را از گردنش بر دارد کلمبوس در جوابش گفت «نه! من باید این غل و زنجیر را بیادگار پاداش خدمات خود نگه دارم» پسر کلمبوس می گفت «من اغلب این زنجیر را در اطاق کار خود آویزان دیده ام، در وقت رحلت پدرم وصیت کرد که زنجیرها را در قبرش بگذارد و با وی دفن نمایند»^(۳)

(پاسکال) از مشاهیر علماء ریاضی و طبیعی از بزرگترین فلاسفه فرانسه بود بنام مذهب تکفیر کردند!

(۱) وظیفه ج ۱ / ص ۸۸-۸۹

(۲) مجله آینده ج ۹.

(۳) وظیفه ج ۱ / ص ۸۹-۹۲

(مونتانی) را بنام اخلاق و (مولییر) را بنام مذهب و اخلاق بی دین و کافر خواندند^(۱)

ژاندارک^(۲) آن دختر غیور روستائی را که مملکت فرانسه را بعد از آنکه در زمان سلطنت شارل هفتم کاملاً در تحت استیلاء انگلیسها رفته بود با وضع محیر العقولی نجات داده و بالاخره تخت و تاج از دست رفته را با دست خود به شارل هفتم سپرده بود، مأمورین همین محکمه «انگزیسیون» او را بمناسبت همین عمل حیرت انگیز بعنوان اینکه روح شیطان در او حلول کرده و از زنان ساحره می باشد زنده زنده در آتش سوزاندند!

شرح فجایع و تمام عملیات افتضاح آور کنیسه از عهده این کتاب که بنایش به اختصار می باشد بیرون است. حاصل چنانچه کسی بیک اکتشافی موفق می شد و عمل فوق العاده ای از او بروز می کرد و یا در یک موضوع اخلاقی و اجتماعی و ... اظهار عقیده می نمود، خلاصه اگر کسی مطلبی را اظهار می کرد که خارج از حدود فهم و ادراک اعضاء کنیسه بود و یا لا اقل خود را کورکورانه تسلیم خرافات کنیسه نمی کرد، پس از تکفیر و حبس کوچکترین مجازات وی زنده سوزاندن بود!

بقول (ویکتور هوگو) در نطقی که در ژانویه ۱۸۵۰ بر ضد قانون (فالر) کرده بود «این حزب»: (اعضای کنیسه) در مقابل حقیقت، جهل و اشتباه کاری را دو حامی بزرگ خود قرار داده، این حزب است که افکار مردم را همان اصول عقاید محصور و محدود نموده و مانع است از اینکه علم و هوش بشر از کتابهای دعا قدمی فراتر گذارد! هر قدمی که هوش و

(۱) مجله آینده ج ۹

(۲) زنی بود روستا زاده که در خانه بیافندگی و در خارج ده بگله چرانی و پاسبانی مشغول بود، این دختر در قریه (دوم رامی) واقعه در (لرین) متولد شد، دختری با تقوی و ساده و مذهبی بود چون مزاجاً عصبانی و تند بود در حالات روحانی خوابها می دید و صداها می شنید که با وی تکلم می کند در عالم رؤیا بوی امر شد که بکمک پادشاه فرانسه برود خلاصه بوی اطمینان داده شد که تخت و تاج مملکت را در تصرف پادشاه خواهد آورد و باوضاع پریشان و هرج و مرج مملکت خاتمه خواهد داد اول کسی که از منویات ژاندارک مطلع شد (کاپیتان باو دریکورت) بود. او اول تصور می کرد ژاندارک در وی تأثیر نمود و حاضر شد عده ای از جنگجویان را در تحت اختیار و اراده وی بگذارد و او را بنزد پادشاه راهنمایی نماید. ژاندارک صد و پنجاه میل مسافت را که سرتاسر آن متوسط قشون انگلیس اشغال گردیده بود پیموده و عاقبت بسلامتی در (شینون) بیادشاه ملحق گردید. پادشاه او را بشهر (اورلین) فرستاد ژاندارک بزودی خود را بدان شهر محصور رسانید، بقلاع و سنگرهای انگلیسها حمله برده و بالاخره شهر را از محاصره بیرون آورد. ژاندارک قناعت باین قسمت نکرده قشون مطابق تعلیمات وی دشمن را تا شهر (پاتی) تعقیب نموده در آنجا نیز شکست بزرگی بدانها داد، بطوری که خود از پیش خبر داده بود متعاقب شکست انگلیسها تاج گذاری شارل هفتم در (ریمز) شروع شد، ژاندارک شارل هفتم را به (ریمز) برده و تاج را بر سر وی نهاد و موافقت انگلیسها را نیز نسبت به پادشاه جلب کرد - وظیفه ج ۱/ ص ۱۰۱.

ذکات در اروپا بر داشته‌است علی‌رغم این‌که حزب بوده‌است، تاریخ این‌که حزب در تاریخ ترقی بشر نوشته شده منتهی معکوس: این‌که حزب به‌همه چیز ضد است...^(۱)

یکی از دانشمندان با انصاف آن‌ها می‌گوید: «ترقیات کنونی ملل مغرب زمین در حقیقت در خور پیروان محمد (ص) است نه ملت مسیح، چه، کتابی که در دست مسلمانان است (قرآن) مسبب این‌همه ترقی و تعالی است، نه کتاب مقدس که بشر را بعزت و رهبانیت دعوت می‌کند، بلکه این‌که کتاب مقتضی همین انحطاطی است که فعلاً مسلمین دچار آن هستند!».



(۱) ج ۹ مجله آینده

اسلام دشمن تقلید و تعصب جاهلانه است!

بر کسی پوشیده نیست که مآل اندیشی و فرق حق از باطل و تمیز بین خیر و شر و حسن و قبح از راه عقل و دانش اینها از چیزهائیست که انسان را از سایر حیوانات جدا می‌سازد در عین حال از عوامل مهمه ترقی مادی و معنوی انسان بشمار می‌آید، روشن است که انجام همه اینها بسته باعمال عقل و بکار انداختن قوای دماغی است، ولی باید دانست چیزی که بیش از همه قوای عقلی را از کلی باز می‌دارد و انسان را بحالت رکود و وقفه نگاه می‌دارد و بالاخره این مزایای انسانیت را از انسان می‌گیرد، همانا تقلید و تعصب جاهلانه است، زیرا کسانی که عقاید و اخلاق و اعمال دیگرانرا سرمشق زندگانی خود قرار داده بدون رویه از آنان تقلید می‌کنند و در تمام شئون زندگانی مادی و معنوی تکیه بغیر خود نموده جز عادات و رسوم دیگران اصلاً خیال نمی‌کنند که حقیقتی هم در دنیا موجود است، مردمی که حس محکامه و قوه ممیزه خود را نابود کرده رفتار و عقاید مردمان معاصر خود را ملاک حسن هر چیزی می‌پندارند، بدون شبهه این دسته از مردم کمتر باعمال قوای عقلیه شان احتیاج پیدا می‌کنند، زیرا اینان اصلاً اعتماد بنفس خود ندارند تا اینکه در شئون زندگانی خود بخواهند اعمال نظر بکنند و همچنین جمعیتی که در اثر تعصب و خود پرستی جمود بوضعیتشان نموده، جز آن اخلاقی که از پدران خود ارث برده، و یا از راه تأثیر محیط و تربیت خانوادگی قهراً بوی منتقل شده تمام مقررات اخلاقی و اجتماعی دنیا را در نهایت خونسردی تلقی می‌کنند و هیچ گونه مزیتی برای غیر خود قائل نمی‌باشند، جمعیتی که در اثر ضعف نفس، از راه حفظ عادات و عقاید دیرینه پدرانشان می‌خواهند استقلالشان را حفظ نمایند، تحقیقاً اینان هم در زندگانی چندان نیازمند باعمال قوای عقلیه خود نخواهند بود.

البته همین که مدتی بهمین حال باقی ماندند قهراً قوای دماغی و استعداد ذاتیشان تدریجاً ضعیف و فرسوده شده و بالاخره نظیر بهائم در همان اولین مرحله زندگانی طبیعی باقی خواهند ماند، مانند هنود امریکا و اهالی اسکیمو و قسمتی از مردم افریقا که می‌بینیم هنوز هم بحالت توحش و همجیت باقی هستند که اگر در تحت حکومت عواطف قرار نمی‌گرفتند یعنی عادات و عقاید پدران خود را بطور کلی صیانت نمی‌کردند و مانند سایر جمعیت‌های متمدنه دنیا قوای عقلیه شانرا در زندگانی بکار می‌انداختند، تحقیقاً بوضعیت کنونی

خود باقی نمی‌ماندند. خلاصه مردمی که زیر نفوذ تقلید و تعصب جاهلانه قرار می‌گیرند چون تکیه بقوای عقلیه شان ندارند کمتر می‌توانند چیزی را مورد نظر و فکر قرار دهند و در نتیجه نه تنها از سیر ارتقائی محروم می‌مانند، بلکه همان استعداد ذاتیشان هم تدریجاً از بین رفته و بالاخره بحالت پستی و زبونی باقی خواهند ماند؛ بقول علماء اجتماع چنانکه ذرات و مواد اولیه اجسام در اثر ناموس حرکت پیوسته متطور و متحول بوده، و بالاخره پس از تبدیل صورتهای گوناگون به صور اجسام کنونی بروز کرده‌است، همچنین مواد جسم اجتماع نیز که همان افراد باشد بحکم همین ناموس دائماً در تحول بوده و تدریجاً آنصورت توحش و همجیت را از تن کنده و بالنتیجه بصورت کنونی که نسبتاً صورت زیبایی است جلوه گر آمده‌است، البته در آتیه بیک صورت اعلی و اکملی نیز کامیاب خواهد شد، ولی اگر بنا بود همه جمعیت‌های دنیا جمود به عادات و رسوم دیرینه پدران خود می‌نمودند و در شئون زندگانی کورکورانه از همکنانشان تقلید می‌کردند، مسلماً بهزار یک ترقیات کنونی موفق نمی‌شدند.

پس معلوم شد که بزرگترین آفت عقل انسانی و مهمترین عاملی که انسان را از مراحل انسانیت دور می‌کند همین تقلید و تعصب جاهلانه‌است، چنانکه دانشمندان اجتماع پس از تتبع زیاد در این باره بیک قاعده کلیه بر خوردند: و آن اینست که قوت مراتب روح تقلید و جمودت بنسبت ضعف قوه تعقل و اراده‌است؛ مثلاً حیوانات بخصوص انهایی که شباهت بانسان دارند مانند (شمپانزی) و (گوریل) و یا اینکه مجتمعا و بصورت (گله) بسر می‌برند مانند گوسفند و آهو و ... در قسمت تقلید و جمودت در درجه اول، قبائل وحشی در درجه دوم، اطفال و زنان و مردمان عصبی و ضعیف النفس در درجه سوم قرار گرفته‌اند^(۱)، تا آنکه در انسان راقی که عقلش مسلط بر عواطفش هست روح تقلید بدون رویه و جمودت فکر در او خیلی ضعیف شده و در مقابل ناموس اقتباس (یا تقلید عاقلانه) که اولین نشانه کمال عقل و مهمترین وسیله ترقی و تکامل است در او حکم فرما می‌شود، چنانکه قرآن نیز در آیه ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [الزمر: ۱۷-۱۸]^(۲) همین معنی را نشانه کمال قوت عقل قرار داده و صاحبان

(۱) علم الاجتماع ج ۱/ ص ۹۲-۹۶

(۲) یعنی مژده بده بندگان مرا: آنانی که می‌شنوند هر گفتاری را و سپس پیروی می‌کنند نیکوترین آنها را، آنانند کسانی که راهنمایی کرد آنانرا خدا، آنانند فقط صاحبان عقل!

عقل را فقط منحصر باشخاصی کرده‌است که ناموس (اقتباس) در آنها حکومت داشته باشد، یعنی نه آن طور باشند که در اثر تعصب جمود بوضعیت شخصی خود نموده، جز عادات و رسوم پدران خود چیزی را طرف توجه قرار ندهند، و نه مانند آنانی که کورکورانه آئینه قلبشان را محل انعکاس هر چیزی پست و ناهنجار قرار می‌دهند، بلکه در مقابل تمام جنبشها و صداهای دنیا چشم و گوششان را باز نموده و هر چه که می‌بینند و می‌شنوند باکمال تعقل و رویه در مقام انتخاب بر آمده و سپس آنچه که در بین نیکو و پسندیده‌است پیروی نمایند.

حقیقتاً اگر صرف نظر از تمام آیات اخلاقی و اجتماعی قرآن مقدس، بعقیده ما تنها همین یک آیه مختصر برای سعادت مادی و معنوی افراد بشر کافی خواهد بود، زیرا اگر تاریخ تمدن بشر را بدقت ملاحظه کنیم می‌بینیم همه ترقیات مادی و معنوی دنیای امروز رهین مفاد همین دستور مقدس است، این دستور مهمترین دستور ترفیع پایه زندگانی و بهترین طریقه پرورش افکار است، این دستور ما را از تقلید و عصبیت جاهلانه که تنها عامل انحطاط و بدبختی، و منبع کثیری از آلام و نکبات است، نجات می‌دهد، و در عین حال طریق مستقیم اقتباس را که اقصی طرق نیل به سعادت فردی و اجتماعی است، بما تعلیم می‌دهد.

بالجمله اسلام چون می‌خواهد یک انقلاب فکری در اعماق روح بشر تولید نموده و آنانرا از بی حسی و جمودت رهانیده، و بجاده ترقی و تکامل بیاندازد، اسلام نظر باینکه تکمیل نوع بشر را محط نظرش قرار داده و می‌خواهد عقولشان را برای رسول بکمالات مادی و معنوی از کلیه قیود آزاد نماید، بقول (گوستاو لبون) اسلام چون می‌خواهد در سایه انقلاب فکری و معنوی یک مدنیت جدیدی در عالم ایجاد نماید و بالاخره اسلام چون آسایش و سعادت کافه طبقات بشر را الی الابد عهده دار شده و می‌خواهد خود را با جمیع تطورات اجتماعی بشر همراه نماید، لهذا در هدم اساس تقلید و عصبیت جاهلانه که در حقیقت بزرگ ترین سد راه سعادت بشر است، کمال جدیت را بخرج می‌دهد، گذشته از آن آیه وارده درباره (اقتباس) و آنهمه آیات وارده در فضیلت علم، استقلال عقل و حریت فکر که هر یک کاملاً بر مذمت تقلید و تعصب جاهلانه اشعار دارد، آیات بسیاری نیز در این قسمت بخصوصه وارد شده که یک قسمتش را در اینجا متعرض می‌شود: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانِ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾

[البقرة: ۱۷۰] ^(۱)، ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانَ أَبُوهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ [المائدة: ۱۰۴] ^(۲).

در این آیه خداوند کسانی را که بمناسبت پیروی پدران خود زیر بار دعوت پیغمبر اکرم نمی‌رفتند، و فقط عملیات جاهلانۀ آنانرا دلیل صدق مقالشان قرار می‌دادند، بالصراحه مورد مذمت و ملامت قرار می‌دهد.

﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَىٰ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؟﴾ [الأعراف: ۲۸] ^(۳) در این آیه خداوند مردمانی که عملیات قبیح پدران خود را ملاک حسن هر چیزی قرار می‌دادند و از لحاظ تقلید از آنها هر عمل زشتی را بجای می‌آوردند و در عین حال همان اعمال زشت را بعنوان ثانوی (حکم الله) معنون می‌کردند! جداً ملامت می‌کند.

﴿وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ (۲۰) أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ (۲۱) بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ (۲۲) وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ﴾ [الزخرف: ۲۰-۲۳] ^(۴)

(۱) چون به کفار گفته شود پیروی کنید آنچه را که خدا فرستاده، می‌گویند بلکه پیروی می‌کنیم آنچه را که یافته‌ایم بر آن چیز پدران خود را، آیا اینان پیروی پدران می‌کنند؟ اگر چه پدران ایشان تعقل نمی‌کنند چیز را و براه راست راهنمایی نشدند؟

(۲) چون به کفار گفته می‌شود: بیائید به آنچه که خدا نازل کرده و بیائید به نزد پیغمبر، می‌گویند کفایت می‌کند ما را آنچه که یافته‌ایم از پدران خود، آیا بس است ایشان را آنچه که یافته‌اند از پدران خود؟ اگر چه پدرانشان نمی‌دانستند چیزی را و گمراه بوده‌اند؟

(۳) کفار وقتی که کار زشتی را بجای آورند، می‌گویند چون دیدیم پدران ما این کارها را مرتکب می‌شدند و آنانرا باین کارها یافته‌ایم، از اینرو ما نیز مرتکب می‌شویم، و خداوند نیز ما را باقدام این کارها امر کرده‌است! باینان بگو: خدا هیچ گاه کسی را امر بانجام کار زشت نمی‌کند، آیا چیزی را که نمی‌دانید گفته خدا و حکم خدا است، آنرا بخدا نسبت می‌دهید؟

(۴) کفار می‌گفتند: اگر خدا بخواهد ما ملائکه را پرستش نمی‌کردیم، اینان طبق این مقاله خود (علم) ندارند، بلکه از روی تخمین و گمان آنرا می‌گویند، آیا ما پیش از (قرآن) کتابی بر ایشان فرستادیم که برای صحت گفتارشان بآن تمسک جویند؟ نه، اینان طبق گذارشان نه برهان علمی دارند و نه دلیلی از کتاب آسمانی، بلکه می‌گفتند ما پدران خود را بر طریقه و آئینی یافته‌ایم که بآن طریقه راه یافتگانیم. و پیش از توای محمد (ص) در هیچ قریه پیغمبری نفر ستادیم مگر آنکه توان گران و

در این آیه خداوند اشخاصی را که از نقطه نظر حفظ آثار پدران خود ملائکه را پرستش می‌کردند، با نهایت شدت مذمت می‌نماید.

این آیه علاوه بر اینکه تقلید را منع می‌کند، ضمناً یک میزان معینی در باب عقیده برای ما تعیین می‌کند، زیرا می‌گوید: آنانی که ملائکه را پرستش می‌کنند، بر طبق این عقیده‌شان نه دارای ادله و براهین علمیه هستند، و نه کتابی که ما قبلاً برای آنها فرستاده باشیم در دست دارند که بوی متمسک بشوند، بلکه فقط از لحاظ پیروی طریقه پدران خود و حفظ آثار آنها این کار را می‌کنند پس معلوم می‌شود که منشأ عقیده بهر چیزی باید یا علم قطعی باشد و یا کتاب آسمانی.

﴿ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ (۶۸) إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ (۶۹) فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ (۷۰) وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ﴾ [الصافات: ۶۸-۷۱] (۱) در این آیه خداوند صریحاً خبر می‌دهد: اشخاصی که در دنیا پایبند عادات و رسوم پدرانشان شده‌اند، و با زنجیرهای تقلید و تعصب جاهلانه خویشتن را در چاه مذلت و پستی مقید کرده‌اند، مرجع و بازگشت آنان در آخرت نیز جهنم خواهد بود، آری مقتضای ناموس ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۲] که خداوند در قرآن مقرر فرموده‌است، چنین است.

آیات چندی نیز در همین موضوع در قصه حضرت ابراهیم در سوره (۲۱: ۵۳) و سوره (۲۶: ۷۰) وارد شده که خوانندگان محترم خواهند مراجعه فرمود، پس از مجموع آنهمه آیات قرآن کریم که درباره ترغیب بعلم و استقلال عقل، و حریت فکر و اهمیت برهان، و مذمت تقلید و تعصب که تا کنون ذکر کردیم، در کمال وضوح معلوم می‌شود: اسلام دین علم و عقل و فکر و برهان است، اسلام دین (وسط) و جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرت است، اسلام بتمام معنی ضد با تقلید و تعصب و پیروی از گمان است، از اینرو

شهوت رانان آن قریه به پغمبران می‌گفتند ما پدرانمان را بر طریقه و آئینی یافته ایم که پیوسته عقاید و اثر شانرا خواهیم پیروی نمود

(۱) مرجع و بازگشت کفار تحقیقاً بسوی دوزخ است، زیرا اینان با اینکه پدرانشان را گمراه یافتند، بدون تأمل و نظر بر آثار آنان پیروی کردند، در صورتی که پیش از اینان؛ بیشتر پیشینیانشان گمراه بوده‌اند.

مسلمان باید همواره مسلح بسلاح علم و برهان باشد، مسلمان باید استقلال عقل و حریت فکر و قوه تدبیر و نظر باشد، مسلمان باید دارای اعتماد بنفس و حس اقتباس باشد، مسلمان باید اکیداً از طریق افراط و تفریط پرهیز نموده و حفظ تعادل میان زندگانی جسمانی و روحانی خود را پیوسته رعایت کند، مخصوصاً مسلمان باید عواطفش را کاملاً در تحت تسلط عقل خود قرار داده و جداً از گمان و وهم و از تقلید و تعصب جاهلانه دوری نماید، مسلمان باید، مخصوصاً در تمام امور اعتقادی و آنچه که مربوط به عقیده است در نهایت رویه و متانت متبوع و مجتهد باشد، و بالاخره مسلمان باید حقیقتاً متدین بدین حنیف اسلام باشد!

چون دانستی عقل بطور بداهت و قرآن کمال صراحت هر در بطور کلی حاکم به حرمت تقلید و پیروی از گمان - مخصوصاً در امور اعتقادی - هستند، اکنون مقتضی می دانم برای اینکه خیال نشود در این باره متفرد هستیم، آراء و نظریات جمعی از فقها و مجتهدین بزرگ شیعه اثنی عشریه را در این مسئله از نظر خواننده بگذرانم:

مرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه در کتابش (رسائل): مبحث (حجیه ظن) مسئله (اعتبار ظن در اصول دین) در صفحه (۱۶۹) می گوید: «مسائل اصول دین (مسائلی که مطلوب شارع از آنها اولاً و بالذات فقط اعتقاد قلبی و باطنی و تدین ظاهری مکلف است اگر چه بوجوب این اعتقاد، بعضی از آثار عملیه هم مترتب بشود) بر دو قسم است، اول - مسائلی است که بر هر مکلفی اعتقاد و تدین بآنها بطور مطلق واجب است، بدون اینکه مشروط بشروط حصول علم بوده باشد، مانند معارف خمس معروفه یعنی: توحید، عدل، معاد، نبوت و امامت - چون اعتقاد باینها مطلقاً واجبست از اینرو تحصیل علم نسبت باینها نیز از لحاظ وجوب (مقدمه واجب مطلق) واجب است.

دوم - مسائلی است که اعتقاد بآنها واجب است در صورت حصول علم، یعنی اگر اتفاقاً برای انسان نسبت بآنها علم حاصل بشود اعتقادش لازم است و گرنه لازم نیست، مانند بعضی از تفصیلات و خصوصیات معارف خمس.

ولی این قسم چون وجوب اعتقاد بآن مشروط بشروط اتفاق حصول علم است و تحصیل معرفت علمیه نسبت بآن لازم نیست، اقوی اینستکه در آنها نباید عمل (باده ظنیه) نموده - اگر از آن ادله گمانی برای انسان تولید بشود - فرق نمی کند، چه آنکه آن دلیل ظنی (خبر صحیح) باشد و یا غیر صحیح بلکه در این موارد باید توقف کرد، به دلیل اخبار زیادی که

صریحاً نهی می‌کند ما را از پیروی از چیزهای غیر معلوم، و در عین حال امر می‌نماید ما را بتوقف در آنها که از آن جمله این حدیث است (إذا جاءكم ما تعلمون فقولوا به، وإذا جاءكم ما لا تعلمون فها، وأهوى بیده إلی فیه) چنانکه مرحوم شهید ثانی در کتاب (مقاصد العلیه) بعد از اینکه صریحاً می‌گوید: معرفت بتفصیل برزخ و معاد لازم نیست می‌گوید: اما اخباری که بطریق آحاد در این موضوعات از ائمه وارد شده مطلقاً تصدیق آنها لازم نیست، اگر چه آن اخبار صحیح باشد بجهت اینکه (خبر واحد) (دلیل ظنی) است، جواز عمل بآنها در احکام شرعیه ظنیه بین علما محل اختلاف است، چه رسد باحکام اعتقادیه علمیه. و همچنین ظاهر کلمات مرحوم شیخ طوسی در کتاب (عده) اینست: که عدم جواز اعتماد (باخبار آحاد) در اصول دین متفق علیه جمیع علما است فقط بعضی از غفله اصحاب حدیث در این باره مخالف هستند، و ظاهر آنچه که در کتاب «سرائر» از مرحوم سید مرتضی رضوان الله علیه حکایت شده است اینستکه بین علما اصلاً خلافی نیست در اینکه، نباید در این گونه از مسائل اعتماد باخبار آحاد نمود، و نیز مقتضی کلام هر کسی که اخبار آحاد را در مسائل اصول فقه معتبر نمی‌داند، این است که اخبار آحاد در مسائل اصول دین هم معتبر نباشد».

پس از بیان راه امتیاز این دو قسم، و بیان عدم اعتبار اعتقاد بتفصیل معارف خمس در اصل اسلام، و نقل روایات بسیاری بر طبق مدعای خود، بالاخره در صفحه ۱۷۴ - می‌گوید: «اما قسم اول که اعمال نظر در آن برای تحصیل اعتقاد واجب است سخن ما تارةً نسبت باشخاصی است که قدرت دارند نسبت بآن مسائل تحصیل علم نمایند و تارةً راجع بکسانی که عاجز از تحصیل علم می‌باشد، آنانی که قادرند، باید دانسته شود آیا با این حال جائز است بر ایشان که در این قسمت عمل بظن بکنند یا نه؟ و بر فرض عدم جواز، آیا محکوم بکفرند یا ایمان؟ - اما راجع بجواز عمل بظن، در اینکه برای قادرین بر تحصیل علم، عمل (بظن) جائز نیست مسلم و بدیهی است، اصلاً سزاوار نیست که کسی در این معنی تأمل نماید، کسی که نبوت محمد (ص) و امامت هر یک از ائمه مثلاً برایش مظنون است، جایز نیست که اکتفا بهمان ظنش نماید، بلکه واجب است بر او، (با تظن باین که نباید اکتفای بظن نمود) که آن قدر اعمال نظر بکند تا برایش علم حاصل بشود و بر علما هم واجب است که او را اکیداً بهمین معنی امر کنند، مگر در موردی که خائف باشند که او دچار گمان بامر باطلی خواهد شد، دلیل ما بر آنچه که گفتیم جمیع آیات و اخباریست که صریحاً دلالت می‌کند بر وجوب

ایمان، علم، تفقه، معرفت، تصدیق، اقرار، شهادت، تدین، و بر عدم جواز بقاء در جهل و در شک، و بر عدم جواز پیروی از ظن، و این اخبار بیش از حد احصاست. اما راجع بکفر و یا ایمانش، اقوی و بلکه متعین این است که محکوم بعدم ایمان باشند، بجهت اخبار زیادی که تفسیر می‌کند ایمان را به اقرار، شهادت، تدین و معرفت که همه ظهور در علم دارند» الی آخر کلامه الشریف رحمه الله.

(مرحوم شهید ثانی) - در کتاب (حقایق الایمان) صفحه ۳ می‌گوید: «در حقیقت (ایمان) اختلاف شده که آیا ایمان شرعاً از افعال قلبی است، یا جوارحی و یا افعال قلبی و جوارحی؛ (اشاعره) و بسیاری از متقدمین و متأخرین از (امامیه) که از آن جمله (مرحوم محقق طوسی) است که صریحاً در کتابش (فصول) اظهار عقیده می‌کند، عقیده شان اینست که (ایمان) شرعاً از افعال قلبی و بمعنی تصدیق است، ولی اشاعره و امامیه در معنی (تصدیق) اختلاف کرده‌اند؛ اصحاب ما امامیه می‌گویند مقصود از (تصدیق) تصدیق علمی است لیکن اشاعره می‌گویند مراد از آن تصدیق نفسانی است، طائفه (کرامیه) و (خوارج) و قدماء از (معتزله) می‌گویند (ایمان) شرعاً از افعال جوارحی است، نهایت آن که کرامیه می‌گویند عبارت از تلفظ بشهادتین است و بس لیکن (خوارج) و قدمای از معتزله و (علاف) و (قاضی عبد الجبار) می‌گویند ایمان عبارت است از جمیع واجبات و مستحبات، و تصدیق علمی در آن معتبر نیست (محدثین) و جمعی از علمای سلف مانند (ابن مجاهد) و غیره می‌گویند (ایمان) از افعال قلبی و جوارحی و عبارتست از تصدیق قلبی و اقرار زبانی و اعمال خارجی».

پس از بیان ادله مذاهب نامبرده در صفحه (۶) می‌گوید «علما اتفاق کرده‌اند بر این که (در عقاید اصولیه) (اجتهاد) واجب و (تقلید) حرام است، مگر عده قلیلی از قبیل (عبد الله بن الحسن العنبری) و (حشویه) که در عقاید اصولیه: یعنی وجود صانع، اوصاف ثبوتیه و سلویه خدا، نبوت، عدل و غیر اینها - تقلید را جائز می‌دانند».

و باز در صفحه (۵۷) در باب وجوب معرفت اصول خمس می‌گوید:

«اصل سوم تصدیق نبوت محمد صلی الله علیه و آله است، اما راجع به چیزهائی که آن حضرت خبر داده است آنچه که راجع بعمل مکلف است در صورت قدرت، تحصیل علم تفصیلی نسبت بآنها واجب است، و آنچه که مربوط به احوال مبدأ و معاد است از قبیل: تکلیف به عبادات، سؤال و عذاب در قبر، معاد جسمانی، صراط، جنت و نار و میزان که بطور (تواتر) از

پیغمبر اکرم بما رسیده است جمعی از علماء عقیده دارند که تصدیق بتفصیل این مسائل معتبر در تحقق ایمان است ولی ظاهر این است که تصدیق اجمالی کافی باشد یعنی مکلف باید بطور اجمال معتقد باشد باین که هر آنچه که پیغمبر خبر داده است، همه راست و مطابق با واقع است، چنانچه بعد از آن هر یک از آنها تفصیلاً برایش ثابت شد، آن وقت باید نسبت بآنها تفصیلاً تصدیق بکند»

مرحوم شیخ طبرسی صاحب (تفسیر مجمع البیان) در صفحه ۵۹ در تفسیر آیه ﴿وَلَا

تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: ۳۶] ^(۱) پس از نقل اقوال «ابن عباس» و «قتاده» و «محمد بن حنیفه» می گوید: «اصل اینست که این آیه بعموم خود باقی باشد، بنا بر این هر قول و فعل و عزمی که از روی غیر علم از انسان بروز می کند همه مشمول این آیه خواهد بود، و در حقیقت خداوند می گوید، نگوئید چیزی را مگر اینکه علم داشته باشید باینکه گفتنش جائز است، و بجای نیاورید کاری را مگر در صورت علم بجوازش و معتقد نشوید بچیزی مگر آن که علم پیدا کنید باینکه اعتقادش جائز است. و جماعتی از اصحاب ما نیز بهمین آیه استدلال کرده اند بر اینکه عمل به «خبر واحد» و «قیاس» جائز نیست؛ زیرا خبر و قیاس از ادله ظنیه است، و این آیه بطور عموم نهی می کند ما را از پیروی بهر چیزی که غیر معلوم است».

له الحمد معلوم شد ما در این قسمت تنها نبودیم، و از این مذکورات بخوبی دانسته شد که در دین مقدس اسلام تقلید و پیروی از ظن بطور قطع و یقین مخصوصاً در امور اعتقادی، اکیداً ممنوع و حرام است. و میزان مسلمین در قسمت عقیده فقط ادله علمیه یقینیه یعنی عقل سلیم، قرآن، سیره و سنت مسلمه متواتره پیغمبر و ائمه کرام است، یعنی: مسلمان باید در درجه اول عقل خویشتن را از تحت تسلط اوهام، و عادات و رسوم پدران و تأثیر محیط خود بیرون آورد و سپس قرآن، سنت و سیره حتمیه پیغمبر و ائمه و همان عقل بی آرایش و آزادش را همواره نصب العین و سرمشق خود قرار داده و تمام افعال قلبیه و ظاهریه و حالات روحیه و جسمیه اش را پیوسته با همین موازین متقنه مطابقه بکند، نه اینکه طوق تقلید پدران و اقارن خود را بگردن انداخته و یا بجملات عربی هر خبری، با اینکه بی خبر است، از اینکه کدام ملحدی او را ساخته دل باخته، و بالاخره دماغش را کانون اباطیل و خرافات قرار دهد.

(۱) یعنی پیروی مکن چیزی را که بدان علم نداری

حقیقتاً متحیرم که اسم این طریقه که برادران دینی ما پیش گرفته‌اند، چه باید گذاشت؟ در اصول اولیه دین (مقلد پدر و مادر) در سایر اعتقادیات (اخباری) در احکام عملیه و فرعیه (اصولی) در عبادات و (واصل بحق) در تنبلی و بیکاری و خیال پرستی، پیرو (فلسفه فنا فی الله هند) در عملیات موافق با هوای نفس (دوستدار علی) در تعبد سنن و حفظ نوامیس الهیه (دشمن خاندان محمد) و با همه این عناوین عنوانشان (شیعه علی) و طرفدار مذهب جعفریست؛ - یا لاسف! علی امیر المؤمنین با آنهمه زهد و تقوی و با آن شجاعت آمیخته با عفت، با آن روح سلحشور توأم با علم و حکمت و با آن همه غمگساری نسبت بفقرا وضعفا و با آن همه زحماتی که در راه شکستن بتهای ظلم و جهل و محو اوهام و خرافات متحمل شده و با آن خدمات محیر العقولی که در سایه نشر حقایق اسلام بعالم انسانیت نموده، و عاقبت جان خود را فدای همین راه کرده‌است آیا پیروی طریقه اش همین است؟!

جعفر بن محمدیکه در مقابل طبیعیین عصرش با کمال گشاده روئی زانو زمین زده، و اساس مادیت را درهم پیچیده، جعفر بن محمدیکه تمام اوقات شریفش را صرف انتشار معارف اسلام نموده، و در حدود ۴۰۰۰ نفر شاگرد^(۱) که از آن جمله جابر بن حیان طرسوسی متخصص در علم شیمی بوده^(۲)، که هنوز مؤلفاتش در مجامع علمیه بزرگ دنیا مورد مباحثه‌است، از مدرسه‌اش بیرون آمده آیا ماها با این جهالت و نادانی شرم آور نیست که خود را بآن حضرت نسبت بدهیم؟!

راستی هیچ مصیبتی تحمل ناپذیرتر از این نیست که می‌بینیم دانشمندان در قسمت معارف اسلام کناره گیری کرده و در نتیجه این امر خطیر الشان در دست مشتى از مردمان نادان افتاده‌است، کار بجائی رسیده اشخاصیکه از درخت علم جز خواندن و نوشتن ثمری نچیده‌اند، در مجامع اسلامی جایگاه پیغمبر اسلام را اشغال نموده و با نهایت جرئت هر مهممل و لا طائلی را به پیغمبر و ائمه معصومین نسبت داده و به دماغ مردم بیچاره تحمیل می‌کنند!

چطور شد در اخبار (نجاست و طهارت) تا انسان یک عمر در تحصیل علوم متشسته زحمت نکشد، و بمقام شامخ اجتهادی که بقول (مرحوم شیخ مرتضی انصاری ره) مشکلتز از جهاد است نائل نشود و بالاخره صحت و سقم آن اخبار را تشخیص ندهد و در مدلولش کاملاً

(۱) ضحی الاسلام ج ۳/ ص ۲۶۳.

(۲) دائره المعارف فرید وجدی ج ۳/ ص ۱۰۹.

اعمال نظر نکند، نباید بر طبقش حکم بدهد، ولی در اخبار راجع بامور اعتقادیه که دائر مدار علم و یقین است فقط سواد فارسی کفایت می‌کند؟ با اینکه آن همه اخباری که به دواعی گوناگون دربارهٔ امور اعتقادیه از صدر اسلام تا کنون جعل شد (که عن قریب بنظر شما خواهد گذشت) هزار یکش در احکام فرعیه جعل نشده، و آن اندازه که این دستة اخبار غموضت دارد، اخبار فروع ندارد.

بالجمله، تقلید و پیروی از گمان یا عمل بادلۀ ظنیه از قبیل خبر واحد (اگر چه خبر صحیح باشد) و اجماع منقول، و بالاخره عمل بهر آنچه که مفید علم نباشد در کلیۀ مسائل اعتقادیه از معارف خمس و هر آنچه که راجع باعتقاد است ممنوع و حرام است.

برای رفع سوء تفاهم لازم می‌دانم نکته‌ای را یاد آوری کنم: اینکه بین شیعه معمول است که توده عوام: کسانی که نمی‌توانند در مسائل فرعیه شخصاً اجتهاد کنند باید از مجتهدین فقه تقلید بکنند، ممکن است اعتراض بشود که پس تقلید بطور کلی در اسلام حرام نیست؟ در جواب می‌گوئیم اگر قدری در این باره دقیق شویم، دانسته می‌شود که این معنی در حقیقت تقلید نیست بلکه عبارت از پیروی عالم و خضوع در مقابل علم است، چنانکه علمای بزرگ امامیه عقیده شان اینست که تقلید در احکام عملیه از باب رجوع جاهل بعالم است، و بطور بداهت از امور فطریه و ارتکازیه بشر است مخصوصاً مرحوم آخوند خراسانی در مبحث اجتهاد و تقلید کتاب (کفایه) صریحاً می‌گوید: «ادله‌ای که بعضی از علماء برای جواز تقلید در احکام عملیه از قبیل (اجماع و سیره متدینین و اخبار) ذکر کرده‌اند همه مخدوش و قابل مناقشه‌است، عمدۀ دلیلش این است که این معنی از باب رجوع جاهل بعالم است که فطری و ارتکازی بشر است، یعنی چون وجوب استنباط احکام عملیه بر هر فرد موجب عسر و حرج، و در نتیجه باعث اختلال نظام اجتماع است لذا بایستی در هر جمعیتی یک نفر متحمل این زحمت شده و دیگران باو مراجعه بکنند، همان طوری که حفظ نظام اجتماع همین معنی را در سایر علوم و فنونی که بشر در زندگانی به آنها نیازمند است ایجاب می‌نمایند».



موقعیت حدیث، و تاریخ بیدایش تدوین آن در اسلام

بطور کلی قول، فعل و تقریر پیغمبر و ائمه معصومین را سنه و یا (حدیث) می‌گویند^(۱) نظر باینکه حدیث متضمن بیان مجملات و عمومات و مطلقات قرآن کریم و یک قسمت مهم از احکام جزئیة اسلام می‌باشد از اینرو خیلی ذی قیمت و تقریباً تالی مرتبه قرآن است، مخصوصاً در صدر اسلام در نظر عموم مسلمین بی‌نهایت بااهمیت بوده‌است، چنانکه صحابه و تابعین وقتی که فهم هر آیه برای آنان مشکل می‌شد و یا در حکمی از احکام اسلام اختلاف می‌نمودند بهمان احادیثی که هر یک کم و بیش حفظ بوده‌اند متمسک می‌شدند، بطوری باین قسمت عنایت داشته‌اند در موقع فتوحات اسلام که اصحاب در شهرهای مختلف پراکنده بوده‌اند، چون همه تمام احادیث را حفظ نبوده‌اند لذا هر یک برای استفاده از محفوظات دیگری از محل خود (دمشق یا کوفه) مثلاً بمحل دیگری (مکه یا مدینه مصر یاری) مسافرت می‌کردند؛ (جابر ابن عبد الله انصاری) همین که می‌شنود که (عبد الله بن انیس الجهنی) از پیغمبر اکرم حدیثی یاد دارد برای اینکه شخصاً آن حدیث را از او شنیده باشد فوری شتری خریده و یک ماه تمام طی مسافت می‌کند تا اینکه خودش را در شام بعبد الله می‌رساند^(۲) خلاصه بعد از قرآن مرجعشان در هر امری احادیث نبویه بوده‌است.

اما راجع بتاریخ تدوین حدیث، تا کنون مدرک صحیحی بدست نیامده که در زمان حضرت رسول (ص) احادیث رسماً مضبوط و مدون شده باشد، در اینکه پیغمبر اکرم کسانی را برای جمع و تدوین حدیث معین فرموده بودند، همان طوری که عده‌ای را بعنوان (کتبه وحی) برای کتابت آیات قرآن تعیین فرموده بودند، مسلم و جای انکار نیست، معلوم هم نیست که صحابه خودسرانه اقدام باین امر کرده باشند بلکه بطوری که از احادیث چندی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، استفاده می‌شود اصحاب از این قسمت ممنوع بوده‌اند، از آن جمله این روایت است که ابی سعید خدری نقل می‌کند: (لَا تَكْتُبُوا عَنِّي وَمَنْ كَتَبَ عَنِّي غَيْرَ

(۱) ولی در اصطلاح قول و فعل و تقریر معصوم را (سنت) و جمالاتی که از طرف رواة حکایت از آنها می‌کند (حدیث) می‌گویند.

(۲) فجر الاسلام ص ۲۶۷.

الْقُرْآنِ فَلْيَمْحُهُ وَحَدِّثُوا عَنِّي وَلَا حَرَجَ وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ^(۱)

و بعضی از علمای سلف هم عقیده دارند، برای اینکه احادیث با قرآن مشتبه نشود اساساً اصحاب ممنوع از نوشتن حدیث بوده‌اند.

بله، روایتی که در صحیح بخاری نقل گردیده و هم چنین حدیثی که از عبد الله بن عمرو بن العاص روایت شده استفاده می‌شود که عبد الله و دو سه نفر دیگر هر چه را که از حضرت رسول (ص) می‌شنیدند می‌نوشتند^(۲) بر فرض اینکه این دو روایت قابل تصدیق باشد مسلماً این قسمت در زمان حضرت، رسمیت پیدا نکرده بود یعنی آن طور نبود که جمیع احادیثی که صحابه و تابعین محفوظ بوده‌اند رسماً در صحیفه‌های مخصوصی جمع و ضبط شده باشد، خلاصه بعد از رحلت پیغمبر اکرم جز یک کتاب مدون آسمانی (قرآن) و یک سلسله احادیث غیر مدونه که صحابه محفوظ بوده‌اند چیز دیگر در بین مسلمین نبوده‌است، حتی خلفا هم هیچ یک تدوین احادیث را رسمیت نداده بودند، بلکه شاید اصلاً برای آنان میسر نبوده‌است، زیرا عدد صحابه یعنی آنانی که از حضرت رسول نقل حدیث می‌نمودند در حدود (۱۱۴۰۰۰)^(۳) نفر بودند که همه در اطراف پراکنده بودند، و هر یک احادیثی محفوظ بوده‌اند که دیگری نبوده‌است، با این حال خلفا چطور می‌توانستند همه آن جمعیت را در محل مخصوصی جمع کرده و بتمام احادیثی که آنها محفوظ بوده‌اند استماع کرده و بالاخره در صحیفه‌ای تدوین نمایند، فرضاً هم اگر خلفا می‌توانستند این امر را انجام بدهند، صحابه که اکثریتشان را امی و بی سواد تشکیل داده بود و تکیه گاهشان در هر چیزی که می‌دانستند فقط قوه‌ی ذاکره بوده‌است، خیلی بعید بنظر می‌آید که بتواند آنچه را که در دوره‌ی عمرشان از پیغمبر اکرم شنیده و یا دیده بودند، متذکر شد نقل نمایند، بلکه در مواقع مختلف با یک مناسبات و منبهات مخصوصی بهر یک از آنها منتقل شده و نقل می‌کردند^(۴)، خلاصه در قرن اول هجرت جمع و تدوین حدیث رسماً صورت نگرفته بود، و چنانچه کسی احياناً تدوین

(۱) یعنی نویسد از طرف من چیزی را، اگر کسی بجز قرآن از طرف من چیزی نوشت البته باید آنرا محو کند، ولی باکی نیست از اینکه از طرف من نقل حدیث بکند، و کسی که عمداً دروغی بر من ببندد البته جای او در آتش جهنم خواهد بود. فجر الاسلام ص ۲۵۰.

(۲) فجر الاسلام ص ۲۵۰.

(۳) فجر الاسلام ص ۲۶۵ و درایه شهید ثانی ص ۱۵۲

(۴) فجر الاسلام ص ۲۶۵

می‌کرد فقط بطور یادداشت برای خودش تدوین می‌کرد، و در نتیجه باب جعل حدیث برای جمعی کاملاً مفتوح شد، یعنی نظر باینکه حدیث مضبوط و مدون نبود و از طرفی چون نهایت بااهمیت و تقریباً تالی مرتبه قرآن، و بالاخره مرجع تمام شئون مسلمین بود، از اینرو عده‌ای در تمام اختلافات سیاسی، دینی، علمی، و در همه خصوصیت‌های شخصی و غیره همین که بر طبق مدعای خود حدیثی پیدا نمی‌کردند بدون تأمل حدیثی می‌ساختند، چون احادیث مضبوط و مدون نبود کمتر کسی ملتفت قضیه می‌شد، مخصوصاً پس از فتوحات که طائفه‌های چندی از قبیل رومی، بربری، شامی مصری و... وارد در اسلام شدند عده‌ای چون عواطفشان اجازه نمی‌داد که از عادات و رسوم مألوفه دیرینه خود دست بردارند لذا برای حفظ همان عادات و رسوم آنها را بلطائف الحیل بصورت حدیثی درآورده در بین مردم منتشر می‌کردند.

و جمعی هم نظر باینکه فقط تسلیم عظمت و سیطره اسلام شده و در حقیقت مسلمان نبودند، از لحاظ تخریب اسلام یک رشته خرافات را در قالب حدیث ریخته و اشاعه می‌دادند، حتی از این حدیث نبوی (قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ) که شیعه و سنی هر دو آنرا نقل کرده‌اند، و بعقیده مرحوم شهید ثانی در کتاب (درایه) از احادیث متواتره است دانسته می‌شود که در زمان حضرت رسول هم جعل حدیث کاملاً معمول بوده است، چه، مسلماً این جمله در تعقیب جعل احادیث زیادی، از حضرت صادر شده است.

تا اینکه در قرن دوم جمع و تدوین حدیث تدریجاً شروع شد، آن هم نه آنطوریکه همه در محلی جمع شده و پس از تبادل افکار تمام احادیث صحیح و آنچه را که صحابه از پیغمبر اکرم شنیده و یا دیده بودند جمع کرده و در دسترس همه مردم گذارده و در نتیجه از این راه از جعل حدیث جلوگیری کرده باشند بلکه هر عالمی که در هر شهری بوده، آنچه را که از صحابه شنیده بود و بعقیده خود صحیح تشخیص می‌داد تدوین می‌کرد و حتی بعضی هم رعایت صحت و سقم آنرا نکرده، بطور عموم جمع می‌کردند.

بطوری که مؤرخین و علمای علم رجال و درایه می‌گویند: در شیعه اول کتابی که درباره حدیث نوشته شده اصول اربعمائه بوده است، و در بین اهل سنت و جماعت کسانی که شروع به جمع و تدوین حدیث نمودند در مکه ابن جریج متوفی در سنه (۱۵۰) و در مدینه محمد بن اسحق متوفی در (۱۵۱) و مالک بن انس متوفی در (۱۷۹) و در بصره ربیع بن صبیح متوفی در (۱۶۰) و سعید بن ابی عروبه متوفی در (۱۵۶) و حماد بن سلمه متوفی در (۱۷۶) و در

کوفه سفیان ثوری متوفی در (۱۶۱) در شام الاوزاعی متوفی در (۱۵۶) در یمن معمره متوفی در (۱۵۳) و در خراسان ابن المبارک متوفی در (۱۸۱) و در مصر لیث بن سعد متوفی در (۱۷۵) بوده است^(۱)، در بین آنان آن که پیش از همه شروع باینکار کرده بود بگفته ابن حجر در شرح بخاری ربیع ابن صبیح و سعید بن ابی عروبه^(۲) و بروایتی ابن جریر^(۳) و بقولی مالک بوده است^(۴).

سند طریقه شیعه بعد از صحابه، ائمه علیهم السلام و سند طریقه سنت و جماعت از اهالی حجاز مالک و اصحابش از قبیل شافعی و احمد بن حنبل، و از اهالی عراق ابو حنیفه و پیروانش بوده اند^(۵) خلاصه در این قرن چون در جمع و تدوین حدیث اقدام اساسی بعمل نیامده بود و هر کسی که در هر محلی بوده طبق نظریه خود حدیث را جمع آوری می کرد. از اینرو باب جعل حدیث کما کان بروی سازندگان حدیث مفتوح بوده و نه تنها در این موقع از آن جلوگیری نشده بود بلکه بطوری که از روایات صحیحه فهمیده می شود، خیلی هم شیوع داشته است از آن جمله: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ صَادِقُونَ لَا نَخْلُو مِنْ كَذَابٍ يَكْذِبُ عَلَيْنَا فَيَسْقُطُ صِدْقُنَا بِكَذِبِهِ عَلَيْنَا عِنْدَ النَّاسِ...» یعنی ما اهل بیت پیغمبر مردمان راستگو هستیم که هیچگاه خالی از دروغگویانی نیستیم که دروغها بر ما ببندند، و در نتیجه گفتارهای راست ما را بدروغ خود از بین ببرند «عَنِ الصَّادِقِ أَنَّ الْمَغِيرَةَ بْنَ سَعِيدٍ - لَعْنَهُ اللَّهُ - دَسَّ فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي أَحَادِيثٍ لَمْ يَحْدُثْ بِهَا أَبِي! فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا مَا خَالَفَ قَوْلَ رَبِّنَا تَعَالَى وَسُنَّةَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» یعنی: مغیره بن سعید دسیسه کرد در کتابهای اصحاب پدرم حدیثهای چندی که خبر نداده بود آنها را پدر من، پس به پر هیزید خدا را و قبول نکنید بر ما چیزی را که مخالف گفتار پروردگار ما، و سنت پیغمبر ما باشد.

(۱) فجر الاسلام ج ۲ / ص ۱۰۷.

(۲) فجر الاسلام ص ۲۶۶.

(۳) ضحی الاسلام ج ۲ / ص ۱۰۷.

(۴) تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ / ص ۶۸.

(۵) مقدمه ابن خلدون ص ۲۴۲.

عن یونس أنه قال: وافیتُ العراقَ فوجدتُ بها قطعةً من أصحابِ أبي جعفر (ع)، ووجدتُ أصحابَ أبي عبد الله (ع) متوافرين فسمعتُ منهم وأخذتُ کُتُبَهُمْ، فعرضتُها من بعد علی أبي الحسن الرضا (ع) فأنکر منها أحادیثَ كثيرةً أن یکون من أحادیثِ أبي عبد الله (ع) و قال لي إن أبا الخطاب کذب علی أبي عبد الله (ع) لعن الله أبا الخطاب! وكذلك أصحابِ أبي الخطاب يدسُّون هذه الأحادیثَ إلى یومنا هذا فی کتبِ أصحابِ أبي عبد الله (ع) فلا تقبلوا علينا خلاف القرآن) یعنی: یونس می گوید: رفتم عراق، جمعی از اصحابِ ابی جعفر و ابی عبد الله را در آنجا ملاقات کردم و از آنان احادیثِ چندی شنیدم و کتابهایی هم (مقصود کتابی است که در آن حدیث نوشته شده بود) از آنها گرفتم، سپس آن احادیث و کتابها را بر ابی الحسن حضرت رضا عرضه داشتم، حضرت بسیاری از آن احادیث را تکذیب کرد از اینکه مربوط به اصحابِ ابی عبد الله باشد، فرمود (ابی الخطاب) خیلی دروغ بست بر ابی عبد الله، خدا لعنت کند ابو الخطاب را! همچنین اصحابِ ابی الخطاب تا امروز هم از اینگونه احادیث در کتابهای اصحابِ ابی عبد الله دسیسه می کنند! یعنی احادیث ساختگی خود را در کتابهای اصحابِ ابی عبد الله وارد می کنند، پس قبول نکنید بر ما حدیثی که مخالف با قرآن بوده باشد.

و بالاخره در قرن سوم از بین اهل سنت و جماعت محمد بن اسماعیل البخاری متوفی در سال (۲۵۶) و مسلم متوفی در (۲۶۱) و ابو داوود سجستانی متوفی در (۲۷۵) و ابو عیسی ترمذی متوفی در (۲۷۹) و ابو عبد الرحمن نسائی متوفی در (۳۰۳) و ابن ماجه متوفی در (۲۷۳) هر یک بنویسه خود احادیثی جمع کرده و (صاحح سته) را تشکیل دادند^(۱) و در قرن چهارم از شیعه محمد بن یعقوب کلینی صاحب کتاب کافی متوفی در (۳۲۸) و ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه القمی صاحب کتاب (مدینه العلم و من لا یحضره الفقیه) متوفی در (۳۸۱) و در قرن پنجم از شیعه ابی جعفر محمد بن حسن بن علی الطوسی صاحب کتاب (تهذیب، و استبصار) متوفی در (۴۶۰) هر یک بقدر همت خود احادیثی جمع کرده و کتابهای نامبرده را در دسترس مردم گذاردند و این پنج کتاب که در نزد شیعه به اصول

(۱) ضحی الاسلام ج ۲/ ص ۱۱۰.

خمسه معروفست متخذ از اصول اربعمائه می‌باشد، ولی کتابهای نامبرده هم آن طور نیست که متضمن تمام احادیث صحیحه و یا خالی از هرگونه حدیث ضعیف باشد، خلاصه همه محدثین شیعه و سنی را از بدو تدوین حدیث: (اواسط قرن دوم) تا اواخر قرن یازدهم، غیر از آنانی که واضح و جاعل حدیث بوده‌اند، از جهت نقل و تدوین حدیث می‌توان بچهار دسته قسمت کرد:

۱- اشخاصی بوده‌اند که در تدوین حدیث بطور کلی در مقام انتخاب نبوده‌اند، بلکه منظورشان این بوده‌است آنچه حدیث که در عصرشان متداول بوده بطور عموم جمع نمایند، از قبیل سفیان ثوری در کوفه، حماد بن سلمه بن دینار در بصره، و یحیی بن معین المری - مخصوصاً یحیی بن معین می‌گوید: من بدست خود ششصد هزار حدیث تدوین کرده‌ام، کسی که این خبر را نقل می‌کند می‌گوید: عده‌ای از محدثین یک میلیون و دویست هزار حدیث برای او تدوین کرده‌اند، بطوری که بعد از یحیی صد قفسه، یا صندوقچه کتاب حدیث باسم او باقی مانده بود^(۱) موحوم مجلسی علیه الرحمه که از محدثین بزرگ امامیه در قرن یازدهم بوده‌است در مجلدات کتاب بحارش که در حقیقت دائره معارف شیعه‌است تقریباً همین رویه را پیش گرفته و منظورش جمع و تدوین احادیث و آثار ائمه بطور کلی بوده‌است، از اینرو می‌توان گفت ایشان هم در عداد همین دسته بوده‌اند.

۲- کسانی بودند گرچه در تدوین حدیث اجمالاً در مقام انتخاب نبوده‌اند، ولی مقید به تدوین حدیث صحیح نبوده‌اند، از قبیل (ابو داود) و (ابو عیسی) و (نسائی) صاحبان صحاح از عامه^(۲)، و مصنفین اصول خمس از شیعه، مثلاً (محمد بن یعقوب کلینی) بطوری که مشهور است - مجموع احادیث (کافی) را که در حدود (۱۶۱۹۹) حدیث است با آنکه آنها را از اصول اربعمائه انتخاب فرموده‌اند حدیث صحیحش تقریباً «۵۰۷۰» می‌باشد:

۳- محدثینی بودند که در روایت و نقل حدیث در صدد انتخاب نبوده‌اند ولی در موقع تدوین مقید بودند حدیثی که بعقیده شان صحیح بوده جمع کرده باشند مانند «مالک» با اینکه هزاران حدیث روایت نموده؛ تنها در حدود (۳۰۰) حدیث را در کتاب (موطأ)

(۱) تاریخ بن خلکان ج ۲ / ص ۲۱۵.

(۲) مقدمه بن خلدون: بترتیب ص ۴۴۲ و ۴۴۴.

نوشته است^(۱) «احمد بن حنبل» با وجود اینکه یک میلیون حدیث را روایت کرده^(۲) با این حال ۵۰۰۰۰ از آنها را در مسند خود تدوین کرده است^(۳) «بخاری» مجموع احادیث در صحیحش را که «۹۲۰۰» حدیث است و ۳۰۰۰ آن مکرر است از (۶۰۰۰۰۰) حدیث انتخاب نموده^(۴)، و مسلم تمام احادیث (صحیح) خود را از (۳۰۰۰۰۰) انتخاب کرده اند^(۵).

۴- عده‌ای بودند که بر خلاف همه اینان چندان عنایت بحدیث نداشتند، یعنی چون در بیشتر احکام عمل به قیاس می‌کردند از اینرو شرائط صحت حدیث را ضیق گرفته و خیلی کم نقل حدیث می‌کردند، مانند ابو حنیفه که در دوره عمرش فقط ۱۷ حدیث روایت کرده بود^(۶).

بالجمله چون حدیث در قرن اول بطور کلی مدون نشده و در قرون بعد هم چندان اهمیتی در جمع و تدوین آن بعمل نیامده بود، از اینرو باب جعل حدیث بروی دشمنان اسلام و منافقین، مخصوصاً برای مردمان متعصب و خود خواه کاملاً مفتوح شد، اکنون با رعایت اختصار عمده دواعی جعل حدیث را در اینجا می‌نویسم:



(۱) مقدمه بن خلدون: بترتیب ص ۴۴۲ و ۴۴۴.

(۲) تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ / ص ۶۹.

(۳) مقدمه ابن خلدون ص ۴۴۴.

(۴) تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ / ص ۷۰-۶۹.

(۵) تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ / ص ۷۰-۶۹.

(۶) تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ / ص ۷۰-۶۹.

(دواعی جعل حدیث)

۱- اختلاف در امر خلافت یا خصومت در سیاست

با اینکه اسلام بیش از همه و حدت اجتماعی؛ اتحاد و یگانگی را نصب العین و وجهه عنایت خود قرار داده بود؛ و پیروانش را از کلیه موجبات تفرقه اکیداً ممنوع کرده و مضرات آن را با یک رشته شواهد تاریخی در قرآن گوشزد همه نموده بود؛ متأسفانه بعد از رحلت حضرت رسول اکرم (ص) هنوز آب غسل وی خشک نشده بود که چنان آتش فتنه و اختلافی روشن نمودند که در اندک زمانی آن همه جمعیتی که بارنگ (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) و (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) هم‌رنگ: و باواز (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ) هم آواز و بالاخره در زیر لوای اسلام با نهایت صمیمیت متحد و جمع شده بودند، از هم متفرق و پراکنده شدند؛ بطوری که در دوره اموی ائتلاف جان و مال یک دیگر را فریضه ذمه خود می‌دانستند که متأسفانه هنوز هم از نائره همان آتش دارند می‌شوند!

باری اختلاف در موضوع خلافت که مسبب تشکیل فرقه‌ها و حزبهای چندی در اسلام شده بود و مخصوصاً خصومتی که بین امویین، عباسیین و فاطمیین بود، باعث شد که اطرافیان هر یک احادیثی بنفع خود و ضرر دیگر جعل و بین مردم منتشر کردند، اینک مختصری از آنها را از باب نمونه در اینجا می‌نویسم:

ابو بکر وقتی که برای اسکات مخالفین خود حدیث (الْأُمَّةُ مِنْ قَرِيشٍ) را قرائت کرد^(۱) سپس بعضی از طرفدارانش یا (بکریه) احادیث ذیل را که علمای سنت و جماعت هم معترف بجعل آنها می‌باشد وضع و منتشر کردند:

« قال أنس: كنت مع النبي ﷺ فجاء جاء فاستفتح الباب، فقال: يا أنس! اخرج فانظر من هذا؟ فخرجت فإذا أبو بكر فرجعت فقلت: هذا أبو بكر يا رسول الله! فقال:

(۱) ملل و نحل شهرستانی ج ۱/ ص ۱۲.

ارجع فافتح له وبشّره بالجنة وأخبره بأنه الخليفة من بعدي ثم جاء جاء إلى آخره في عمر وعثمان»^(۱)

«قال عليّ: أول من يدخل الجنة من هذه الأمة أبو بكر وعمر وإني لموقوف مع معاوية للحساب»^(۲)

«وفي المقاصد عن ابن عمر: لو وزن إيمان أبي بكر بإيمان الناس لرجح إيمان أبي بكر»^(۳)

«وفي المختصر: إن الله يتجلى للناس عامة ولأبي بكر خاصة»^(۴)

«عن أبي هريرة: كل مولود يولد يولد يُذّر على سُرّته من تربته فإذا طال عمره ردّه الله إلى تربته التي خلقه منها وأنا وأبو بكر وعمر خُلِقْنَا من تربة واحدة وفيها ندفن.»^(۵)

«وفي الترمذي عن ابن عمر وعائشة: لا ينبغي لقوم فيهم أبو بكر أن يؤمهم غيره»^(۶)

(۱) تذكرة الموضوعات ص ۹۲- (انس) می گوید: یک روز خدمت پیغمبر بودم که کسی آمد درب منزل را کوبید، فرمود برو بین کیست؟ رفتم دیدم ابو بکرست، برگشتم و قضیه را بعرض رساندم، فرمود برو درب را برویش باز کن و مزده بده او را به بهشت و باو خبر بده که بعد از من جانشین من خواهد بود، سپس عمر و عثمان آمدند، تا آخر حدیث.

(۲) تذکره الموضوعات ص ۹۲ - علی بن ابی طالب می گوید: اولین کسیکه در بین این امت داخل بهشت می شود، ابو بکر و عمرست، در آن موقع من با معاویه دریای حساب ایستاده ایم!

(۳) تذکره ص ۹۳ - در کتاب مقاصد از ابن عمر روایت شده: اگر ایمان ابو بکر با ایمان همه افراد بشر موازنه شود ایمان ابو بکر رجحان پیدا می کند.

(۴) تذکره ص ۹۳ - در مختصر نقل شده که خداوند برای همه افراد بشر بطور عموم تجلی می کند، ولی بر ابو بکر بطور خصوصی خواهد تجلی کرد.

(۵) تذکره ص ۹۳ - از ابی هریره روایت شده: هر مولودی که تولد می شود قدری از تربت او روی نافش ریخته می شود، وقتی که عمرش طولانی شد بر می گرداند او را خدا بسوی همان تربتی که او را از آن آفریده است، من و ابو بکر و عمر از یک خاک آفریده شده و در آن خاک هم خواهیم دفن شد.

(۶) تذکره الموضوعات ص ۹۴ - در ترمذی دارد جمعیتی که بین آنان ابو بکر باشد سزاوار نیست اینکه بغیر او اقتدا بکنند.

«إن إبراهيم الخليل ولأبي بكر الصديق لحيّة في الجنة!»^(۱)

و درباره سایر خلفاء نیز احادیث زیادی وضع نمودند؛ راجع بخلیفه دوم: «عن زیاد بن يحيى، قال رسول الله ﷺ لو لم أبعث فيكم لبعث عمر»^(۲) فى الترمذى - «لو كان بعدى نبياً لكان عمر بن الخطاب»^(۳). فى الشريعة بعث «قال لي جبريل ليَبْكُ الإسلامُ على موتِ عُمَرَ» «الحق مع عمر حيث كان»^(۴)، «عمر سراج أهل الجنة»^(۵) درباره خلیفه سوم: «إن لكل نبي خليلاً من أمته وإن خليلي عثمان»^(۶).

«في الوجيزة: قال جابر: إن رسول الله ﷺ أتى لجنازة رجل، فلم يصل عليها، ف قيل له، قال: إنه كان يبغض عثمان، فأبغضه الله»^(۷).

«عن طلحة بن زيد، قال جابر: بينا نحن مع النبي ﷺ قال: لينهض كل رجل كفأه فنهض النبي ﷺ إلى عثمان فاعتنقه وقال له: أنت وليي في الدنيا والآخرة»^(۸)

«وعن عمرو بن العاص قال: قال رسول الله ﷺ: إن آل أبي طالب ليسوا لي بأولياء،

(۱) تذكرة الموضوعات ص ۱۰۹ - إبراهيم خليل و ابو بكر صديق در بهشت دارای (ریش) هستند!

(۲) تذكرة ص ۹۴ - از زیاد بن يحيى روایت شده که پیغمبر فرمود: اگر من به پیغمبری مبعوث نمی شدم، عمر مبعوث می شد!

(۳) تذكرة ص ۹۴ - اگر بنا بود بعد از من پیغمبری بیاید، آن پیغمبر عمر بن خطاب بود!

(۴) تذكرة الموضوعات ص ۹۴ - پیغمبر می گوید: جبرائیل بمن گفت باید بگرید اسلام بر مردن عمر. در هر حال حق با عمرست.

(۵) عمر چراغ اهل بهشت است.

(۶) تذكرة ص ۹۴ - برای هر پیغمبری از بین امتش دوستی است، و دوست من عثمان است.

(۷) تذكرة ص ۹۴ - جابر می گوید: روزی پیغمبر آمد جنازه مردی را، و بر آن نماز نخواند، فرمود: چون این مرد از دشمنان عثمان

بود از اینرو خدا او را دوست نمی دارد.

(۸) تذكرة الموضوعات ص ۹۴ جابر می گوید: موقعی با پیغمبر اکرم بودیم که فرمود: هر مردی برخیزد بسوی کسی که نظیر و

مانندش هست، سپس خود حضرت برخواست و با عثمان معانقه کرد، و باو فرمود: تو در دنیا و آخرت ولی من خواهی بود.

إِنَّمَا وَلِيُّ اللَّهِ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ!»^(۱)

راجع بام المؤمنین: فی نہایہ ابن اثیر «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء»^(۲).

درباره معاویه: «قال علی: بینا أنا جالس بین یدی النبی ﷺ أکتب إذ جاء معاویة فأخذ رسول الله ﷺ القلم من یدی فدفعه إلى معاویة فما وجدت فی نفسي- من ذلك إذ علمت أن الله أمره بذلك. فقال ﷺ: أنت منی یا معاویة وأنا منک ولتزاحمني علی باب الجنة كهاتین السبابة والوسطی»^(۳)، «الأمناء سبعة اللوح والقلم وإسرافیل ومیکائیل وجبرائیل ومحمد ومعاویة بن أبی سفیان»^(۴).

«وعن العرباض: اللهم علمه الكتاب»^(۵).

«عن أبو همدان: أول من یختصم من هذه الأمة بین یدی الرب عز وجل علی رضی

الله عنه ومعاویة وأول من یدخل الجنة أبو بکر وعمر»^(۶).

و در مقابل (غلاة): همان مردم نادانی که بنام دوستی بیش از همه قلب امیر مؤمنان علی و اولاد اطهارش را جریحه دار نموده و تاریخ (شیعه) را لکه دار کرده اند، یک رشته خرافات را

(۱) فجر الاسلام ص ۲۵۵ عمرو بن عاص می گوید: پیغمبر فرمود: خانواده ابی طالب اولیای من نیستند، (ولی) من تنها خدا و صلحایی از مؤمنین می باشد.

(۲) تذکرة الموضوعات ص ۱۰۰ - در نہایہ ابن اثیر روایت شده که پیغمبر فرمود: بگیرید نصف دین خودتان را از «حمیرا».

(۳) تذکرة الموضوعات ص ۱۰۰ - علی بن ابی طالب می گوید: روزی خدمت پیغمبر (ص) نشست و مشغول کتابت بودم که معاویہ وارد شد، پیغمبر قلم را از دستم گرفته و بمعاویہ داد، چون دانستم که خدا پیغمبر را باین کار امر کرده، متأثر نشدم، سپس فرمود بمعاویہ! توار من هستی و من از تو، هستم.

(۴) تذکرة ص ۱۰۰ امناء خدا هفتاست: لوح، قلم، اسرافیل، میکائیل، جبرائیل، محمد و معاویہ بن ابی سفیان.

(۵) تذکرة ص ۱۰۰ - از عرباض روایت شده که پیغمبر فرمود: خدایا بیاموز بمعاویہ کتاب را؛ و قرار بده او را راهنما و راهنمائی شده.

(۶) تذکرة ص ۱۰۰ - از ابو همدان روایت شده: در بین این امت اول کسی که در پیشگاه خدا مخاصمه می کند: علی و معاویہ هستند؛ و اولین کسی که داخل بهشت می شوند ابو بکر و عمر می باشد.

بقالب حدیث ریخته و بذوات مقدس (علی) و سایر ائمه نسبت دادند، و در آن احادیث ساختگی بسیاری از اوصاف مخصوص بخدا و خیلی از معجزات پیغمبران را برایشان ثابت نمودند منسوب به (علی) و معروف به (خطبة البیان) و (خطبة تَطْنِجِيَّة) است چون بیشتر مقالات غلاة و اینگونه افسانه‌ها را در بر دارد، از اینرو پاره‌ای از جملات آنها را از نظر خوانندگان می‌گذاریم:

«أنا الذي عندي مفاتيح الغيب لا يعلمها بعد محمد غيري، أنا بكل شيء عليم... أنا ذو القرنين المذكور في الصحف الأولى» تا اینکه می‌گوید: «أنا الذي أتولى حساب الخلائق، أنا اللوح المحفوظ، أنا مقلب القلوب والأبصار، إن إلينا إياهم ثم علينا حسابهم» تا اینکه می‌گوید: «أنا فتاح الأسباب، أنا منشئ السحاب الثقال... أنا مورق الأشجار، أنا مفجر العيون»، تا اینکه می‌گوید: «أنا دابة الأرض أنا الراجعة... أنا أول ما خلق الله حجة... أنا مخرج المؤمنين من القبور، أنا صاحب نوح ومنجيه، أنا صاحب أيوب المبلى ومنجيه، أنا صاحب يونس، أنا أقمت السموات السبع، أنا الغفور الرحيم، وإن عذابي هو العذاب الأليم»^(۱).

«أنا الذي أسلم أبي إبراهيم الخليل، أنا عصا الكليم، أنا الذي نظرت في عالم الملكوت فلم أجد غيري شيئاً» تا اینکه می‌گوید: «أنا بعثتُ النبيين والمرسلين، أنا الذي أرسيتُ الجبال وبسطت الأرضين، أنا مخرج العيون ومنبت الزرع، ومسمع الرعد، ومشرق البرق، أنا مضيء الشمس ومطلع القمر، أنا الذي أقوم الساعة، أنا الذي إن أمتُ

(۱) آیات الولاية ص ۴۰۵ - ۴۱۷ - علی بن ابی طالب می‌گوید: منم کسی که کلیدهای غیب در نزد من است، که بعد از محمد (ص) جز من کسی عالم بانها نیست؛ من بهر چیزی علم حساب خلائق؛ منم (لوح محفوظ) منم زیر و رو کننده قلبها و دیده‌ها؛ و بازگشت همه مخلوق بسوی ما هست و حساب انها نیز بر عهده ما می‌باشد؛ منم گشاینده سببها؛ منم ایجاد کننده ابرهای سنگین؛ منم ظاهر کننده برگهای درختها؛ منم بیرون آورنده (مؤمنین) از قبرها؛ منم رفیق و مصاحب (نوح) و نجات دهنده آن؛ منم رفیق و ملازم [ایوب] و نجات دهنده آن، منم صاحب یونس؛ منم که بر پا داشته ام آسمانهای هفتگانه را! منم آمرزنده و مهربان؛ عذاب دردناک همانا عذاب من است!

لم أمت، وإن قُتِلت لم أُقتل، أنا الذي قال رسول الله أنا وعليٌّ من نور واحد، أنا أهلكت الجبارين والفراعنة المتقدمين بسيفي ذو الفقار، أنا الذي حملت نوحاً في السفينة، أنا الذي أنجيت إبراهيم من نار نمرود، أنا صاحب موسى وخضر ومعلمهما، أنا منشئ الملكوت في الكون، أنا الباري المصور في الأرحام، أنا الذي أبرى الأكمه والأبرص، أنا البعوضة التي ضرب الله بها مثلاً، أنا الذي كسوت العظام لحماً»

تا اينکه می گوید: «أنا الذي رُدَّتْ إِلَيَّ الشمسُ مرتين، أنا الذي أنشر- الأولين والآخرين..... أنا صاحب القرون الأولى، أنا أحيى وأميت وأنا أخلق وأرزق أنا السميع العليم، أنا البصير، أنا المتكلم على لسان عيسى في المهدي، أنا يوسف الصديق، أنا العذاب الأعظم، أنا الذي يصلي في آخر الزمان عيسى خلفي، أنا الآخرة والأولى، أنا أبدئُ وأعيد، أنا فرع من فروع زيتون، أنا الذي أرى أعمال العباد، لا يعزب عني شيء في الأرض ولا في السماء، أنا الذي أقتل قتلين وأُحيى مرتين وأظهر كيف شئت، أنا المذكور في سالف الزمان والخارج في آخر الزمان، أنا معذبُ الجبت والطاغوت» تا اينکه می گوید:

«أنا محمدُ المصطفى وعليُّ المرتضى كما قال رسول الله عليٌّ منِّي وأنا منه»^(۱)

(۱) آیات الولاية ص ۴۰۵ - ۴۱۷ منم کسی که ابراهیم خلیل سلام کرد، منم عصای «کلیم» منم کسی که نظر کردم به عالم ملکوت و جز خود، چیزی را ندیدم! منم که مبعوث کردم انبیا و پیغمبران «مرسل» را!! منم که کوهها را ثابت و پایدار و زمینها را پهن کردم، منم بیرون آورنده چشمهها و رویاننده زراعت و شنواننده «رعد» و روشن کننده (برق) و نور دهنده (آفتاب) و طلوع دهنده «ماه»، منم بر پاکنده (قیامت)! منم که اگر بمیرم نمرود و چنانچه کشته شوم، کشته نشدم! منم که پیغمبر فرمود من و علی از یک نور هستیم، منم که با شمشیرم «ذو الفقار» جبارین و فراعنه پیشین را بهلاکت رساندم و نوح را در کشتی حمل نمودم، منم که ابراهیم را از آتش نمرود نجات داده و رفیق موسی و خضر و آموزگار آنان هستم، منم ایجاد کننده ملکوت در عالم کون، منم آفریننده و مصور در «رحمها» منم شفا دهنده کورها و برصیها، منم همان «پشه» که خدا آنرا بعنوان مثل یاد کرده!! منم که استخوان را با گوشت پوشانده و تأویل قرآن را می دانیم، منم که آفتاب دو مرتبه بسوی من برگشته، منم که تمام مخلوقات را از گذشته و آینده زنده می کنم و صاحب قرنهای پیشین هستم، من زنده می کنم و می میرانم! منم که خلقت می کنم و روزی می دهم منم «سمیع» و «علیم» منم که بزبان عیسی در گاهواره سخن می گفتم؛ منم همان یوسف صدیق منم عذاب خیلی بزرگ! منم که در آخر الزمان عیسی در پشت سرم نماز می گذارد، منم «آخر» و «اول» منم که ایجاد می کنم و سپس اعاده می دهم! منم شاخه ای از شاخه های زيتون، منم که اعمال بندگان را می بینم، و

آنچه که بطور کلی از مجموع جملات این خطبه استفاده می‌شود سه چیز است:

۱- ثبوت احکام و اوصاف خدا برای علی (ع) مستفاد از جملات: **أنا أقتت السموات السبع**، **(أنا بعثتُ النبیین)**، **(أنا بسطت الأرضین)**، **(أنا أقوم الساعة)**، **(أنا أحيي وأميت وأنا أخلق وأرزق)**، و **(أنا البارئ المصور في الأرحام)**، و **(أنا أبدئ وأعيد)**.

۲- تناسخ و حلول متفاد از کلمات: **(أنا ذو القرنين)**، **أنا عصا الكليم**، **أنا المتكلم عن لسان عيسى في المهدي**، **أنا يوسف الصديق**، **أنا أظهر كيف شئت**، **أنا محمد المصطفى**.

۳- رجعت مستفاد از: **(أنا الذي أقتل قتلين وأحيي مرتين)**، **أنا الخالد في آخر الزمان**.

و این ۳ چیز از بدعت‌های یکی از فرقه‌های شیعه یعنی (غلاة) است، و شیعه دوازده امامی از اینگونه عقاید و مقالات جداً منزّه و مبری می‌باشند، و در نتیجه این خطبه و مانند وی از خطب و احادیثی که متضمن این سه چیز است و متأسفانه در اثر غفلت پاره از محدثین شیعه دوازده امامی با احادیثشان مخلوط گردیده و تدریجاً قسمتی از آنها: (رجعت) جز و عقاید توده عوام شده است، همه از مجعولات غلاة خواهد بود!

ابنک برای اینکه این مطلب کاملاً روشن شود لازم می‌دانم عقاید چند فرقه مهم از غلاة را با رعایت اختصار در اینجا بنویسیم:

(غلاة) بطور کلی قسمتی از شیعه را می‌گویند که درباره پیغمبر و ائمه غلو کرده‌اند، بطوری که آنانرا از حدود نبوت، امامت و خلافت خارج کرده، اوصاف و احکام خدائی برایشان قائل شدند، بسا یکی از ائمه را به خدا، و گاهی خدا را بخلق تشبیه می‌کنند، منشأ تمام شبهات اینان بطوری که شهرستانی صاحب ملل و نحل می‌گوید: مذاهب حلولیه، تناسخیه، یهود، و نصاری می‌باشد، زیرا تشبیه خالق بمخلوق از عقاید یهود و تشبیه خلق به خالق از عقاید نصاری است، و بدعت‌هایشان بطور عموم منحصر در چهار چیز است: تشبیه، بداء،

آن چه که در آسمان و زمین است هیچیک از آنها برایم پوشیده نیست! منم که دو دفعه کشته شده و دو مرتبه زنده می‌گردم! و بهر طوری که بخواهم ظهور می‌کنم! منم خروج کننده در آخر الزمان و عذاب کننده «جبت و طاغوت»! «منم محمد (ص) مصطفی و «علی» مرتضی چنانکه پیغمبر فرمود: علی از من است و من از او هستم.

رجعت و تناسخ^(۱).

غلاة بفرقه‌های چندی تقسیم می‌شوند: اولین فرقه آنها که در واقع منشأ سایر فرق غلاة می‌باشند معروف به (سبائیه) هستند؛ اینان اصحاب (عبد الله بن سباء) می‌باشند که اصلاً یهودی و از اهل حمیر بوده‌است، عبد الله بن سبا اولین کسی است که قائل بخدائی علی شده بود، می‌گفت: «علی نمرده و کشته نشده‌است، و در او جزئی از خدا حلول کرده و همیشه زنده و در ابر پنهان است، «رعد» صوت او و «برق» تازیانه اوست، بعد از اینکه زمین مملو از ظلم و جور شد از ابر پائین آمده و دشمنان خود را می‌کشد، و بالاخره زمین را پر از عدل و داد می‌نماید»^(۲).

(ابی محمد حسن بن موسی نوبختی) که از بزرگان متکلمین شیعه امامیه‌است، در کتاب خود (فرق الشیعه) می‌گوید: «عبد الله بن سبا آنچه را که بعد از وفات پیغمبر درباره علی (ع) قائل شده بود بعینه همانها را موقعی که یهودی بوده درباره وصی موسی: (یوشع بن نون) قائل بوده‌است»^(۳)، خلاصه مدتی در بصره و کوفه و مصر مشغول نشر دعوتش بود تا اینکه جمعی دورش گرد آمده و فرقه‌ای بنام (سبائیه) تشکیل گردید، بگفته شهرستانی؛ اینها اولین فرقه‌ای هستند که در اسلام قائل بتوقف و (...) و رجعت و تناسخ - یعنی حلول جزئی از خدا در علی و بعد در سایر ائمه - شده‌اند.

علیائیه - اینان اصحاب علیاء ابن ذراع الدوسی؛ یا اسدی می‌باشند؛ و به چند دسته تقسیم می‌شوند: اول (ذمیه) که علی را خدا، و محمد (ص) را مبعوث از طرف او می‌دانند^(۴) می‌گویند: (علی) محمد را مبعوث کرده بود که بشر را دعوت باو بنماید که دعوت به خود نمود، از اینرو محمد (ص) را مذمت می‌کنند!

(دومی) (عینیه) که قائل بخدائی علی و محمد (ص) هر دو هستند؛ ولی علی را در خدائی مقدم می‌دانند. (سوم) «میمیه» که قائل بخدائی هر دو، ولی محمد را ترجیح می‌دهند!

(۱) ملل و نحل شهرستانی ص ۸۱ - ۸۲.

(۲) ملل و نحل شهرستانی ص ۸۱ - ۸۲.

(۳) فرق الشیعه ص ۲۰.

(۴) از جمله «انا بعثت النبیین» خطبه طنتجیه دانسته می‌شود که اینان هم در جعل آن وارد بوده‌اند.

چهارم عده‌ای هستند که قائل بخدائی پنج تن از اصحاب کسا یعنی: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین، هستند، می‌گویند: این پنج نفر در واقع یک نفر بوده و هیچ یک مزیتی بر دیگری ندارند، زیرا روح خدائی بالسویه در آنها حلول کرده‌است: (فاطمه) را با تاء تانیث تلفظ نمی‌کنند، بلکه می‌گویند: فاطم! (۱)

کیسانیه - اینان نیز بفرقه‌های چندی تقسیم شده‌اند، و بطور کلی منسوب به مختار بن ابی عبیده ثقفی که ملقب به کیسان بوده می‌باشند، که جمعی محمد حنفیه را امام و بعضی او را مهدی منتظر می‌دانند، می‌گویند: محمد حنفیه زنده و در کوه (رضوی) پنهان‌است، و در طرف راست و چپش دو شیر است که او را محافظت می‌کند، تا اینکه ظهور کرده و زمین را پس از اینکه مملو از ظلم و جور شده باشد، پر از عدل و داد می‌کند (۲)، و همهٔ مردم با همان اجسام اولیاء خود برمی‌گردند، پیغمبر و تمام انبیاء نیز رجعت می‌کنند و همه به پیغمبر ایمان می‌آورند، و علی بن ابی طالب هم رجعت می‌کند، و با معاویه بن ابی سفیان و آل ابی سفیان جنگ کرده و آنانرا مغلوب می‌کند و شهر دمشق را منهدم نموده و بصره را غرق خواهد کرد (۳).

جمعی دیگر منسوب به (ابن کرب) و موسوم به (کریه) هستند، اینان نیز محمد حنفیه را امام و مهدی منتظر می‌دانند، ولی یکی از اصحاب ابن کرب:

(حمزه بن عمارهٔ بربری) که از اهالی مدینه و معاصر با ابو جعفر حضرت باقر العلوم بود، محمد حنفیه را خدا و ابن کرب را پیغمبر و خویشان را امام می‌دانست! و در نتیجه جمعی از اهالی مدینه و کوفه بوی ایمان آوردند، و حضرت باقر (ع) صریحاً او را مذمت و لعن کرده و بشیعیانش نیز امر فرموده بود که جداً از او تبری نمایند، از جمله عقایدش این بود که هر کس اگر امام را بشناسد هر آنچه را که بخواهد می‌تواند انجام دهد، و هر عملی را که مطابق میلش هست می‌تواند مرتکب شود! از اینرو وطی جمیع محارم را حلال می‌دانست و پیش از همه شخصاً این قانون را عملی کرده، دخترش را بحبالهٔ نکاح خود درآورده بود! این دسته نیز

(۱) ملل و نحل شهرستانی ص ۸۳.

(۲) سید اسمعیل ابن محمد حمیری شاعر معروف نیز از کیسانیه و پیروان همین فرقه بوده‌است، ولی طبق روایت جمعی پس از مدتی از این عقیده برگشته و معتقد بامامت حضرت جعفر بن محمد شده بود - فرق الشیعه نوبختی ص ۲۶۰.

(۳) فرق الشیعه ص ۳۷.

منتظر ظهور محمد حنفیه و رجعت ابن کرب و (حمزه) و سایر اصحابشان می‌باشند، معاد و نشأه آخرت را نیز منکرند، می‌گویند: آخرت آن وقتی است که محمد بن الحنفیه ظهور کرده، و زمام سلطنت را در دست بگیرد!^(۱)

بطوری که سید مرتضی در کتاب (تبصرة العوام في معرفة مقالات الأنام) می‌گوید: تمام فرق کیسانیه بعقیده امامیه کافرنند.^(۲)

خطابیه - که اصحاب ابی الخطاب محمد بن ابی زینب الاجدع الاسدی می‌باشند، ابی الخطاب اول خودش را از اصحاب حضرت جعفر بن محمد (ع) می‌دانست، و بعد خویشتن را قیم و وصی آن حضرت معرفی نمود، سپس مدعی خدائی حضرت، و نبوت خود گردید و بالاخره مدعی شد که من ملکی هستم که بر اهل زمین برانگیخته شده‌ام، حضرت صادق (ع) همینکه از مقالاتش مطلع شد او را لعن کرد و باصحاب خود اکیداً دستور داد که از وی تبری کنند.^(۳) حضرت صادق (ع) در لعن و تبری از او نهایت اصرار می‌فرمود، زیرا او علاوه بر آنهمه دعاوی باطله‌اش اخبار زیادی نیز برای پیشرفت مقاصدش باسم آن حضرت جعل و منتشر کرده بود، چنانکه از روایت یونس که در صفحه (۵۲) ذکر کردیم و روایات دیگر نیز همین معنی صریحاً استفاده می‌شود.

اصحاب ابی الخطاب بفرقه‌های چندی متفرق شدند؛ و همه بخدائی حضرت صادق و نبوت وی اتفاق دارند؛ نهایت آنکه در نبوت کسان دیگر مانند (بزیغ) و (سری) و یک قسمت مهملات دیگری اختلاف کرده‌اند، اینها بطور کلی دارای عقاید عجیب و غریبی هستند؛ عبد المطلب، و ابی طالب، و محمد (ص) و علی (ع) همه اینان را خدا می‌دانند؛ می‌گویند روح خدا در هر یک از اینان متناوباً حلول کرده‌است، و کلیه محرمات از قبیل زنا، دزدی، خوردن شراب، میته و خون و بالاخره آنچه که بتصریح قرآن حرام شده‌است همه را حلال می‌دانند، و تمام عبادت از نماز و روزه و زکوه و حج را ملغی کرده‌اند، می‌گویند اینها همه نامهای کسانی بوده‌است، و طی جمیع محارم از مادر و دختر و خواهر، حتی نکاح مرد را نیز جائز می‌دانند و

(۱) فرق الشیعه ص ۲۵ - ۲۶.

(۲) تبصرة العوام ص ۱۷۸.

(۳) ملل و نحل شهرستانی ص ۸۴ و فرق الشیعه ص ۳۸.

غسل جنابت را هم لازم نمی‌دانند، می‌گویند: چگونه انسان غسل بکند از نطفه که از آن آفریده شده‌است و برای اثبات این مقالاتشان متمسک بقرآن کریم هم شده می‌گویند این آیه ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ﴾ (النساء: ۲۸) درباره‌ی ابی الخطاب نازل شده و اصلاً این طور بوده‌است: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ بِأَبِي الْخَطَّابِ» یعنی بمناسبت وجود ابی الخطاب خداوند تخفیفی درباره‌ی ما قائل شده و تمام تکلیف از ما برداشته شده‌است و روایت (من عرف النبي و الامام فليصنع ما شاء) را که منسوب بابی الخطاب است دلیل دیگری برای مدعای خود قرار می‌دهند^(۱)

شما خواننده البته خواهید تعجب کرد که چگونه می‌شود یک همچو وضعیتی در بین مسلمین آنهم شیعه حکم فرما باشد؟! نه، تعجب نکنید، زیرا اگر مختصری دقیق شوید می‌بینید نظیر همین مقالات بلکه عین اینها در بین ما نیز شایع، و در پاره ای از کتابهای ما نیز موجود است:

در کتاب (زاد المعاد) طبق مضمون روایتی می‌گوید در سه شب ربيع الاول (عید الزهرا!) شیعیان علی مرفوع القلم هستند، یعنی هر گونه منکری را می‌توانند بجای آورند!!

و در کتاب بحار الانوار حدیثی است موسوم به (نورانیه) که در آیه «وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ» صلوة و زکوة را تفسیر بعلی علیه السلام می‌کند، و در این آیه «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (صبر) را برسول الله و (صلوة) را نیز به امیر المؤمنین تأویل می‌نماید، و در ذیلش نیز در آیه «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (صلوه) را بعلی (ع) (فحشاء و منکر) را به شیخین تأویل می‌کند! آیا مفاد این روایات و روایت: (نحن الصلوة و نحن الزکوة و نحن صوم شهر رمضان) که در بصائر الدرجات بحضرت صادق نسبت داده شده بعینه همان مقالات رکیکه ابی الخطاب نیست که می‌گفت آنچه که در قرآن واجب و حلال و یا حرام شده اسامی اشخاص هستند؟ مگر کتاب آیات الولاية را ملاحظه نفرمودید که تقریباً

(۱) فرق الشیعه ص ۲۸ - ۳۹ - ۴۰.

سدس قرآن: - یک هزار آیه- را بحکم یک عده احادیث ساختگی با تأویلات خیلی خنک بولایت و فضائل امیر المؤمنین تأویل نموده‌است؟ و نیز بمقتضای همان روایات (پشه، زنبور و شتر) را از القاب ذات مقدسش قرار داده‌است؟ آیا تفسیر (.) را ندیده‌اید که در آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا...» [البقرة: ۲۶] و در آیه «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» [الغاشية: ۱۷]، بعوضه و ابل را بمناسبت چند روایت تعبیر به علی (ع) کرده‌است؟ مگر نمی‌دانید که کتاب (فصل الخطاب فی تحریف الكتاب) روی چه اصلی نوشته شده‌است؟ غیر از اینست که چون می‌خواهد فضائلی برای علی و ائمه اطهار قائل شود، جمود به یک رشته احادیث مجعوله نموده و کورکورانه ارکان اسلام را متزلزل، و قرآن کریم را لکه‌دار کرده‌است؟! سبحان الله! علی و اولاد علی علیهم السلام تا این اندازه مجهول الحال هستند که انسان باید در معرفی آنان در پیرامون یک همچو وسائل افتضاح آوری بگردد؟ آیا شرم آور نیست که در اثبات ولایت و فضائلشان انسان بچنین چیزهائی که باعث توهین آن ذوات مقدسه، و قرآن کریم است متشبث شود؟!

ولی با این حال می‌توانیم بگوئیم کسانی که این قبیل حدیثها را ضبط و منتشر کرده‌اند چندان هم تقصیر ندارند، چه کنند، از طرفی رویه و عادتشان این بود که جز واجب و حرام مدرک و دلیل چیزی را چندان مورد دقت و نظر قرار نمی‌دادند! و از طرف دیگر این گونه اخبار بطور کلی موافق با عواطف است، و خروج از تحت تأثیر عاطفه هم عادتاً بسیار مشکل است، و مقتضیات محیط و عصرشان هم طوری بود که اشاعه این گونه خبرها را کاملاً ایجاب می‌نمود، البته با این وضعیت نباید باینان اعتراض کرد که چرا اینگونه احادیث را جمع و تدوین کرده‌اند.

پس دانسته شد پایه و مدار عقاید این چند فرقه از غلاة که نوشتیم: تشبیه، تناسخ و رجعت است، پایه عقاید سایر فرقه‌های از غلاة هم که شرحش از عهده این کتاب بیرون است همین سه چیز است، ممکن است برای کسب اطلاع کامل از عقاید جمیع فرق شیعه از غلاة و غیره، به کتاب (فرق الشیعة) نوبختی مراجعه نمائید.

اکنون که دانسته شد (رجعت) جزو عقاید غلاة است، به بینیم آیا شیعه اثنی عشریه اصلاً

دارای چنین عقیده‌ای بوده‌اند یا نه؟ زیرا ممکن است فرقه‌های غلاة و دوازده امامی در این باره باهم شرکت داشته باشند، چنانکه اغلب فرق و مذاهب عالم در بسیاری از چیزها، لا اقل در یکی در موضوع با هم متفقند، در جواب می‌گوییم فرقه‌ اثنی عشریه از اول بکلی از این مقاله مبری و منزّه بوده‌اند، زیرا همه ملل و نحل نویسه‌ها یعنی: آنانی که عقاید تمام فرق اسلام و غیره را با کمال بی طرفی ضبط کرده‌اند، همه بطور عموم (رجعت) را در تحت عنوان عقاید (غلاة) ضبط کرده‌اند، ولی در مقام شرح عقاید فرقه‌ اثنی عشریه که می‌رسند پس از بیان جمیع عقایدشان اصلاً متعرض رجعت نمی‌شوند؛ مثلاً شهرستانی متوفی در سنه (۵۴۸) در کتاب خود (ملل و نحل) و ابن حزم متوفی در (۴۵۶) در کتاب (فصل) رجعت را همانطوریکه مستفاد از اخبار منقوله در کتاب بحار است، از عقاید (غلاة) می‌دانند، ولی در مقام شرح عقاید (اثنی عشریه) که می‌رسند پس از بیان تمام عقایدشان بهیچوجه از رجعت اسم نمی‌برند.

ابن جوزی متوفی در سنه (۵۹۷) در کتاب خود موسوم به (تلبیس ابلیس) در صفحه ۲۲ (رجعیه) را فرقه‌ مخصوصی از فرق شیعه می‌داند، می‌گوید: عقیده اینها اینستکه امیر المؤمنین و همه اصحابش برای انتقام از دشمنان خود رجعت خواهند کرد، ولی در ذکر عقاید فرقه اثنی عشریه که می‌رسد ابداً متعرض رجعت نمی‌شود.

(ابی الحسن علی بن اسمعیل اشعری) متوفی در (۳۲۴) در کتابش (مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین) (رجعت) را از عقائد قسمتی از روافض می‌داند^(۱) ولی آنجا که می‌خواهد عقائد امامیه را شرح دهد متعرض رجعت نمی‌شود^(۲) (ابی محمد حسن بن موسی نوبختی) که از بزرگان متکلمین شیعه اثنی عشریه در اوایل قرن سوم هجری و مورد تعدیل بسیاری از علمای بزرگ امامیه است^(۳) در کتابش فرق الشیعه در ضمن شرح عقاید فرق غلاة (رجعت)

(۱) مقالات الاسلامیین ج ۱ بترتیب ص ۴۶ - ۳۰ .

(۲) مقالات الاسلامیین ج ۱ بترتیب ص ۴۶ - ۳۰ .

(۳) بطوری که مصلح معظم، و استاد محترم جناب سید هبه الدین شهرستانی در اول کتاب فرق الشیعه می‌نویسد: کسانی که مرحوم نوبختی را تعدیل و تمجید کرده اند از این قرارند: تفرشی در کتاب نقد الرجال ص ۶۹؛ نجاشی در فهرست منطبعة بمبئی ص ۴۷، علامه حلی در کتاب خلاصه ص ۲۱ درباره نوبختی چنین می‌گویند: «حسن بن موسی ابو محمد نوبختی از مشایخ متکلمین بوده، و در بین علمای زمان نمود (پیش از مئه سوم و بعد از آن) مبرز و بی نظیر بوده‌است»، صاحب کتاب

را همانطوریکه بین توده شیعه شایع است، از جمله عقاید فرق: (کیسانیه) (مختاریه)، (بینیه) و (خرمدینیه) و (واقفه) قرار می‌دهد، ولی در آخر کتابش که می‌خواهد عقاید اثنی عشریه را بیان بکند ابدأً متعرض رجعت نمی‌شود، با اینکه چون خودش دوازده امامی است، منظورش اینستکه تمام عقاید آنانرا مشروحاً بنویسد، ولی با این حال بهیچ وجه متعرض رجعت نمی‌شود. (سید مرتضی) که از مفاخر علمای شیعه دوازده امامی است، در کتاب خود موسوم به (تبصرة العوام في معرفة مقالات الأنام) در ضمن نقل آراء و مقالات فرق مختلفه شیعه، (رجعت) را در جزو عقاید فرقه (بتریه): اصحاب «کثیر النواء الابتر» می‌شمرد، ولی در مقام بیان عقاید اثنی عشریه که می‌رسد در قسمت رجعت بکلی ساکت است.

مرحوم سید در این کتاب بر خلاف سایر ملل و نحل نویسه‌ها منظورش تنها ذکر عقاید فرق مختلفه اسلام و غیره نیست، بلکه غرضش ابطال تمام مذاهب مهمه، و اثبات طریقه اثنی عشریه بوده، و بطوری باین قسمت عنایت داشته‌است که حتی بعضی از جزئیات آن مانند قضیه فدک و غیره را نیز متعرض شده‌است، ولی با این حال موضوع رجعت را که بعضی از کوته نظران آن را در عداد ضروری مذهب (امامیه) قرار داده‌اند ابدأً متعرض نمی‌شود. گرچه عدم تعرض مرحوم نوبختی و سید مرتضی موضوع رجعت را، با اینکه خودشان دوازده امامی و نظرشان شرح عقاید دوازده امامی بوده، دلیل بزرگی است برای اثبات مدعای ما، ولی مهمتر از آن متعرض نشدن مخالفین آنان است مانند شهرستانی، ابن حزم و ابن جوزی و ابی

منهج المقال در ص ۱۰۸ شیخ طوسی در فهرست منطبعه کلکته ص ۹۸، می‌گویند: «ابن اخت ابی سهل ابن نوبخت که مکنی به ابو محمد است، شخصی بود متکلم فیلسوف، دوازده امامی، حسن الاعتقاد و ثقه» صاحب کتاب معالم العلماء در دو موضع از کتاب خود می‌گوید: «ابن موسی نوبختی، ابن اخت ابی سهل ابو محمد؛ متکلم و ثقه بوده‌است» سید قاضی نور الله ششتری در کتاب خود مجالس المؤمنین ص ۱۷۷ می‌گوید: «بطوری که حسن بن داود در رجال خود می‌گوید: حسن بن موسی، ابن اخت ابی سهل نوبخت از اکابر این طائفه و از بزرگان این سلسله بوده‌است، و این شخص متکلم و فیلسوف و از حیث عقیده اثنی عشری بوده‌است» صاحب روضات الجنات در ص ۳۱ در ضمن ترجمه ابی سهل اسماعیل بن علی نوبختی، از حسن بن موسی نوبختی شرح مبسوطی تمجید می‌نماید و بالاخره می‌گوید ابن نوبختی از علمای بزرگ مائه سوم بوده‌است. ابن ندیم در کتاب الفهرست ص ۱۷۷ در ضمن توصیف متکلمین شیعه؛ و سید بن طاوس در کتاب فرج الهموم، از این شخص زیاد تمجید می‌نمایند، مرحوم مجلسی در کتاب السماء و العالم ص ۱۴۲ همین شخص و پدرش موسی بن حسن نوبختی را در عداد علما و فقهای بزرگ شیعه اثنی عشریه که از علم نجوم نیز بهره کاملی داشته و در این علم تألیفات زیادی از خود بیادگار گذاشته اند، قرار می‌دهد، صاحب کتاب منتهی المقال در ص ۱۰۵ و کتاب ریاض العلماء، و کتاب امل الامل در ص ۴۶۹ و کتاب عیون الانباء در ص ۲۱۶ و صاحب کتاب الشیعه و فنون الاسلام، و صاحب کتاب المنیه و الامل ص ۶۲ پس از تعدیل و توثیق این شخص همه متفقاً ویرا از علمای بزرگ شیعه امامیه می‌دانند.

الحسن اشعری؛ زیرا اینان با اینکه از لحاظ تعصب نسبت به تمام فرقه های شیعه بخصوص (اثنی عشریه) از هیچ گونه طعن خود داری نکرده اند، و از طرفی رجعت را از مطاعن بزرگ فرقه های غلاة قرار داده اند، با این حال در طعن بر اثنی عشریه بچیز های دیگری متوسل گشته ابدأ متعرض رجعت نشده اند، بدون شبهه چنانچه احتمال بعیدی می دادند که رجعت جزو عقاید آنان است مسلماً آن را در مطلع مطاعن آنان قرار می دادند.

پس از این مذکورات بخوبی معلوم می شود که رجعت اصلاً جزو عقاید فرق غلاة بوده است، نه شیعه دوازده امامی، و در نتیجه خطبه مزبور و سایر احادیث متضمنه (رجعت) از مجعولات غلات خواهد بود.

۲- تعصب

بعقیده علمای اجتماع عظمت هر ملتی بسته به وجود یک روح مشترک عمومی در بین افراد آن ملت است، ما دامی که این روح قوی است عظمت و موقعیت آن ملت ثابت و پایدار است، هر وقت این روح ضعیف شد و یا از بین رفت رشته جامعه آن ملت گسیخته می شود و هویتشان از صفحه گیتی محو می گردد، برای اثبات این معنی چیزی بهتر از عطف نظر بتاریخ اسلام نیست: آن یک مشت مردم بادیه نشینی که دور پیغمبر اسلام را گرفته بودند، با اینکه از سال های متمادی رعب و ابهت دربار باعظمت شاهنشاهی فرس و روم در دلهاشان جایگیر شده و همواره آنان را بانظر احترام و عظمت می نگریدند و در عین حال فاقد هرگونه وسائل مادی بودند: با این حال با همان شمشیرهای شکسته که با لیف خرما در کمرشان بسته بودند: در اندک زمانی یک انقلاب مخصوصی در مدنیت عالم به وجود آورده بودند و مخصوصاً پیش از همه زمام مقدرات همان دو دولت عظیم الشان را در دست گرفته، و بالاخره با کمال جلالت عظمت ملی خود را بعالم و عالمیان ثابت نموده بودند، علت آن بود که یک روح مشترک عمومی یعنی قوه (توحید) همه آنان را بیکدیگر متصل و مربوط نموده، و در نتیجه تمام تعصب ها و اختلافاتشان بر طرف شده، همه با هم متحد و برادر شده بودند، با وجود اینکه تا چندی پیش از آن اولادشان را از ترس فقر و گرسنگی کشته و دختران را زنده بگور می کردند، ولی در سایه تعالیم مقدسه اسلام در مقابل بزرگترین شدائد دنیا با قلبی سرشار از عشق مسلک و مملو از متانت مقاومت می کردند، و از هیچ گونه ناملایمی متأثر و اندوهناک

نمی شدند، همه دارای شهامت و شجاعت اخلاقی بودند؛ همه صاحب ایمان کامل و عزم و اراده قوی بودند، و بالاخره همه در زیر لوای اسلام در کمال اتحاد و یگانگی جمع بوده، و با صفای نیت و خلوص عقیدت پیرو رسول الله و تسلیم مقررات اسلام بودند، تا اینکه پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت چنانکه در پیش گفتیم، هر چند دربارهٔ خلافت اختلافاتی پدید آمده بود، ولی آنطور نبود که مسلمین رسماً از همدیگر متفرق شده و صورت وحدت ملی و اجتماعیشان از بین رفته باشد، ولی وقتیکه معاویه و دیگر خلفای اموی روی کار آمده و تشکیلات اسلام را رسماً بصورت یک سلطنت جابرانه درآوردند، تمام مصالح اسلام را فدای شهوت‌رانی و عملیات ظالمانه و تعصب‌های بیجای خود نمودند، اولین مجاهد اسلام علی را تکفیر کرده، و در منابر علناً او را لعن و ناسزا گفتند، و اصحابش را کاملاً در مضیقه انداختند مخصوصاً مسلمین غیر عرب از لحاظ (تعصب) و نخوت که از سالهای متمادی در اعماق قلبشان پرورش یافته بود، کاملاً در زیر شکنجه و فشار خود در آوردند؛ خلاصه اغلب عادات عصر جاهلیت را رسماً اعاده داده و اسلام را از صورت اولیه‌اش خارج کردند. تدریجاً مسلمین آن اخلاق و آداب اسلامی مخصوصاً آن اتحاد و یگانگی را از دست داده و در سایهٔ تعصب جاهلانه همه از هم متفرق و پراکنده شدند!!

چنانکه اخیراً یک نفر دانشمند آلمانی در اسلامبول به چند نفر مسلمان که در بینشان یکی از اشراف مکه هم بوده‌است؛ گفته بود: «سزاوار است ما مجسمه معاویه را با طلا ریخته و در یکی از میدان‌های بزرگ برلین نصب نماییم، زیرا اگر معاویه نظام اجتماعی اسلام را که بر روی عدالت، مساوات، تعاون، و اخوت استوار بوده، مبدل بیک سلطنت جابرانه آمیخته با تعصب نمی کرد هر آئینه اسلام تمام اقطار عالم را در حیطة تصرفش در آورده و اکنون ما آلمان‌ها و سایر اهالی اروپا همه مسلمان بودیم»^(۱).

بالجمله بزرگترین لطمه‌ای که به عالم اسلام وارد آمده، و در عین حال مانع پیشرفت سریع اسلام گردیده بود، همانا تعصب جاهلانۀ خلفای اموی بود، در این عصر همان تعصب دورهٔ جاهلیت که تنها مسبب تفرق و انحطاط آنان بود بعینه عود کرد، و پیوسته مشغول مدح خود و ذم دیگری شدند، چنانکه قصاید و اشعار آن عصر این قسمت کاملاً هویدا است، مخصوصاً اعراب نسبت به مسلمین غیر عرب بخصوص نسبت به ایرانی تعصب مخصوصی

(۱) الوحی المحمدی ص ۱۲۴.

بخرج می دادند، نه تنها هیچ شئونی برای آنها قائل نبودند، بلکه حقوق مشروعشان را نیز پایمال می کردند و از هیچگونه تحقیر و توهین نسبت به آنان خودداری نمی کردند، بطوری که آنان را از کینه و القاب شریفه محروم کرده و در عین حال آنان را با اسم موالی (جمع مولی یعنی بنده) می خواندند، و در مجامع خود راه نمی دادند، و با آنها در یک صف راه نمی رفتند حتی نسبت به جنائز آنان هم اهانت می کردند، مثلاً اگر جنازه‌ای را از پیش عربی عبور می دادند، اگر می گفتند قرشی یا عربی بود، از روی تأثر صدای واقوما، و وابلداتاه بلند می کردند، ولی همین که می گفتند از موالی بود، با لهجه توهین آمیزی می گفتند: «او مملوک خدا بود هر که را بخواهد ببرد می برد و گرنه نگاه می دارد» علاوه بر اینکه بوسیله اشعار و قصائد، آنان را هجو می کردند، احادیث زیادی نیز مشعر بر فضیلت خود و مذمتشان جعل و منتشر کرده بودند، اکنون بعضی از آن احادیث را از نظر شما می گذرانند:

«فی المقاصد: أحبوا العرب لثلاث: لأني عربي والقرآن عربي وكلام أهل الجنة عربي»^(۱) فی الوجیز «أحبوا العرب لثلاث» فی اللآلئ «كلام أهل الجنة بالعربية وكلام أهل السماء وكلام أهل الموقف بين يدي الله بالعربية»^(۲). فی الذیل «خير الناس العرب وخير العرب قریش»^(۳) فی اللآلئ عن أبو هريرة «أبغض الكلام إلى الله تعالى الفارسية وكلام الشيطان الخوزية وكلام أهل النار البخارية وكلام أهل الجنة العربية»^(۴).

عن أبي هريرة «إن الله تعالى إذا رضي أنزل الوحي بالعربية وإذا غضب أنزل الوحي

(۱) تذكرة الموضوعات، ص ۱۱۲- در مقاصد روایت شده که پیغمبر فرمود: به سه جهت عرب را دوست بارید، من عربی هستم،

قرآن عربی، و زبان اهل بهشت هم عربی است.

(۲) تذكرة ص ۱۱۲- در لآلئ روایت شده زبان بهشتی ها عربی، و زبان اهل آسمان و اهل موقف نیز عربی است.

(۳) تذكرة ص ۱۱۲- بهترین مردم (عرب) و بهترین طواف عرب طائفة قریش هستند.

(۴) تذكرة ص ۱۱۲، از ابو هریره روایت شده: بدترین زبانها نزد خداوند فارسی است، زبان شیطان (خوزستانی) و زبان اهل جهنم

(بخارائی) و زبان اهل بهشت (عربی) است.

بالفارسية»^(۱).

عن طلحة بن زيد «من تكلم بالفارسية زادت في خسته ونقصت من مروءته»^(۲)
 «من أحسن منكم أن يتكلم بالعربية فلا يتكلمن بالفارسية فإنه يورث النفاق»^(۳)، في
 المقاصد «قال عمر: إياكم وزبي الأعاجم»^(۴) عن مالك: «أميتوا سنة العجم وأحيوا سنة
 العرب»^(۵).

«من غشَّ العرب لم يدخل في شفاعتي ولم تنله مودتي»^(۶)، «قال رسول الله: يا سلمان
 لا تُبغضني فتفارق دينك، قال: قلت: يا رسول الله! كيف أبغضك وبك هداني الله! قال لا
 تبغض العرب فتبغضني»^(۷).

و همچنین احادیث زیادی هم درباره فضیلت شهرهای خودشان جعل کردند از قبیل:
 «في الملاحم: إن الناس يمصرون أمصاراً وإن مصراً منها يقال له البصرة فإن أنت مررت
 بها.. الخ، «وفي المقاصد: الشام صفوة الله من بلاده يجتبي إليه صفوته من خلقه»..
 «الحيرة روضة من رياض الجنة»^(۸) و درباره دمشق و سایر بلاد عرب نیز احادیث زیادی

(۱) تذكرة ص ۱۱۳، از ابو هريره نقل شده: خداوند وقتیکه خوشنود شود به زبان (عربی) و در موقع غضب به (فارسی) وحی می فرستد.

(۲) تذكرة ص ۱۱۳ - از طلحه روایت شده: کسی که به فارسی سخن گوید بر خست وی افزوده و از مروءتش کاسته شود.

(۳) تذكرة الموضوعات ص ۱۱۳ - کسی که می تواند به عربی تکلم کند نباید به فارسی حرف بزند، زیرا به فارسی سخن گفتن باعث نفاق می شود.

(۴) تذكرة ص ۱۱۳ - (عمر) می گوید: از طرز لباس ایرانیها دوری کنید، و خودتان را به صورت آنان در نیآورید.

(۵) تذكرة ص ۱۱۳ - از مالک روایت شده: بمیرانید (سنت) عجم و زنده کنید سنت عرب را.

(۶) ضحی الإسلام ج ۱ ص ۷۶ - کسیکه با عرب خدعه کند داخل در شفاعت من نمی شود، و بدوستی من نائل نمی گردد.

(۷) ضحی الإسلام ج ۱ ص ۷۶ - پیغمبر به سلمان فرموده بود: دشمن مدار مرا تا اینکه ببیدین شوی، سلمان عرض کرد چگونه دشمن بدارم تو را در صورتیکه بوسیله تو خدا مرا راهنمایی کرد؟ فرمود با عرب دشمنی مکن، دشمنی با آنان دشمنی با من است.

(۸) الموضوعات ص ۱۱۹.

ساخته شده، چون بنای ما بر اختصار است از ذکرش خودداری می‌شود.

و در مقابل مسلمین غیر عرب معارضه بمثل کرده و در دورهٔ اموی سرّاً و در عصر بنی العباس علناً بوسائل چندی در مقام طعن و نکوهش عرب بر آمدند، و حتی کتابهای زیادی نیز در خصوص فضیلت عجم و مذمت عرب نوشتند، (سعید بن حمید بختکان) که خود را از شاهزاده‌گان ایران می‌دانست کتابی بنام (انتصاف العجم من العرب) و کتابی نیز بنام (فضل العجم علی العرب و افتخارها)^(۱) تألیف کرد.

(ابو عبیده) معمر بن مثنی که اصلاً از یهودی‌های فارس بوده در این باره کتابهائی بنام: (ادعیاء العرب) و (لصوص العرب) و (فضائل الفرس) تألیف نمود^(۲) و (هیثم بن عدی) در خصوص معایب و مذمت عرب کتابهای چندی تألیف کرد، از آن جمله است: (کتاب مثالب الصغیر) و (کتاب مثالب الکبیر) و (کتاب مثالب ربیعہ) و (کتاب من تزوج من الموالی فی العرب) و (کتاب اسماء بغایا قریش فی الجاهلیه و اسماء من ولدن)^(۳).

و (علان الشعوبی) ایرانی کتابی بنام (المیدان فی المثالب) تألیف کرد و در این کتاب از تمام طوائف عرب نکوهش می‌کند، همه معاییشان را شرح می‌دهد^(۴) حتی (سهل بن هارون) چون عرب در آن موقع معروف بسخاوت بودند کتابی در خصوص فضیلت (بخل) نوشت^(۵)، در این کتاب ثابت می‌کند که بخل از ملکات فاضله، کرم و سخاوت از اوصاف رذیله است!

گذشته از اینها احادیث زیادی نیز در باب فضیلت خود و بلادشان جعل کردند از آن جمله: «رؤی عن علی (ع): نحن قوم من نبط کوئی»^(۶).

(۱) الفهرست ص ۱۷۹ در کتاب «فهرست» بجز این کتاب اسمی از کتاب دیگر بنام سعید بن حمید بختگان برده نشده، ولی دکتر أحمد امین در جزو اول کتاب «ضحی الاسلام» از فهرست ابن ندیم نقل می‌کند که سعید نام برده کتابی هم بنام «انتصاف العجم من العرب» نوشته است، ممکن است این جمله در چاپ‌های دیگر «الفهرست» بوده که از این کتابی که در دست ما هست ساقط شده باشد.

(۲) الفهرست ص ۷۹-۸۰.

(۳) الفهرست ص ۱۴۵-۱۴۶.

(۴) الفهرست ص ۱۵۳-۱۵۴.

(۵) الفهرست ص ۱۷۴.

(۶) (کوئی) شهریست در سواد عراق، ضحی الاسلام ج ۱ ص ۷۴.

«قال النبي: لا تسبوا فارساً فما سبه أحدٌ إلا انتقم منه عاجلاً أو آجلاً»^(١) «قال النبي: لو كان العلم معلقاً عند الثريا لتناولته أيدي من فارس»^(٢)

«إن لله في السماء جنوداً وفي الأرض جنوداً، فجندُه في السماء الملائكة وجندُه في الأرض أهل خراسان»^(٣) «بابان مفتوحان في الجنة للدنيا عبادان وقزوين وأول بقعة آمنت بمحمد عبادان وأول بقعة آمنت بعيسى بن مريم قزوين»^(٤) «عن ابان: لولا أن الله أقسم بيمينه وعهد أن لا يبعث بعدي نبياً لبعث من قزوين ألف نبي»^(٥)

«يكون لأمتي مدينة يقال لها قزوين الساكن بها أفضل من الساكن بالحرمين»^(٦)

«من بات بالري ليلة واحدة صلى فيها وصام فكأنما بات في غيره ألف ليلة صامها وقامها وخير خراسان نيسابور و هرات ثم بلخ»^(٧).

و درباره قم، ساوه، اصفهان، خوزستان و نیز احادیث بسیاری وضع نمودند، چون قسمت عمده اش معروف و در دسترس همه است از ذکرش خودداری می شود.

-
- (١) أحمد أمين، ضحى الإسلام ج ١ ص ٧٥ - يعنى بيغمبر فرمود دشنام ندهيد ايرانيها را كسى بانان دشنام نداد مگر آنكه خدا فوزى از او انتقام كشيده!
- (٢) ضحى الإسلام ج ١ ص ٧٥ - بيغمبر (ص) ميگويد اگر (علم) در كره ثريا هم معلق باشد، دستهاى از فارس دراز شده و آنرا خواهند گرفت.
- (٣) تذكرة الموضوعات ص ١٢٠ - برای خداوند در هر يك از آسمان و زمين لشگرهائى هست: در آسمان لشگرش ملائكه و در زمين اهالى خراسان مى باشند.
- (٤) تذكرة ص ١٢٠ - دو درب بهشت برای دنيا: آبدان و قزوين، بازست اول بقعه اى كه بمحمد (ص) ايمان آورده آبدان، و اولين بقعه كه به عيسى بن مريم ايمان آورده بود قزوين بود.
- (٥) تذكرة ص ١٢٠ - اگر خداوند قسم ياد نكرده و عهد نبسته بود كه پس از من بيغمبرى نفرستد، از قزوين هزار نفر بيغمبر مبعوث ميكرده!
- (٦) تذكرة الموضوعات ص ١٢٠ - بيغمبر فرمود برای امت من شهريست كه آنرا قزوين ميگويند ساكنين در آنشهر از ساكنين حرمين برترى دارند.
- (٧) تذكرة ص ١٢٠ - كسى كه يكشب در (ري) بخوابد و در آنجا نماز گذارده و روزه بگيرد مثل اين است كه در غير آن شهر هزار شب خوابيده و عبادت كرده باشد و بهترين محلهاى خراسان (نيسابور) و (هريو) و پس از آنها بلخ است.

این روایات و ماندش از روایاتی که عرب را بر عجم و بالعکس ترجیح می‌دهد و یا برای قبیله فلان و ساکنین فلان شهر فضیلت و مزیتی قائل می‌شود، همه از آثار دوره منحوسه اموی، و از مجعولات شعوبیه است، زیرا اسلامی که صریحاً مردم را دعوت باخوت و برادری میکند: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾، مفاخره و عموم عناوین بشری را لغو و باطل کرده، فقط برای متقی و پرهیز کار مزیتی قائل می‌شود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ اسلامی که مقیاس فضیلت را علم و دانش قرار می‌دهد: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾، و بالاجمال اسلامی که آئین اخوت و مساواتست، آیا میتوان تصور کرد که همچو آئینی عده ای را فقط بعنوان اینکه عرب یا عجم و یا ساکن فلان شهر است بر عده دیگری ترجیح بدهد؟ پیغمبریکه میگوید «الناس من آدم إلى يومنا هذا مثل أسنان المشط، لا فضل للعربي على العجمي ولا للأحمر على الأسود إلا بالتقوى»^(۱) و نیز در خطبه حجة الوداع صریحاً بمردم ابلاغ میکند که: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ نَحْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَفَخَّرَهَا بِالْأَبَاءِ، كُلُّكُمْ مِنْ آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ عَجْمِيٍّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ»^(۲) آیا ممکن که برای عده‌ای در اثر این قبیل عناوین موهومه فضیلت و مزیتی قائل بشود؟

باری بطوریکه اجمالاً نوشته‌ام؛ مسلمین غیر عرب از ایرانی و غیره در دوره خلفای اموی کاملاً در تحت ظلم و فشار بنی امیه قرار گرفته بودند، و از طرفی چون حضرت (علی) امیر المؤمنین و اولادش مانند پیغمبر اکرم با همه مسلمین مطابق موازین اسلام رفتار کرده، ابداً کسی را بهیچ عنوانی (جز علم و تقوی) بر دیگری ترجیح نمی‌دادند، از اینرو بغض بنی امیه و محبت خاندان علی (ع) از همانوقت در دل مسلمین غیر عرب متمکن و جایگزین شده و در نتیجه در مواقعی که اینان بنعمت آزادی برخوردار شدند بوسائل گوناگون در مقام تشریح فضائل

(۱) همه مردم از زمان آدم تا امروز مانند دندانهای "شانه" و با هم برابر هستند، هیچ گونه فضیلت و مزیتی برای عرب بر عجم و سفید پوست بر سیاه پوست، نیست مگر به پرهیزکاری.

(۲) ای مردم خداوند نخوت و مفاخره جاهلیه و این عادت زشت را که همواره به پدران خود با یکدیگر مفاخره میکردید در میان شما از بین برد، همه شما از آدم و آدم از خاک آفریده شده است از برای عرب بر غیر عرب هیچ گونه مزیتی نیست مگر به پرهیزکاری.

آل علی، و مفسد اخلاق بنی امیه بر آمدند، حتی بعضیها در این باره افراط را پیش گرفته، چیزهایی را که در ظاهر بر فضائل اولاد علی علیهم السلام اشعار داشت، و در حقیقت شایسته مقام آنان نبود بقالب حدیث ریخته اشاعه دادند، و یا یک قسمت مطالب لغوی که متضمن مذمت بنی امیه بود، و ابدأ درخور آن نبود که اینگونه مطالب بیهوده به ائمه اطهار نسبت داده شود به صورت حدیث درآورده بآن ذوات محترمه نسبت داده و منتشر کردند.

از اینجا می توان استنباط کرد که قصه (رجعت) از لحاظ اینکه مشعر بر فضائل آل علی و مذمت بنی امیه بود، در این موقع با پیرایه های چندی کاملاً تأیید شد و این اوضاع در تشیید مبانی وی کمال مساعدت را نمود، زیرا مردم در این موقع چنانکه گفتیم در مدح (علی) و سایر ائمه، و مذمت و طعن بر بنی امیه بطوری مستعد بوده اند که چیزها در این قسمت فروگذار نمی کردند، و برای انجام منظورشان پیوسته با نهایت جدیت در پیرامون کوچکترین وسائلی می گشتند، با این حال خیلی بعید بنظر می آید که از قضیه (رجعت) که در زمان خود علی بن ابی طالب از طرف (غلات) منتشر شده و سرتاسرش متضمن سلطنت و سیادت آل علی، و مذمت و مغلوبیت بنی امیه بود، صرف نظر نموده مورد استفاده خود قرار نداده باشند.

حاصل اینکه وقتی تاریخ دوره اموی و عباسیین مخصوصاً تاریخ پیدایش شعوبیه و وضعیت ایرانیان آن عصر را دقیقانه از تحت نظر بگذرانیم بطور روشن معلوم می شود، موضوع (رجعت) که شالوده اش در زمان علی (ع) از طرف غلات ریخته شده بود، در آن عصر چون خیلی طرفدار پیدا کرده بود، در استحکام مبانی وی اقدامات شایانی بعمل آمده و پیرایه های مخصوصی بوی بسته شده است، گذشته از این موضوع متضمن قضایائی است که بطور کلی موافق با عاطفه است، و توده بشر هم عموماً (مگر اشخاص کمی که در تحت حکومت عقل قرار گرفته اند) تسلیم منطق عاطفه هستند، و از طرفی یک همچو حب و بغض مخصوصی هم راجع به آل علی و بنی امیه در بین بوده است، البته اینها همه قبول و بلکه تثبیت و تأیید این قضیه را کاملاً ایجاب می کند.

۳- اختلاط مسلمین با اجانب و ورود فلسفه در اسلام

از جمله موجبات جعل حدیث، یا امتزاج خرافات با مقررات اسلام بصورت حدیث، اختلاط مسلمین با ملل مجاور خود مانند یهود و نصاری و هندی و بود پس از آنکه این طوائف مختلف در تعقیب فتوحات اسلامی وارد در اسلام شدند و یا در تحت حمایت اسلام

قرار گرفتند، مسلمین قهراً با اینان بنای خلطه و آمیزش را گذاردند، و در نتیجه قسمتی از عقائد و عادات و رسومشانرا بالطبع در اثر معاشرت از آنان اتخاذ نمودند، آنها هم مخصوصاً یهود و نصاری خرافات چندی بوسائل گوناگون مخصوصاً بوسیله حدیث، برسم ارمغان تقدیم مسلمین کردند، چون اینان پس از ورود در اسلام، مخصوصاً یهودیه‌های یمن، عده‌ای جزو صحابه و تابعین و بعضی در عداد قراء و محدثین، و بالاخره چون مورد وثوق مسلمین بوده اند، لهذا مسلمین سوقاتیه‌ها یعنی مقالاتشان را که بصورت حدیث در آمده بود، به خوبی پذیرفتند! از آنجمله: احادیث راجع بتفسیر قصص قرآن، و آیات راجع باسرار کون و خلقت است، که اعراب چون اکثریتشان را امی و بیسواد تشکیل داده بود، و از طرفی چون نسبت بفهم قرآن، بالاخص نسبت بحل آیات مربوط باسرار کون و خلقت، و قصص انبیاء اشتیاق مفرطی داشته‌اند، لذا در این باره باهل کتاب آنانیکه معتقد باسلام شده، و جزو محدثین و قراء بوده‌اند، از قبیل (کعب بن مانع) معروف به کعب الاحبار، و (وهب بن منبه) و (عبد الله بن سلام) و مانندشان مراجعه کرده، اینانهم عین آن خرافات و افسانه‌هاییکه راجع به کیفیت خلقت، و قصص انبیاء در تورات خوانده بودند، بعنوان تفسیر این آیات بدماغشان تحمیل کردند، که متأسفانه بعضی از مفسرین ما هم در این قبیل احادیث از نظر اینکه راجع باحکام واجب و حرام نبود، بهیچ وجه اعمال نظر نکرده، در مسطوراتشان بعنوان حدیث متعرض شده، و بالاخره تفاسیر را مملو ازین خرافات و اسرائیلیات نمودند^(۱)، مانند قصه آدم و حوا با آن تفصیلش از قبیل: وقوع بهشت در فلان محل، و وقوع شجره منیه در وسطش، و خوردن ملائکه میوه آن را برای خلود در بهشت، و رفتن شیطان در جوف مار: ماریکه دارای دست و پا و فلان هیئت بوده^(۲)، و قصه هاروت و ماروت، و دیگر افسانه‌هاییکه در ذیل قصص انبیاء مانند قصه عیسی و مریم و هابیل و قابیل و زکریا و یحیی که در تفاسیر بعنوان حدیث ذکر شده همه از اسرائیلیات، و متخذ از تورات و انجیل است مخصوصاً طبری در تفسیرش اغلب این قصه‌ها، بخصوص قصه آدم و حوا و عیسی و مریم را که مذکور در تورات و انجیل است، از (اسباط) و (سدی) و (ابن جریج) و (وهب بن منبه) که اصلاً ایرانی، و بعد یهودی، و بالاخره از محدثین اسلام بوده‌است نقل می‌کند.

گذشته از این بعضی از آراء و مقالات لاهوتی و فلسفی آنانهم در مسلمین سرایت کرده

(۱) مقدمه ابن خلدون ص ۴۴۰.

(۲) تفسیر طبری ج ۱ ص ۱۸۶.

و تدریجاً مذاهب چندی بنامهای گوناگون در اسلام تشکیل گردیده شد، یعنی پس از فتوحات آنانیکه وارد اسلام شده بودند: از یهودی، نصرانی، مانوی، زردستی و دهری چون بینشان کسانی بودند که از علمای همین ادیان بوده‌اند، از اینرو پس از ورود در اسلام همان تعالیم دین سابقشانرا مورد مطالعه قرار داده، و بهر وسیله‌ای بود به قسمتی از آنها، تا آنجا که می‌توانستند لباس اسلام پوشانده و منتشر نمودند، و از این راه لطمه بزرگی بوحدت ملی مسلمین وارد آورده و بالاخره فرقه‌های چندی در اسلام تأسیس گردیده شد، مثلاً (احمد بن حائط) سر سلسله طائفه (حائطیه) آنچه که درباره تناسخ و درپیرامون حضرت مسیح قائل بوده کاملاً شبیه‌است بآنچه که (براهمه) در تناسخ و نصاری در اطراف «مسیح» می‌گفتند^(۱).

(اینچنین وقتیکه مسلمین در دوره خلفای عباسی، مخصوصاً در عصر (مأمون) بترجمه کتابهای علمی و فلسفی یونانی، ایرانی هندی و ... پرداخته و بآراء و مقالاتشان آگاهی یافتند، همه آنها را رسماً مورد مباحثه قرار داده بطوریکه در اینموقع علمی بنام (علم کلام) تأسیس کردند، و مذهب (اعتزال) که در اواخر قرن اول پیدا شده بود در اینموقع کاملاً قوت گرفته و رونقی بسزا پیدا کرد، یعنی معتزله برای تایید مذهبشان کاملاً بهمین علوم استقبال کرده و همواره از آن استعانت می‌جستند و پایه مذهب خود را چنانکه باید محکم نمودند، مخصوصاً وقتیکه (مأمون) رسماً اظهار اعتزال نمود و در مقام حمایت از آن برآمد قدرت معتزله و رونق مذهب اعتزال بحد کمال رسیده بطوریکه پاره از مقالاتشان را مانند مسئله (حدوث و مخلوق بودن قرآن) که پس از آن از ترس فقها جرأت نداشتند اظهار بکنند، در اینموقع آشکارا اظهار می‌کردند^(۲).

و در همین عصر بود که (معتزله) به سیزده فرقه و (خوارج) به بیست شعبه و (شیعه) به سی فرقه و (مرجئه) به هفت فرقه، منقسم شده^(۳)، و هریک خود را حامی اسلام و طرفدار قرآن دانسته و دیگری را مرتد می‌خواندند! آیات قرآن و احادیث را همواره تطبیق با مقالاتشان نموده و گاهی هم احادیثی برای اثبات آنها ساخته و منتشر می‌کردند! با اینکه در صدر اسلام هیچ یک از این عناوین در بین نبوده‌است و بقول مرحوم صدوق علیه الرحمه در

(۱) ضحی الإسلام، ج ۳ ص ۷.

(۲) تاریخ التمدن الإسلامی، ج ۳ ص ۱۳۹ - ۱۴۰.

(۳) ضحی الإسلام، ج ۳ ص ۳۴۸.

بین اصحاب پیغمبر، نه (قدری) و (مرجئه) دیده می‌شد، ونه (حروری) و (معتزله) و نه اصحاب رأی^(۱)، از اینجا می‌فهمیم حدیث‌هاییکه دربارهٔ حقیقت مراتب نفس و ارباب انواع و دیگر مطالب فلسفی بنام پیغمبر اکرم و علی امیر المؤمنین، در بین است و حتماً بهر یک از آنها در کتب فلسفی و عرفانی بر خورده‌اید، همه در همین عصر ساخته شده‌است، زیرا پیش از حضرت رضا (ع) چون فلسفه رسماً وارد اسلام نشده بود، تودهٔ مسلمین با اصلاحات و مطالب فلسفی اصلاً آشنائی نداشتند تا اینکه پیغمبر اکرم و علی امیر المؤمنین مطالب فلسفی را که منشأ هیچگونه فائدهٔ دینی و دنیوی نبوده برایشان بیان بکنند، حاصل اینکه احادیث منسوب به پیغمبر اکرم و ائمه پیش از حضرت رضا در صورتیکه متضمن مطالب و اصطلاحات فلسفی باشد، همه ساختگی و از مجعولات دورهٔ عباسی است.

خلاصه در اثر آمیزش و معاشرت مسلمین با ملل اجنبی و ترجمهٔ کتب علمی و فلسفی آنان بسیاری از مقالات فلسفی و مطالب لاهوتی کنیسه و خرافات یهود و ... وارد اسلام شده، و در نتیجه اختلاف شایانی در بین مسلمین ایجاد نموده و فرقه‌های بیشماری که شرحش از عهدهٔ این کتاب بیرون است، در اسلام تاسیس نمود، اینک قسمتی از آنها را بطور اختصار یادآوری خواهیم کرد:

۱- تناسخ ارواح

ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی در کتاب خود که آنرا (ماللهند من مقوله مقبوله: فی العقل او مردوله) نامیده می‌گوید: «چنانکه شهادت اخلاص شعار ایمان مسلمین، و تثلیث علامهٔ نصرانیت و اسباب نشانهٔ یهودیت است، این چنین تناسخ ارواح از علائم مذهب هندیه‌است، بطوریکه اگر کسی معتقد بآن نباشد، از آنان نخواهد بود»^(۲).

در بین فلاسفهٔ یونان پیش از همه فیثاغورث و بعد امبدکلیس، و افلاطون قائل به تناسخ بودند، بطوریکه مؤرخین فلسفهٔ یونانی می‌نویسند: اینان این نظریه را اصلاً از فلسفهٔ هند گرفته بودند^(۳)، چنانکه مذهب (مانوی) هم بطوریکه بیرونی می‌نویسد این عقیده را از هند گرفته بود یعنی (مانی) وقتیکه از ایران تبعید شده وارد خاک هند گردید این مسئله را از

(۱) خصال، تألیف صدوق.

(۲) ماللهند من مقوله ص ۲۴.

(۳) ضحی الإسلام ج ۱ ص ۲۳۹.

آنجا منتقل بمذهبش کرده بود^(۱). در هر حال این مسئله در اسلام بی سابقه بود، تا اینکه عبد الله بن سبأ یهودی که عقایدش را مبسوطاً ذکر کردم این مسئله و قرین وی (رجعت) را در زمان خلافت علی امیر المؤمنین منتشر نموده، فرقه‌ای بنام (سبائیه) تشکیل شد و بعد طائفه (نصیرییه) و (عوام دروز) همین موضوع را تعقیب کرده اساس مذهب خود قرار دادند، چه می‌گویند «هر کسیکه به علی بن ابیطالب ایمان نیاورد روحش به جسم سگ یا شتر یا خر خواهد منتقل شد، ولی آنانیکه گناه کارند بصورت یهود یا نصاری یا (سنی) در دنیا عود می‌کنند»^(۲) و بعد از اینها احمد بن حنط سر سلسله طائفه (حائطیه) و شاگردش احمد بن نانوس و ابی مسلم خراسانی رئیس طایفه (مسلمیه)، و (قرامطه) و محمد بن زکریای رازی قائل باین مسئله شده و پایه مذهب خود قرار دادند، می‌گویند ارواح پس از مفارقت از اجساد خود بجسدهای دیگری (اگر چه از نوع آن اجساد اولیه نباشد) منتقل خواهند شد، نهایت آنکه روح مردمان بد عمل و زیانکار بجسد بهائم خبیثه منتقل می‌شود» بنا بر این کلیه احادیث و خطبیکه مشعر بر تناسخ است همه از مجعولات همین طوائف خواهد بود.

۲- مسئله خلود و ابدیت عذاب جهنم

بطوریکه فون کریمر می‌نویسد این مسئله از مباحث متنازع فیه کنایس نصرانی بود، و در بین اینان آباء کنیسه یونان آنرا منکر بودند یعنی قائل به ابدیت و خلود عذاب نار نبودند^(۳)، و از قرآن هم صریحاً استفاده می‌شود که این موضوع از مقالات اهل کتاب بوده است: (الْمُتَرِّ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيْقًا مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ) [آل عمران: ۲۳-۲۴]. حاصل اینکه در صدر اسلام مباحثه در اطراف این مسئله از نظر اینکه مستفاد از نصوص قرآن و از مسلمات عقیده مسلمین بود، ابدا معمول نبود تا اینکه جهنم بن صفوان رئیس طایفه (جهمیه)، و ابو هذیل علاف این مسئله را مورد بحث قرار داده و عاقبت انکار کردند، زیرا جهنم بن صفوان می‌گوید: «بهشت و دوزخ فانی می‌شود و بهشتی

(۱) ما للهند من مقوله ص ۳۲.

(۲) ضحی الإسلام ج ۱ ص ۲۴۱.

(۳) فصل ابن حزم ج ۴ ص ۷۴.

و دوزخی نیز فانی خواهند شد»^(۱) متأسفانه این فکر بعضی از عرفای اسلام نیز سرایت کرده، این موضوع را از لحاظ اینکه صدورش از مبداء خیر محض تنافی دارد رسماً انکار کرده اند!!! و آنچه آیتی را که صریح در این معنی بود تأویل نموده و ضمناً احادیثی هم طبق مرامشان جعل شد.

۳- مسئله قدم و حدوث کلام الله

- یعنی: کلام الله مخلوق و حادث است یا قدیم و غیر مخلوق؟

این مسئله که قسمتی از کتب کلامیه را اشغال نموده و بلکه از عوامل مهم پیدایش علم کلام بوده است با مراجعه بتاریخ معلوم می‌گردد که این فکر بهیچ وجه در اسلام سابقه نداشت، بلکه از مباحث لاهوتی علمای یهود بود، چنانکه ابن اثیر در طی ذکر عقاید (احمد بن ابی دؤاد) معتزلی می‌گوید «احمد قائل به خلق قرآن بود، و این عقیده را از (بشر مریسی)^(۲) و او از (جهم بن صفوان) و ایشان از (جعد بن درهم) و او از (ابان بن سمعان) و او از (طالوت) و ایشان از دائی خود (لبید بن اعصم یهودی) گرفته بود، لبید از کسانی بود که قائل به خلق تورات بود، و خواهر زاده اش طالوت در این خصوص کتابی تألیف کرده بود»^(۳). خلاصه این مسئله که از مسائل مهمه علم کلام و جزو عقاید فرق معتزله است از جمله اسرائیلیات و سوقاتی‌های یهود است.

۴- مسئله قدر: (جبر و تفویض) و بحث در صفات الله

کسانیکه از تاریخ کنیسه مختصری اطلاع دارند بخوبی می‌دانند که اینها همه از مسائل علم لاهوت کنیسه، و مباحثی بود که کشیشهای نصرانی چون بیکار و عضو زائد اجتماع بودند از سال‌های متمادی در کنیسه در اطرافش داد و قال کرده، و بالاخره در پیرامونش معطل و سرگران بوده‌اند، حتی بعضی از دانشمندان غرب، پس از اینکه فهمیدند در اسلام هم فرقه‌ای بنام معتزله این مسائل را مورد مذاکره قرار داده‌اند، بطور یقین حکم کردند که این فرقه ناشی و متولد از نصرانیت شده است چه برأی العین دیده بودند که اینها از مسائل متنازع فیه کنیسه بود، و از طرفی می‌دانستند که در صدر اسلام بهیچ وجه مذاکره در اطراف اینگونه

(۱) فصل ابن حزم ج ۴ ص ۷۴.

(۲) این شخص اصلاً یهودی و بعد از متکلمین اسلامی بود، ضحی الإسلام، ج ۱ ص ۳۳۷.

(۳) کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۲۶.

مباحث معمول نبود، از آنجمله «فون کریمر» است می گوید پس از اینکه مسلمین شام را فتح کردند، و با نصارای آنجا مخلوط و محشور شدند این مسائل را از آنان اخذ نموده و تدریجاً فرقه معتزله تشکیل گردید^(۱)، اینان علاوه بر اینکه آیات قرآن را منطبق با اراء و مقالاتشان می کردند، احادیث بسیاری نیز جعل کردند، مخصوصاً در قسمت جبر و تفویض آنقدر حدیث ساخته شده که ذکر همه آنها باعث اطاله کلام است.

۵- بحث در کیفیت معراج

این موضوع که در تفرقه مسلمین کمک شایانی کرده و در عین حال وسیله اظهار فضل عده ای از متفلسفین، و سرمایه دکان جمعی دیگر گردیده است، متأسفانه اینهم از صادرات دکان خرافات تثلیث: «کنیسه» می باشد! شما خواننده محترم البته قصه کشیشهای مسجد «ایا صوفیه» را که اصلاً کنیسه بوده است شنیده اید، موقعیکه سلطان محمد فاتح شهر قسطنطنیه «استانبول» را محاصره کرده بود در همان موقع کشیشهای راحت طلب بی خبر از همه جا در آن کنیسه راجع به کیفیت عروج عیسی به آسمان مشغول نزاع و جدال بودند که آیا عیسی بآسمان عرصی بآسمان عروج نموده بود و یا با پیکر مثالی، ولی بی خبر از اینکه مسلمین تاپشت دروازه پایتخت مملکتشانرا تصرف نموده و عنقریب است که همین کنیسه و جایگاه تثلیث را مبدل به مسجد و محل توحید نمایند!

در هر حال هیچ تاریخی نشان نمی دهد که مسلمین در صدر اسلام این قضیه را مورد بحث قرار داده باشند، بلکه آنچه که در این باره از قرآن استفاده می کردند، و پیغمبر اکرم (ص) بآنان خبر داده بود بقبول تلقی کرده معتقد بودند تا اینکه چندی بعد از آن جمعی این مسئله و مانند وی را که منشأ هیچگونه فائده دینی و دنیوی نبوده در دست گرفته، با پیرایه های مخصوصی مورد مباحثه و موضوع خطابه خود قرار دادند!

اصلاً می خواهیم بگویم ما را چه رسد که در چنین قضیه ای که از مزایای شخص پیغمبر خاتم (ص) بوده است مداخله نمائیم؟ چگونه می توان تصور کرد که ما بتوانیم بخصوصیات و کیفیت این قضیه که از حالات شخصیه و اتفاقیه آنحضرت است مطلع شویم؟ کسیکه در دوره عمرش ابداً وارد مرحله عشق نشده، و بی خبر از مزایای عشق و عاشقی است، آیا می تواند از خصوصیات شب وصل عاشقی هر چند هم برای او شرح داده شود واقف گردد؟

(۱) ضحی الإسلام ج ۱ ص ۳۴۴.

بر ماست که این قضیه را آنطوری که قرآن گواهی می‌دهد و حضرت رسول (ص) نیز بما خبر داده‌است معتقد شویم، غیر از این از حدود و ظایف ما خارج است.

در اینموضوع نیز احادیث چندی که قسمتی از آنها مشعر بر تشبیه و تجسم است ساخته شده و در کتب اخبار ما دیده می‌شود.

خلاصه این مسائل که اساس و پایه علم کلام را تشکیل داده‌است، با مراجعه بتاریخ اسلام و کنیسه بخوبی دانسته می‌شود که در اسلام مباحثه در اطراف اینها بهیچ وجه سابقه نداشت، بلکه همه از مباحث لاهوتی کنیسه بود که پس از فتوحات اسلامی بطوریکه گفتیم تدریجاً در بین مسلمین اشاعه پیدا کرده و بالاخره فرقه‌های چندی در اسلام تشکیل داده!

گذشته از اینکه بحث در پیرامون این مسائل لطمه بزرگی بوحدهت ملی واجتماعی مسلمین وارد آورده و منشأ تفرق آنان شده‌است، متأسفانه از دیر زمانی افکار مفکرین اسلام را: آنانیکه می‌بایست پیوسته مشغول اصلاح مفاصد اخلاقی و اجتماعی جامعه اسلام باشند، مشغول نموده و وجودشانرا رسماً معطل و بی‌فائده گذارده‌است!

بعقیده نگارنده مهمترین عامل مؤثر در انحطاط عالم اسلامی و قویترین چیزیکه ما را از قافله ترقی عقب انداخته‌است، همین است که بسیاری از دانشمندان در عوض اینکه در راه نشر حقایق اسلامی اندکی بذل مساعی نموده و متوجه اصلاح مفاصد اجتماعی و اخلاقی جامعه باشند، عمرشانرا در پیرامون اینگونه مسائل بیهوده صرف نموده و بالاخره خود و عالمی را بدبخت نموده اند!!

۶- رجعت

بطوریکه شهرستانی می‌نویسد رجعت از عقاید دیرینه یهود است:

منشاء این عقیده در آنان، حدیث معروف غدیر و مخصوصاً قضیه هارون بود؛ بعد از آنکه هارون در بیابان وفات کرد، یهود متفقاً گفتند که موسی از روی حسد او را کشته‌است، و چون نسبت به هارون بیش از موسی متمایل و علاقمند بودند، در نتیجه همین علاقمندی قائل بر رجعت وی شده، همواره منتظرش بودند!^(۱) ولی این مسأله در اسلام اصلاً اسمی از آن در

(۱) ملل و نحل شهرستانی ص ۱۰۲.

بین نبود و بلکه چنانکه عنقریب معلوم خواهد شد تقریباً مخالف با نصوص قرآن است؛ تا اینکه عبد الله بن سبای یهودی این قضیه را بطوریکه مکرر گفتیم در اسلام منتشر نموده، سپس پایه و اساس مذهب فرقه (سبائیه) و دیگر فرق غلات که قسمتی را در پیش گفتیم قرار گرفت، اخبار زیادی هم در این قسمت جعل و منتشر شد که انشاء الله در مبحث رجعت خواهیم بیان کرد.

این مسأله گذشته از اینکه چرخ مذهب سازی را رسماً بکار انداخته، و مسبب تشکیل فرق بابی، بهائی و ازلی شده و آنهمه مسلمان بیچاره را در وادی گمراهی و بدبختی گرفتار نموده است، لطمه بزرگی هم به ارکان تشیع وارد آورده است، و این مذهب را با آن مبانی متقنه و اساس محکم که مخصوص آنست مورد حملات شدید سایر طوائف اسلام و غیره قرار داده، و در عین حال آن را به یک مذهب موهوم و بی اصلی معرفی نموده است، چنانکه جمعی از علماء و نویسندگان سنت و جماعت از متقدمین مانند، شیخ الاسلام ابن تیمیه، و از معاصرین مانند سید رشید رضا صاحب (المنار) و شکیب ارسلان و نویسندۀ ضحی الاسلام و فجر الاسلام، حتی عده‌ای از دانشمندان غرب مانند رنان فرانسوی، و ستودارد آمریکائی، بمناسبت همین موضوع و دیگر مقالاتیکه فرقه‌های (غلات) از شیعه اصلاً از یهود گرفته بودند، شیعه را بطور کلی یک حزب سیاسی و منشعب از یهود می‌دانند، و صریحاً در مؤلفاتشان نوشته‌اند که یهودی‌ها برای تخریب اسلام بصورت شیعه بروز کرده، و از طرفی هم عجم‌ها از لحاظ دشمنی با عرب او را تأیید نموده و بالاخره مذهب کنونی (شیعه) را تشکیل دادند!

۷- مسأله تشبیه:

یعنی تشبیه خالق بخلق که باتفاق تمام علمای ملل و نحل از ممیزات ملت یهود است، چنانکه تثلیث و تشبیه خلق بخالق نیز از مشخصات پیروان مسیح می‌باشد، منشاء اشتباه یهود در این موضوع بطوریکه شهرستانی می‌نویسد، همان توراتی است که در دست دارند، زیرا الفاظ داله بر تشبیه از قبیل نزول خدا در کوه طور سیناء و گریه کردن بر طوفان نوح و اینگونه افسانه‌ها..... در تورات زیاد ذکر شده است^(۱) که متأسفانه یهودیان همه آنها را وارد اسلام کرده و بالتبجه از مبانی مهمه عقاید فرق شده است، زیرا اگر عقاید اینان را در کتب ملل و نحل مطالعه نمائید می‌بینید که قسمت عمده مقالاتشان دائر مدار همین مسأله است،

(۱) ملل و نحل شهرسانی ص ۱۰۲.

چنانکه در پیش از شهرستانی نقل کردیم که تمام عقاید جمیع فرقه های غلاة بر چهار چیز دور می‌زند که از آن جمله تشبیه است.

گذشته ازین این موضوع هم در تفرقه جمعیت مسلمین بنوبه خود همراهی زیاد نموده و فرقه بنام (مشبهه) و (مجسمه) در اسلام، تشکیل نمود؛ مشبهه بفرقه‌های چندی که از آن جمله (هشامیه) و (حشویه) می‌باشند تقسیم می‌شوند، شرح عقاید همه آنان از موضوع بحث ما خارجست، خلاصه اینان بطور عموم خداوند را بتمام معنی تشبیه بانسان می‌کنند حتی برای او حواس خمسہ و دست و پا و چشم و بینی و قائل شده‌اند، علاوه بر اینکه آیات قرآن را طبق مقالاتشان تفسیر می‌کنند احادیث بسیاری هم در این قسمت به پیغمبر اکرم و ائمه نسبت می‌دهند از قبیل:

«لقیني ربِّي؛ فصافحني، وكافحني، ووضع يده بين كتفي حتى وجدت برد أنامله»^(۱) «عن النبي: ينادي الله تعالى يوم القيامة بصوت يسمعه الأولون والآخرون»^(۲) «عن ابن عباس رأيت ربي في صورة شاب أمرد»^(۳) «إذا أراد الله أن ينزل إلى السماء الدنيا نزل عن عرشه بذاته»^(۴) «في الذيل: رأيت ربي بمنى يوم النفر على جمل أورق عليه جبة صوف أمام الناس»^(۵). در کتب اخبار ما نیز مخصوصاً در مجلدات بحار احادیث متضمنه بر تشبیه زیاد دیده می‌شود.

معلوم می‌شود این آقایان مشبهه و مجسمه هم در قسمت رجعت وارد بوده اند، زیرا

(۱) ملل و نحل شهرستانی ص ۴۸ یعنی پیغمبر (ص) می‌گوید پروردگار من مرا ملاقات نموده و با من مصافحه کرد، و روبرو شد، و دستش را دین شانه ام گذارده بطوریکه سردی انگشتهایش را احساس می‌کردم.

(۲) ملل و نحل شهرستانی ص ۴۹ یعنی پیغمبر (ص) می‌گوید: خداوند در روز قیامت با یک صوتی ندا می‌کند که همه آنرا می‌شنوند.

(۳) تذکرة الموضوعات ص ۱۲ یعنی پیغمبر (ص) می‌گوید پروردگارم را در صورت جوانی دیدم که امرد بود موی صورتش نروئیده بود.

(۴) تذکرة ص ۱۳ یعنی خداوند وقتیکه بخواهد باسماں دنیا نزول بکند از عرشش مفارقت خواهد کرد.

(۵) تذکرة الموضوعات ص ۱۳ یعنی در روز (نفر) در (منی) خداوند را دیدم که بر شتری خاکستری رنگ سوار بوده و جبهه پشمینی هم بر دوشش بود!

بعضی از احادیث آن که می‌گویند در تعقب جنگ شیطان با حضرت امیر جبار [خداوند] در زمین نزول می‌کند و..... که انشاء الله عین آنها را خواهیم ذکر کرد، صریحاً مشعر بر تشبیه است!

۸ - تحریف کتاب الله

بطوریکه علمای ملل و نحل می‌نویسند: از جمله مزایای ملت یهود تحریف کتاب خدا - تورات - بود، اینان برای حفظ مصالح خود چیزهایی از تورات کم کرده و یا مطالبی به وی افزوده تا اینکه تورات کنونی را تشکیل دادند^(۱)، قرآن هم در چند جا همین عمل زشت یهود را اجمالاً بما خبر می‌دهد ﴿.. وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۷۵]، ﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ...﴾ [النساء: ۴۶]، ﴿وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ...﴾ [المائدة: ۱۳]، ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ﴾ [المائدة: ۴۱].

این عمل که بتصریح قرآن و باتفاق علمای ملل و نحل از مزایای ملت یهود بود، متأسفانه در مسلمین هم سرایت کرده یعنی فرقه (غلات) آنرا تعقیب نموده و بنوبه خود جنایت بزرگی بعالم اسلام وارد آورده است!

نهایت آنکه یهود در این باره موفقیت حاصل کرده، و آنچه را که می‌خواستند از تورات کم کنند و یا به وی بیفزایند، انجام داده و بالاخره (تورات) فعلی را تنظیم کردند! ولی (قرآن) چون خداوند حفظ و نگهبانی آنرا رسماً در عهده گرفته، و محفوظ از هر گونه تغییرات می‌باشد، از اینرو آیات ساختگی (غلات) هنوز هم در میان یک مشت کتاب غبار آلوده جای گرفته و صفحات زیبای قرآن کریم را لکه‌دار نکرده است.

در هر حال فرقه های غلات که تمام مقالاتشان از سرچشمه خرافات یهود آب می‌خورد، و در حقیقت ننگ عالم اسلامی بوده و می‌باشد، همین عمل یهود را تعقیب کرده و آن را از عوامل مهمه نشر مقالات بچه گانه‌شان قرار داده بودند! یعنی: عقایدشانرا در قالب الفاظی ریخته و باسم آیه قرآن و یا بعنوان اینکه سوره مخصوصی هست منتشر می‌کردند

(۱) ملل و نحل شهرستانی ص ۱۰۲ و فصل ابن حزم ج ۱ ص ۱۶۰.

واحادیثی نیز مشعر بر اینکه آن جمله و یا آن سوره از قرآن بوده است جعل نموده به پیغمبر (ص) و ائمه - علیهم السلام - نسبت می‌دادند؛ فرقه‌های (خطابیه) - چنانکه در پیش گفتیم - که اسامی تمام عبادات و محرمات را باسامی اشخاص تاویل نموده، ووطی محارم را هم جائز می‌دانستند همه این مقالاتشان مبتنی بر این بود که جمله (بابی الخطاب) را در ذیل آیه: (و یخفف عنکم العذاب) افزوده و احادیث چندی هم برای اثباتش جعل کرده بودند! اینچنین سایر فرق (غلات) کلماتیکه متضمن فضائل علی امیر المؤمنین و سایر ائمه - علیهم السلام - و دیگر مقالاتشان بوده، بعنوان قرآن تنظیم نموده احادیث نیز برای اثبات آنها جعل و منتشر کردند، که متأسفانه بعضی از محدثین ما نیز جمود بهمان احادیث ساختگی نموده و بدون اینکه در آنها قدری دقت و کنجکاوی کرده باشند در کتابهای خود نوشتند! ایکاش بهمین اندازه اکتفا نموده، دیگر همه آنها را در یک کتابی علیحده جمع آوری نمی‌کردند!

آری برای اثبات تحریف کتاب خدا، کتابی از خود بیادگار گذاردند، و از این راه کمک شایانی بدشمنان اسلام، مخصوصاً به کارکنان کنیسه نموده حربه بزرگی بدستانشان دادند! که در تعقیبش جمعی از بیخردان عصر ما هم کورکورانه همان حربه را در دست گرفته، ندانسته پیکر اسلام را جریحه دار می‌کنند!!

در بدو نظر بنظر می‌رسد که اینان در قرآن به آیه ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ بر خورد نکرده اند! ولی وقتیکه قدری دقیق می‌شویم، می‌بینیم علت این است که این طرفداران قرآن (!) اساساً قرآن را یک کتاب آسمانی عملی تشخیص نداده اند، جز آنکه برای کفاره گناهانشان طوطی وار آنرا قرائت کنند، و یا آن را رونق مجالس فاتحه و سلاح جن زده و وسیله گدائی قرار دهند، هیچ موقعیتی برایش قائل نبوده و نیستند! و اصلاً آنرا مانند منتر هندی خارج از حدود ادراک خود دانسته و فهمش را احاله بوجود مقدس حضرت ولی عصر عجل الله فرجه نموده اند، البته با چنین اوضاعی بایستی آنرا فدای هر خبر بی‌اصل و مجعولی بکنند!!

باری موضوع اثبات عدم تحریف کتاب بی اندازه مهم و در حقیقت از مسائل حیاتی جامعه اسلامی است، از آن مسائلی است که باید در اطرافش کتابهای چندی نوشت، و خطابه‌های زیادی خواند، و بالاخره هر طوری هست باید بعالم فهماند که دین اسلام از این بدنامی جداً منزّه و کتاب رسمی اسلام از این تهمت مبرا است.

ما خیلی متأسفیم که وضعیت این کتاب مختصر بما اجازه نمی‌دهد که این موضوع را رسماً مورد بحث قرار داده و مشروحاً در اطرافش چیزهائی بنویسیم، ولی برای این که بکلی شما را در این باره بی اطلاع نگذاریم، آراء و نظریات علمای بزرگ اسلام را - بطور اختصار - از نظر شما می‌گذاریم:

مرحوم صدوق در کتاب "اعتقادات" می‌گوید: «اعتقاد ما این است قرآنیکه خداوند برای پیغمبرش نازل کرده، همین است که فعلاً در دست ما هست، و بیشتر از این نبوده‌است، کسانی که بما نسبت می‌دهند که ما می‌گوئیم قرآن بیش از این بوده و چیزهائی از آن کم شده‌است، دروغ می‌گویند، ما هیچ وقت قائل باین مقاله نبوده و نیستیم»^(۱).

مرحوم شیخ طبرسی در کتاب "مجمع البیان" می‌گوید: "چند نفری از امامیه و جماعتی از طائفة (حشویه) نقل کرده اند که در قرآن تغییری رخ داده و چیزهائی از آن کم شده‌است؛ ولی مذهب اصحاب ما (امامیه) این است که در قرآن هیچگونه تغییری پیدا نشده‌است؛ نه چیزی بوی افزوده شده و نه کلمه‌ای از آن حذف گردیده‌است، چنانکه مرحوم علم الهدی سید مترضی در جواب (مسائل الطرابلسیات) در این باره چنانکه باید بیاناتی بس مفید نموده می‌گوید: علم ما بصحت نقل قرآن همان طور است که نسبت به شهرها و حوادث و وقایع بزرگ و کتابهای مشهور و دیوانهای شعرای عرب داریم، زیرا برای نقل و حفظ قرآن دواعی بیشماری در بین بوده و در این باره عنایت فوق العاده‌ای بخرج می‌دادند، بطوریکه دواعی بر نقل و حفظ چیزهای نامبرده هم باین حد نرسیده بود؛ زیرا معجزه نبوت و مأخذ علوم شرعیه و مدرک احکام دینی می‌باشد، و علمای اسلام در حفظ و حمایت آن بجائی رسیده بودند که حتی هر آنچه که از قرآن: از اعراب قرائت و حروف و آیاتش مورد اختلاف می‌شد می‌فهمیدند، با چنین عنایت فوق العاده و اهتمام مخصوصی که درباره آن بخرج می‌دادند، چگونه می‌شود که در آن اندک تغییری رخ داده و یا چیزی از آن کم شده باشد؟

و باز می‌گوید: علم بتفصیل قرآن و ابعاض آن، در صحت نقلش، مانند علم به جمله و مجموع آن است؛ آنانیکه نسبت به کتاب (سیبویه) و (مزنوی) عنایت دارند بطور بداهت می‌بینیم، همانطوریکه نسبت به جمله و مجموع آنها علم دارند، نسبت بتفصیل آنها نیز واقفند، بطوریکه اگر کسی یک فصلی از (نحو) بر کتاب سیبویه بیفزاید البته آن را از فصول

(۱) اعتقادات صدوق.

آن کتاب تمیز داده و می‌فهمند که بوی ملحق شده و از اصل کتاب نبوده‌است، با اینکه این کتابها نسبت بقرآن چندان مورد اهتمام نبوده‌است، و آنطوریکه مسلمین در نقل و ضبط قرآن عنایت داشتند، ادباء نسبت باین کتابها نداشته‌اند.

وباز می‌گوید: «قرآن در عهد حضرت ختمی مرتبت (ص) تمام جزواتش جمع آوری شده و صورت یک کتاب مؤلفی یعنی همینطوریکه، فعلاً در دست ماهست، درآمده بود زیرا تمام آنرا در آن موقع درس خوانده و حفظ می‌کردند، حتی جمعی از اصحاب که آنرا حفظ کرده بودند، از اینرو در بین سایرین یک مزیتی پیدا کرده بطوریکه مردم آنرا رسماً بهمین عنوان می‌شناختند، بعلاوه آنرا بر پیغمبر اکرم (ص) عرضه می‌داشتند و در پیشگاه مقدسش تلاوت می‌کردند، و جمعی مانند عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب چندین دفعه آنرا در حضور پیغمبر (ص) ختم کرده یعنی تماش را قرائت کرده بودند. اینها همه با اندک تأملی بما می‌فهماند، - همینطوریکه فعلاً در دست ما هست - یک مجموعه‌ای بود مرتب؛ بدون اینکه چیزی از آن کم شده و یا اینکه جزواتش پراکنده بوده باشد، طائفه‌ حشویه و چند نفری از امامیه که در این خصوص با ما مخالف هستند، چون مخالفتشان مستند به عقیده بعضی از خباریین است که اعتماد باخبر ضعیفه نموده و قائل بتحریف شده بودند، از اینرو به مخالفت آنان به هیچ وجه نباید اعتنا کرد»^(۱).

بطوریکه فقیه معظم مرحوم شیخ جواد بلاغی در کتاب "آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن" می‌نویسد: شیخ مفید علیه الرحمه در اواخر فصل الخطاب از کتاب مقالات؛ می‌گوید:

«جمعیت بی‌شماری از (امامیه) عقیده‌شان این است که از قرآن چیزی کم نشده‌است؛ نه از کلمه‌اش، و نه از آیه و سوره آن، آنچه که در مصحف علی امیر - المؤمنین (ع) حذف شده مطالبی بود که درباره تأویل و تفسیر معانی قرآن در آنجا نوشته شده بود، مربوط باصل قرآن نبوده‌است»^(۲).

شیخ بهائی قدس سره می‌گوید: «در زیاده و نقصان قرآن اختلاف شده، نظریه صحیح این است که قرآن عظیم از هرگونه تغییری محفوظ مانده‌است؛ بدلیل آیه (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا

(۱) مجمع البیان ج ۱ ص ۵.

(۲) آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن ج ۱ ص ۲۵-۲۶.

الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) اینکه بین مردم مشهور شده که اسم علی امیر المؤمنین (ع) در بعضی جاها حذف شده مانند آیه (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ) که جمله "في علي" از آخرش حذف گردیده است، حرفی است بی اصل و نزد علما معتبر نیست»^(۱).

مقدس بغدادی در "شرح وافیه" می گوید: «بطوریکه بین اصحاب ما معروف است و حتی حکایت شده که مورد اجماع علما هست، از قرآن چیزی کم نشده است»^(۲).

شیخ عبد العالی کرکی در این باره رساله مستقلی نوشته، و در آنجا پس از بیان کلمات صدوق، نسبت به احادیثیکه مشعرست از قرآن کلماتی کم شده اعتراض کرده می گوید: «هر حدیثیکه مفادش بر خلاف دلیل یعنی: کتاب خدا و سنت متواتره و اجماع باشد، در صورتیکه نشود آنرا تأویل نمود، طرحش واجب است، باید حتماً آنرا بر کنار انداخت»^(۳).

سید قاضی نور الله در "کتاب مصائب النواصب" می گوید: «آنانیکه به (شیعه امامیه) نسبت می دهند: که اینان معتقدند که در قرآن تغییراتی پیدا شده است، باید بدانید که جمهور امامیه هیچگاه چنین عقیده ای نداشته، و ندارند، مگر چند نفری که گفتارشان ابداً قابل توجه نیست»^(۴).

مرحوم شیخ جعفر کبیر در کتاب "کشف الغطا" می گوید: «شکی نیست که قرآن کریم در سایه حفظ و حمایت خداوند متعال از هر گونه تغییری محفوظ مانده است، چنانکه خود قرآن هم صریحاً بهمین معنی گواهی می دهد و علمای اسلام نیز در هر زمانی بدین موضوع اجماع کرده اند، خلاصه این مسأله در هر زمانی (اجماعی) بوده است»^(۵).

دانشمند معاصر فرید وجدی، در "دائرة المعارف" در تحت عنوان (سلامة القرآن من التحریف) می گوید: «پیغمبر اکرم (ص) چندین نفر را برای کتابت قرآن تعیین فرموده، خود

(۱) همان کتاب.

(۲) همان.

(۳) همان.

(۴) همان.

(۵) کشف الغطا ص ۲۹۹.

وجود مقدسش و چندین ده نفر نیز آنرا حفظ کرده بودند و همه اینان مقید بودند که در صلوات خود آنرا تلاوت نمایند؛ و در موارد مقتضیه طبق آیاتش قضاوت کنند، با وجود چنین عنایتی که نسبت بآن در بین بود، چگونه می‌توان تصور کرد که در آن تحریف رخ داده باشد؟ قرآن که مانند سایر کتابهای آسمانی در دست طائفه مخصوصی محتکر نبوده که چنین احتمالی درباره‌اش داده شود، بلکه بر خلاف آنها در بین تمام مسلمین منتشر و در دسترس همه بوده‌است، همه موظف بودند که آن را همواره تلاوت کرده و طبق مقرراتش قضاوت نمایند با این حال چگونه تصور می‌شود که در آن تحریفی پیدا شده و جمهور مسلمین نفهمیده باشند؟ با اینکه آنان عموماً آنرا رسماً سرمشق تمام شئون زندگانی و دستور رسمی خود قرار داده بودند، و در تمام قضایای دینی، دنیوی و اجتماعی همواره بآن مراجعه می‌کردند.

آیا می‌توان تصور کرد که در قرآن تحریف و تغییری پدید آمده و خبر آن بمان نرسیده باشد؟ با اینکه می‌دانید که اصحاب پیغمبر (ص) الفاظ حدیث و کوچکترین چیزهای مربوط بدین را در کمال دقت مورد عنایتشان قرار داده و همواره بدانها مفاخره می‌کردند آیا می‌شود که صحابه چنین امر جلیلی را برکنار گذارده و آنرا مورد اهتمام مخصوصی خود قرار نداده باشند؟

گذشته از اینها قرآن در عهد حضرت رسول (ص) و ابی بکر کاملاً جمع آوری شده بود و بسیاری از آنانی که آنرا در صحیفه هائی جمع و ضبط کرده بودند همواره آنرا در خانه‌هایشان تلاوت می‌کردند، و وقتیکه عثمان اخیراً شروع بجمع کردنش کرده بود تمام (کتابه) و (قراء) در قید حیات بودند، با این حال چگونه می‌شود که در آن تغییری راه پیدا کرده و تحریف شده باشد، و حال آنکه مسلمین درباره احادیث و در تحصیل حدیث راست و طرح حدیثی که سندش در نهایت قوت نبود، بطوری دقیق و مواظب بودند که مانند آن در هیچیک از امم دنیا دیده نشده‌است، در موقع حیات حضرت رسول (ص) که دروغهائی بر آن حضرت بسته و حدیثهائی بنام شریفش ساخته بودند، حضرت ناگزیر شد که در منبر رسماً ب مردم اعلام فرموده که: (مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ) ولی در دوره حیاتش هیچوقت (مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ اللَّهُ مُتَعَمِّدًا) نفرموده بود زیرا قرآن چون بر خلاف حدیث رسماً مضبوط و مدون

بود، این قسمت در او محال بود چنین احتمالی درباره‌اش نمی‌رفت»^(۱).

۴ - تخریب اسلام و ترویج مذاهب باطله

از جمله علل جعل حدیث این بود که جمعی از زنادقه که متظاهر باسلام بودند برای افساد مقررات اسلام و ترویج مذاهب خود یک رشته اوهام و خرافات را به صورت حدیث درآورده منتشر می‌کردند، از آن جمله: عبد الکریم بن ابی العوجا و بیان بن سمعان و محمد بن سعید شامی و غلات از شیعه مانند ابی الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصایغ بودند، ابن ابی العوجا را بمناسبت زندقه و جعل حدیث در زمان مهدی بن منصور، گردن زدند؛ ابن عدی می‌گوید موقعی که می‌خواستند او را بکشند، صریحاً اقرار کرده بود: که من چهار هزار حدیث جعل نموده و در آنها حلال را حرام و حرام را حلال کرده‌ام! بیان بن سمعان را نیز از لحاظ زندقه و جعل حدیث، خالد قسری او را کشته و جسدش را آتش زده بود.

عقیلی از حماد بن زید نقل می‌کند که زنادقه چهارده هزار حدیث بنام پیغمبر (ص) جعل کرده بودند! از عبد الله بن یزید المقری روایت شده که مردی از خوارج وقتیکه از بدعتش برگشته بود می‌گفت: ما هر وقتیکه بهر رأی و عقیده‌ای بر می‌خوردیم، برای آن حدیثی می‌ساختیم^(۲).

تاریخ التمدن الاسلامی از تاریخ ابن خلکان و تحذیر المسلمین نقل می‌کند: در بین جماعتی که حدیث جعل می‌کردند، چهار نفر در این باره خیلی شهرت داشتند: ابن ابی یحیی، در مدینه، واقدی در بغداد، مقاتل بن سلیمان در خراسان، و محمد بن سعید شامی در شام؛ و از آن جمله احمد جویباری و ابن عکاشه کرمانی، ابن تمیم فریانی بودند، سهل بن السری می‌گوید اینان ده هزار حدیث جعل و منتشر کرده بودند^(۳).

۵ - تقرّب به خلفاء و احراز موقعیت در جامعه

از جمله دواعی جعل حدیث این بود که جمعی از مردمان متملق برای تقرّب به خلفاء و

(۱) دائرة المعارف قرن بیستم ج ۷ ص ۶۶۷ - ۶۶۸.

(۲) البداية فی علم الداریة ص ۷۳ - ۷۴ و مقباس الهدایة ص ۵۳.

(۳) تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۶۷.

اشراف، متشبهت بذیل حدیث شده، احادیثی بر طبق میل آنان جعل می کردند مانند (غیاث بن ابراهیم) روزی وارد مجلس مهدی بن منصور شد دید یک دسته کبوتر از جاهای دور وارد شدند و از دیدن آنها بشگفت آمده فوراً این حدیث را جعل کرد؛ (قال رسول الله لا سبق إلا فی خف او حافر او نصل او جناح) مهدی امر کرد که ده هزار درهم بوی بدهند، ولی پس از آنکه غیاث از مجلس بیرون رفت، مهدی گفت در حدیث نبوی کلمه (او جناح) ندارد، این شخص برای تقرب بما دروغی بر پیغمبر (ص) بسته و این کلمه را جعل نموده است، چون از این پیش آمد متأثر شده بود امر کرده که تمام کبوترها را ذبح نمایند، چنانکه در دور عباسی نظر باینکه مردم از لحاظ تأسی بخلفا بعیش و طرب و لهو و لعب زیاد اشتغال داشتند، بطوریکه ابن خلدون می نویسد اخبار بسیاری در خصوص ملاذ و ملامی از لحاظ تقرب به خلفاء و اکابر جعل شده بود.

و همچنین گروهی از اشخاص تنبل و نالایق و در عین حال خودخواه و شهرت طلب نظر باینکه نقل حدیث در آن دوره ها نشانه فضل بود ازین رو برای کسب اهمیت و احراز موقعیت در جامعه هر یک احادیث چندی ساخته و بمحفوظات خود افزوده نقل می نمودند، خلاصه با مراجعه بکتب درایه و تاریخ به خوبی معلوم می شود که از بدو انتشار اسلام تا چندی پیش ازین احادیث بسیاری از لحاظ تقرب بخلفاء و اکابر و بر طبق مقتضیات هر عصری جعل شده و منتشر گردید.

۶- ارتزاق

از جمله موجبات جعل حدیث این بود که عده ای جعل حدیث را رسماً وسیله اعاشه و ارتزاق خود قرار داده بودند مانند ابی سعید مدائنی و غیره که رسماً بوسیله جعل حدیث اعاشه می کردند، و مانند آن قاضی و واعظی که احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجد رصافه با او تصادف کرده بودند: احمد بن حنبل و یحیی یک روز داخل مسجد رصافه شدند، دیدند یک نفر قاضی در آنجا نشسته می گوید: احمد بن حنبل و یحیی از عبد الرزاق از معمر از قتاده از انس بما خبر داده که پیغمبر فرمود هر کسی اگر بگوید (لا اله الا الله) خداوند در مقابل هر کلمه از آن یک مرغی می آفریند که منقارش از طلا و پرش از مرجان خواهد بود و ... احمد و یحیی چون این را شنیدند فوری در مقام انکار آن بر آمدند، قاضی گفت مگر: در دنیا جز شما احمد و یحیی وجود ندارند؟!

۷- ترغیب و ترهیب

از جمله دواعی جعل حدیث این بود که بعضی از کسانی که منسوب به زهد و تقوی و در عین حال بی‌علم بودند بعبارت واضح، گروهی از مقدسین منزّه از علم و ادراک بگمان اینکه مردم را متوجه بخدا و پیغمبر و قرآن و ائمه و بالاخره بمبادی اسلام بنمایند، یک رشته مطالبی را که بظاهر مشعر بر ترغیب بطاعت، و ترهیب از معصیت و متضمن فضائل سور قرآن و ائمه و دیگر رجال اسلام بود، بصورت حدیث درآورده، بقصد قربت منتشر می‌کردند از آن جمله طایفه کرامیه و بعضی از متصوفه بودند که در خصوص ترغیب و ترهیب جعل حدیث را رسماً جائز می‌دانستند، یحیی بن قطان می‌گوید: ((من کسی را ندیدم که پیش از اینانیکه منسوب به زهد و تقوی می‌باشند درباره حدیث دروغ بگویند)).

مرحوم شهید ثانی در کتاب (درایه) می‌گوید: ((در میان واضعین حدیث آنانیکه ضررشان از همه بیشتر بود کسانی بودند منسوب بزهد و تقوی و در عین حال جاهل، به گمان اینکه قلوب مردم را بوسیله ترغیب و ترهیب بطرف خدا جلب کرده و از اینراه خویشتن را نزدیک برحمت خداوند کرده باشند حدیث جعل می‌کردند، چون اینان ظاهر الصلاح و معروف بزهد و تقوی و در نتیجه مورد وثوق و محل اعتماد مردم بودند لذا تمام موضوعاتشان را بقبول تلقی می‌کردند، این معنی از احوال آنهمه احادیثی که اینان در قسمت وعظ و زهد جعل نموده‌اند، کاملاً ظاهر و هویدا است، و احادیثی نیز در خصوص فضائل ائمه ساختند و در آن احادیث یک سلسله افعال و احوال خارق العاده و کراماتی بائمه نسبت دادند که هیچیک برای پیغمبران اولو العزم هم نخواهد اتفاق افتاد بطوری که عقل هرکسی قاطع است که همه مجعول و ساختگی است اگر چه کرامات اولیاء فی نفسه ممکن است و همچنین احادیثی نیز راجع بفضائل و خواص سور قرآن جعل نمودند مانند روایت ابی عصمه نوح بن ابی مریم مروزی که درباره فضائل سوره های قرآن نقل کرده‌است، کسی باو گفته بود شما از چه طریقی این حدیث مربوط بفضائل سور قرآن را از عکرمه و از عباس نقل می‌کنید با اینکه اصحاب عکرمه این را روایت نمی‌کنند، در جواب گفته بود: چون دیدم مردم از قرآن اعراض نموده (بفقه) ابی حنیفه و (مغازی) محمد بن اسحق مشغول هستند لذا این احادیث را حسباً لِّلّه جعل نموده ام تا اینکه مردم متوجه بقرآن شوند. ابی عصمه معروف به (جامع) بود ابو حاتم بن حیان درباره او می‌گفت: (این شخص جامع همه چیز بود غیر از مطلب راست).

ابن حیان می گوید ابن مهدی می گفت: ((من به میسر بن عبد ربه گفتم شما این احادیثی که نقل می کنید، که هر کسی اگر فلان آیه یا سوره را قرائت نماید ثوابش چنین و نتیجه اش چنانست، از کجا تهیه کرده اید؟ او در جواب گفته بود که همه اینها را من جعل کردم برای اینکه مردم نسبت بقرآن رغبت پیدا کنند. این چنین است حدیثی که بنام (ابی بن کعب) درباره فضائل سوره های قرآن معروف است، از مؤمل بن اسمعیل روایت شده که می گوید همین حدیث را شیخی برای من نقل کرد، از او پرسیدم از کی این حدیث را شنیده اید؟ گفت از مردی در مداین که هنوز هم زنده است، رفتم در مداین به آن شخص گفتم شما از کی شنیده اید؟ گفت از شیخی در بصره، رفتم بصره از او پرسیدم، گفت از شیخی در ابادان، در ابادان آن شیخ را پیدا کرده مدرک حدیث را از او درخواست کردم، دستم را گرفت و مرا داخل خانه ای کرد که در آنجا جمعی از متصوفه که از آن جمله شیخی بود نشسته بودند، اشاره بآن شیخ کرده گفت از این شخص شنیده ام، گفتم جناب شیخ شما این حدیث را از کی شنیده اید؟ گفت از کسی شنیده ام، چون دیدم مردم از قرآن اعراض کرده اند لذا خود این حدیث را جعل نمودم تا اینکه مردم متوجه بقرآن شوند! آنانیکه این حدیث را در تفاسیرشان نقل کرده اند از قبیل واقدی، ثعلبی و زمخشری همه خطا کرده اند، مگر اینکه بگوئیم اینان بر مجعولیت این احادیث آگاه نبودند، با اینکه جماعتی از علماء کاملاً بر این قضیه آگاه بوده اند)).

بعد از چند سطر دیگر می گوید: طایفه کرامیه و بعضی از مبتدعه از متصوفه اساساً برای ترغیب و ترهیب جعل حدیث را جائز می دانستند. بعد از ذکر ادلشان می گوید: ((قرطبی در مفهوم از بعضی از اهل رای و قیاس حکایت می کند که آنها جایز می دانند که چیزهایی را که موافق با قیاس جلی باشد بصورت حدیث درآورده به پیغمبر نسبت بدهند)). در خاتمه می گوید: ((آنانیکه حدیث جعل می کنند گاهی جملاتش را پیش خود اختراع می کنند، و گاهی کلمات بعضی از مردمان گذشته و قدماء از حکماء و یا پاره ای از اسرائیلیات بصورت حدیث تنظیم کرده به ائمه نسبت می دهند، و گاهی هم احادیث ضعیف الاسناد را برای اینکه رواج پیدا کند بوسیله ترکیب اسناد صحیحه آنها را به صورت حدیث صحیح در می آورند)).^(۱)

(۱) البدایة فی علم الدرایة ۷۱-۷۵.



معرفات حدیث مجعول

گرچه با مراجعه بعلم رجال می‌توان حدیث مجعول را از غیر آن تمیز داد، ولی علمای علم "درایه" در این باره یک رشته معرفاتی تعیین کرده‌اند که در حقیقت هر یک ضابطه کلی می‌باشد، وبآسانی می‌توانیم حدیث مجعول را از غیر آن تشخیص بدهیم عمده آنها از این قرارند:

۱- رکاکت الفاظ ویا معانی یعنی هر حدیثی اگر متضمن الفاظ و یا معانی رکیکه باشد، معلوم می‌شود که آن مجعول است^(۱).

۲- مخالفت با عقل یعنی مفاد هر حدیثی چنانچه مخالف با عقل بوده بطوریکه قابل تأویل نباشد حتماً موضوع و ساختگی است^(۲).

۳- مخالفت با قرآن یعنی احادیثیکه مدلول آنها مخالف با قرآن است تحقیقاً مجعول است^(۳).

(۴) چنانکه روایات بسیاری که بعقیده مرحوم شیخ مرتضی انصاری، و جمعی از علمای بزرگ بحد تواتر رسیده‌است از حضرت ختمی مرتبت و ائمه اطهار وارد شده که باید احادیث را عرضه به (کتاب الله) نمود که اگر حدیثی مضمونش مخالف با قرآن باشد باید آن را طرح کرد، حتی قسمتی از این اخبار بما دستور می‌دهد اخباری که مفادش موافق با قرآن نیستند آنها را نیز باید طرح نمود، چه رسد بآنهائیکه مخالف با آن هستند.

اکنون مقتضی می‌دانم بعضی از آنها را که مرحوم شیخ در کتابش "رسائل" نقل فرموده از نظر بگذاریم:

(قال النبي ﷺ ما جائكم عني ما لا يوافق القرآن فلم أقله) یعنی پیغمبر می‌فرماید:

آنچه خبریکه از طرف من بشما می‌رسد، و مفادش موافق با قرآن نباشد من آنرا نگفته‌ام.

(۱) مقباس الهدایه ص ۵۲ و البدایه ص ۷۰.

(۲) مقباس الهدایه ص ۵۲.

(۳) همان.

(قال أبي جعفر و أبي عبد الله: لا يُصَدَّق علينا الا ما يوافق كتاب الله و سنة نبيه) یعنی حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام می‌گویند: نباید تصدیق بشود بر ما خبری، مگر آن که مضمونش موافق با کتاب خدا و سنت پیغمبر خدا باشد.

(قال عليه السلام لمحمد بن مسلم: ما جاءك من رواية - من برّ أو فاجر - يوافق كتاب الله فخذ به، وما جاءك من رواية - من برّ أو فاجر - يخالف كتاب الله فلا تأخذ به).

یعنی حضرت به محمد بن مسلم فرموده بود: هر آن روایتی که بتو می‌رسد چه از طرف آدم راستگو و چه از طرف شخص فاجر و دروغگو - در صورتیکه مضمونش موافق با کتاب خدا باشد، آنرا قبول کن، ولی اگر مخالف با قرآن باشد البته آنرا نباید قبول کنی (قوله عليه السلام ما جاءكم من حديث لا يصدق كتاب الله فهو باطل) یعنی حضرت می‌فرماید: هر حدیثی اگر کتاب خدا آنرا تصدیق نکند، باطل است.

(قال الصادق عليه السلام: كل شيء مردود الي كتاب الله و السنه، و كل حديث لا يوافق كتاب الله فهو زخرف). یعنی حضرت صادق علیه السلام می‌گوید: مرجع هر چیزی کتاب خدا و سنت است هر حدیثی که موافق با کتاب خدا نباشد مزخرف است:

[وصحيحة هشام بن حكم عن أبي عبد الله: لا تقبلوا علينا حديثاً إلا ما وافق الكتاب و السنة، أو تجدون معه شاهداً من احاديثنا المتقدمه فإن المغيرة بن سعيد دسّ في كتب اصحاب أبي احاديث لم يحدث بها أبي، فاتقوا الله و لا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا و سنّة نبينا]. یعنی حضرت باقر می‌فرماید: قبول نکنید بر ما حدیثی را مگر آنکه موافق با قرآن و سنت پیغمبر باشد، و یا اینکه از احادیث سابق ما شاهی برای آن یافته باشید، زیرا مغیره بن سعید دسیسه کرد در کتابهای اصحاب پدرم احادیث زیا یکه پدرم آنها را خبر نداده بود، پرهیزید خدا را و قبول نکنید بر ما چیزی که مخالف گفتار پروردگار ما و سنت پیغمبر ما باشد.

بالجمله اخباریکه در این خصوص وارد شده باندازه‌ای زیاد است که مرحوم شیخ انصاری با اینکه در رسائل می‌گوید: اخبار متواتره در شریعت اسلام تقریباً نادر است با این حال در

آنجا صریحاً دعوی تواتر این اخبار را می‌کند، چه اولاً در ضمن بیان ادله اشخاصیکه عمل بخبر واحد را جائز نمی‌دانند، می‌گوید: «اخبار یکه در خصوص لزوم طرح اخبار مخالف با کتاب و سنت وارد شده متواتر می‌باشد»^(۱) و بعد از چند سطر دیگر می‌گوید: «اخبار وارده در این باب از حیث معنی متواتر است»^(۲).

جمعی از علماء از لحاظ عموم این اخبار، اینها را در مسائل فرعیه نیز اجراء کرده‌اند، بطوریکه مخالفت بنحو عموم و خصوص را هم مشمول این اخبار دانسته و تخصیص عمومات قرآن بخبر واحد را تجویز نمی‌کنند، خلاصه عمل بخبر واحد غیر معلوم الصدور را در صورتیکه محفوف بقرنیه معتبره از کتاب و سنت معلومه نباشد بطور عموم جائز نمی‌دانند، ولی مرحوم شیخ بعد از اینکه فقط در این مسأله: (خبریکه بطور مباینیت کلیه مخالف با قرآن باشد فقط در مسائل فرعیه باید آنرا طرح کرد) با آنها موافقت می‌کند، می‌گوید: "اقرّب اینستکه این روایاترا باخبر وارده در اصول دین مانند مسائل (غلو) و جبر و تفویض و غیره حمل نمائیم، یعنی احادیث وارده در مسائل اعتقادیه چنانچه مخالف و یا غیر موافق با قرآن باشد باید لزوماً آنها را طرح نمود"^(۳).

حاصل آنچه که بطور یقین ازین روایات متواتره استفاده می‌شود چنانکه مرحوم شیخ هم استفاده فرموده اند، اینستکه احادیث راجعه بعموم مسائل اعتقادیه را باید عرضه به قرآن نمود که اگر هر یک از آنها مخالف یا غیر موافق با قرآن باشند باید آن را طرح کرد.

۴- مخالفت با سنت متواتره و اجماع قطعی، یعنی هر حدیثی اگر مدلولش مخالف با سنت متواتره یا معقد اجماع قطعی باشد بطوریکه جمعشان ممکن نباشد، مسلماً موضوع است^(۴).

۵- حدیثی، چنانچه خبر بدهد از امر بزرگی که دواعی بر نقل آن در مجامع زیاد بوده و در عین حال ناقلش یکنفر باشد حتماً آن حدیث مجعول است^(۵).

(۱) رسائل ص ۶۸ - ۶۹ - ۷۰.

(۲) همان.

(۳) رسائل ص ۶۸ - ۶۹ - ۷۰.

(۴) مقباس الهدایه ص ۵۲.

(۵) همان.

ع- هرگاه حدیثی برای امر کوچکی وعید شدید قائل بشود، از قبیل روایتی که می‌گوید اگر کسی ریشش را بتراشد مثل اینستکه با مادرش هفتاد مرتبه در خانه خدا زنا کرده باشد، ومانند اینها البته همچه حدیث مجعول خواهد بود^(۱).

۷- اگر حدیثی را دیدیم که امر کوچکی را منشأ ثواب زیادی قرار داده‌است، و بالاخره متضمن وعده بزرگی برای فعل حقیر می‌باشد، معلوم می‌شود که آن مجعولست^(۲) مانند بعضی از روایاتی که درباره سوگواری حضرت سید الشهداء وارد شده.



(۱) همان.

(۲) مقباس الهدایه ص ۵۲.

اقسام حدیث

علمای علم درایت حدیث را بطور کلی بر دو قسمت تقسیم کرده‌اند:
متواتر، آحاد

متواتر، خبر جماعتی را می‌گویند که عدۀ آنان باندازه‌ای باشد که تبانی‌شان بر دروغ گفتن عادتاً محال باشد، برای تحقق آن بطوریکه مفید علم باشد شرائط چندی لازم است، عمده شرطش اینستکه عدۀ روات آن در همه طبقات باید باندازه‌ای باشد که توافق آنان بر دروغ عادتاً محال بوده باشد، یعنی جمعیتی که انسان عادتاً احتمال ندهد که آنان تبانی بر کذب کرده اند بدون واسطه روایت کنند از چنین جمعیتی که آنها نیز روایت نمایند از همچه جمعیت دیگر، تا اینکه منتهی شود بچنین جمعیتی که همه آنان بدون واسطه آن حدیث را از پیغمبر و یا امام مثلاً شنیده باشند، بطوریکه اگر در بین یکی ازین جمعیتها از شخص واحد و یا از جمعیتیکه متصف باین وصف (استحاله تبانی بر کذب) نباشند روایت کنند، آنرا متواتر نمی‌گویند.

باید دانست که تحقق این معنی گرو بند عدد مخصوصی نیست، بلکه دائر مدار آن اندازه‌ایست که محصل این وصف بوده باشد، بسا می‌شود که در ده نفر مثلاً این وصف حاصل می‌شود، ولی در بعضی موارد صد نفر هم محصل این وصف نیست، حاصل اینکه تحقق تواتر در حدیث بسته باینستکه سرتاسر سلسله روات آن از جمعیت‌هایی تشکیل بشود که این وصف علی السویه در همه ظاهر و هویدا باشد، بطوریکه طبقه اول با آخر و طبقه وسط با طرفین در این قسمت کاملاً نظیر هم بوده باشند، اینستکه شهید ثانی می‌گوید "بسیاری از اخباریکه روات آنها در زمان ما بحد تواتر رسیده‌اند، چون در زمانهای پیش مخصوصاً در ابتداء باین حد نرسیده بودند لذا آنها متواتر نیستند، اشخاصیکه متفطن باین شرط نبودند: (رسیدن روات حدیث در جمیع ازمنه بحد تواتر)، همینکه دیدند که روات آنها در زمان آنان بحد تواتر رسیده اند، گمان کردند که واقعا متواتر می‌باشند"^(۱) و در دو صفحه بعد برای توضیح این معنی می‌گوید: از آن جمله روایت (انما الاعمال بالنیات) است که عدۀ روات وی در زمان ما

(۱) البدایه ص ۱۲.

بیش از حد تواتر است، زیرا جمیع علمای اسلام و روات حدیث که عده شان متجاوز از حد تواتر است در این زمان آنرا روایت می‌کنند، ولی چون عده رواتش در زمان اول بحد تواتر نرسیده بود لذا نباید آنرا در اعداد احادیث متواتره قرار داد. و نیز احادیث بسیاری که مدعی تواتر آنها شده‌اند ازین قبیل می‌باشند، یعنی چون دیدند روات آن احادیث در زمانشان یا پیشتر بحد تواتر رسیده‌اند، بدون اینکه جمیع ازمنه را تفحص نموده باشند مدعی تواتر آنها شدند، با اینکه در ابتداء فاقد شرط تواتر بودند، حتی خیلی از احادیثی که از اول مجعول و ساختگی بوده، بعد از مدتی رواتش بحد رسیده و بالاخره متواتر شده‌است، آری ممکن است ادعا نمائیم که حدیث (من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار) متواتر است زیرا جمعیت بسیاری از صحابه آنرا از پیغمبر اکرم نقل کرده‌اند^(۱).

حدیث متواتر نیز بر دو قسم است: لفظی و معنوی - حدیث متواتر لفظی آن است که الفاظ مخبرین در آنچه که خبر می‌دهند متحد باشد، یعنی تمام مخبرین در تمام طبقات آنرا بالفاظ و جملات مخصوصی خبر بدهند.

متواتر معنوی آن است که تنها معنی و مدلول حدیث متواتر باشد، یعنی مخبرین آنرا با الفاظ و جملات مختلف خبر بدهند، نهایت آنکه همه آنها بطور تضمن ویا التزام بآن معنی دلالت داشته باشند.

در هر حال احراز تواتر حدیث جز در موارد "ضروریات دین" فوق العاده دشوار و بلکه تقریباً محالست، زیرا با وجود آنهمه انقلاباتی که در اسلام پیش آمد نموده، مخصوصاً آن غوغائیکه در خصوص حدیث در بین بوده‌است، چگونه می‌توان احراز کرد که روات فلان حدیث مثلاً در جمیع طبقات یعنی از زمان معصوم تا زمان ما بحد تواتر بوده‌اند؟ از همین لحاظ است که شهید می‌گوید: تحقق تواتر در اصول شرایع مانند وجوب صلات یومیه و عدد رکعات آنها، وجوب زکات و حج است و تواتر آنها هم در حقیقت تواتر معنوی است نه لفظی، ولی در احادیث مخصوصیکه به الفاظ مخصوصی نقل شده باشد، تحقق تواتر در آنها خیلی کم است زیرا تمام طبقات روات آنها در نقل آنها با همان الفاظ مخصوص با یکدیگر اتفاق ندارند، اگر چه مدلول آنها در بعضی موارد متواتر است، مانند اخبار متضمن شجاعت علی

(۱) البدایه ص ۱۶.

عَلَيْهِ السَّلَام و سخاوت حاتم و غيره^(۱) و همچنين، حسين بن عبد الصمد الحارثي الهمداني، در كتاب درايۀ خود، پس از اينكه مي گويد: (خبر متواتر بطوري كميابست كه محدثين نمي توانند، ان را در ميان احاديث تشخيص بدهند) فقط امثله ذيل را بعنوان مثال آن بيان مي كند:

قرآن، ظهور پيغمبر اكرم؛ قبله، صلوات و اعداد ركعات آنها و حج و مقادير نصاب زكوة^(۲).

پس از اين مذكورات دانسته شد كه در بين مقررات اسلام جز ضروريات دين چيزيرا بطور يقين نمي توان گفت كه متواتر است، و در ميان احاديثي كه در دست هست حديثي كه متواتر بوده مخصوصاً متواتر لفظي باشد بي نهايت كميابست، فقط چند حديثي آنها در مسائل ضروري، بطوريكه گفتيم متواتر معنوي مي باشند.

متأسفانه اين مسأله هم مانند مسأله ضروري دين و ديگر مسائل ديني مورد اشتباه عجيبی واقع شده است! بيخردان چنانكه هر امر شايعي را اگر چه بي اصل و خرافي باشد، ضروري دين و منكرش را كافر مي دانند اين چنين هر چيزيرا كهديدند در چند كتابي (مخصوصاً كتاب چاپ شده) نوشته شده و يا اينكه چند نفری آنها نقل نموده اند بدون تأمل ان را در عداد احاديث متواتره قرار مي دهند!!!

آحاد - احاديثي را مي گویند كه رواش به حد تواتر نرسیده باشد، چه راوی آن يكنفر باشد يا بيشتري، نهايت آنكه اگر يكنفر باشد آن را (غريب) و اگر بيشتري از دو يا سه نفر باشد آن را (مستفيض) يا (مشهور) مي گویند.

اخبار واحاديث آحاد را از لحاظ احوال و اوصاف راوی به اقسامی چند تقسيم کرده اند:

۱- صحيح، حديثي را گویند كه بوسيله نقل شخص عادل و امامي متصل بمعصوم بوده باشد، و در صورت تعدد رواش بايد همه آنان متصف بهمين دو وصف بوده، يعني: رواش در تمام طبقات - با حفظ اتصال - از عادل و امامي تشكيل شده باشد بطوريكه اگر در بين يكي از آنان داراي اين دو وصف نباشد آن را صحيح نمي گویند.

خلاصه صحت حديث منوط به امامي بودن و عدالت تمام رواه آن است، واحراز اين

(۱) البدايه ص ۱۴.

(۲) درايه ص ۷۶.

قسمت فعلا برای ما - در صورتیکه عدالتشان مشهور و مستفیض نباشد - بسته به شهادت یک یا دو نفر عادل است، یعنی بسته باین است که یک، یا دو نفر از علمای رجال ما صریحا امامی بودن و عدالت روای را بما خبر بدهند^(۱) ولی این در صورتی است که در مقابل کسی او را بعنوان فاسق و یا بفساد عقیده مذهبی معرفی نکرده باشد، در این صورت باتفاق جمهور علما قول جارح مقدم است، اگر چه عده معدلین بیش از جارحین باشد^(۲) مثلا (معلی بن خنیس) با اینکه مرحوم شیخ و محقق بحرانی و مجلسی اول و ابن طاوس او را تعدیل و توثیق کرده‌اند، ولی چون علامه، نجاشی و ابن غضائری او را تضعیف کرده و از غلات می‌دانند، از این رو روایاتش را بعنوان روایت صحیح نخواهیم پذیرفت.

لیکن تقدیم قول جارح در موردی است که مستلزم تکذیب گفتار معدل نباشد، یعنی بتوانیم بین خبر معدل و جارح در آن مورد جمع بکنیم، مثل اینکه معدل بگوید فلانی عادل است، و جارح بگوید من دیدم که او شراب می‌خورد؛ در اینجا با وجود اینکه خبر جارح را مقدم می‌داریم خبر معدل را تکذیب نکرده ایم، زیرا عدالت که مقتضی عصمت نیست تا اینکه با صدور عمل محرم از او منافات داشته باشد؛ چه ممکن است شخص عادل یک وقت ملکه عدالتش را از دست داده و مرتکب گناه بشود^(۳).

اما در موردیکه تقدیم خبر جارح مستلزم تکذیب قول معدل باشد مثل اینکه جارح خبر قتل کسی را در وقت معینی بدهد، و معدل گواهی بدهد که آن شخص بعد از آن، زنده بوده‌است، در اینجا چون این دو خبر با یکدیگر تعارض دارند، بعضی از علما مانند شیخ می‌گویند هیچیک را بطور کلی نباید پذیرفت^(۴) ولی جمعی از قبیل شهید ثانی می‌گویند آنکه دارای مرجح است یعنی عده اش زیادتر و یا تقوی و زهدش بیشتر است، فقط همان را باید پذیرفت^(۵).

۲- حسن، عبارت از حدیثی است که سندش بوسیله شخص امامی، که او را مدح کرده و

(۱) البدایه فی علم الدرایه ص ۸۶ - ۸۷.

(۲) البدایه ص ۹۱.

(۳) البدایه ص ۹۱.

(۴) مقباس الهدایه ص ۶۴.

(۵) البدایه ص ۹۲.

بدون اینکه بر عدالت و یا ضعفش تصریح کرده باشند، متصل بمعصوم باشد، ولی این وصف باید در تمام مراتب روایتش محقق باشد، مگر در موردیکه باقی روایتش متصف باوصاف روایت حدیث صحیح باشند، یعنی حدیثیکه یک یا چند راوی آن امامی و ممدوح و بقیه عادل و امامی باشد، آنرا نیز حسن می‌گویند.

۳- موثق، حدیثی را گویند که بوسیله نقل اشخاصیکه اصحاب ما صریحاً آنان را توثیق کرده ولی امامی نباشند، متصل بمعصوم بوده باشد، در اینجا نیز یا باید تمام روایت آن متصف بوصف نامبرده باشند، و یا اینکه بعضی از آنان متصف باین وصف بوده و بقیه دارای اوصاف روایت صحیح باشند.

۴- ضعیف، حدیثی است که دارای شرائط هیچ یک از این سه قسم نباشد، یعنی در طریق او اشخاص فاسق، مجهول الحال و جاعل حدیث بوده باشد.

حدیث ضعیف را بالفاظ گوناگونی تعبیر و یا آن را باقسام چندی تقسیم کرده اند:

۱- موقوف، حدیثی است که از مصاحب معصوم روایت شود؛ احادیثکه بعنوان تفسیر آیات قرآن از اصحاب پیغمبر اکرم نقل شده، همه آنها را موقوف می‌گویند.

۲- مضموم، حدیثی است که اسم معصوم - آنجا که سند آن منتهی باو می‌شود - صریحاً ذکر نشده باشد، بلکه راوی آن، معصوم را بوسیله ضمیر غائب تعبیر بکند مثلاً بگوید: (سألته، سمعته و یا عنه علیه السلام).

۳- مرسل، حدیثی است که تمام روایتش و یا بعضی از آنان بکلی حذف شده، و یا بوسیله الفاظ مبهم مانند: (کلمه بعض و بعض اصحابنا) ذکر شده باشد؛ اگر یکی از روایتش حذف شده باشد آن را مقطوع و منقطع و چنانچه بیشتر حذف شده باشد آن را معضل نیز می‌گویند.

۴- مهمل، حدیثی است که بعضی از روایتش در کتابهای رجال بهیچ وجه نامبرده نشده باشد.

۵- مجهول، آن است که هر چند روایتش در کتب رجال مذکور باشد، ولی عقیده مذهبی و اوصاف همه و یا بعضی از آنان را معلوم نکرده باشند.

۶- موضوع، حدیثی است که اصلاً مجعول و ساختگی باشد، بقول شهید ثانی این قسم

از بدترین اقسام حدیث ضعیف است^(۱).

آنچه که درباره معرفی قسمتی از مزایای اسلام و تشریح و ضعیف حدیث در نظر گرفته بودم در اینجا به پایان می‌رسد، و در ضمن، پرده از روی خیلی از خرافات و افسانه‌هایی که از طرف ملت یهود و سایر ملل اجانب وارد اسلام شده، و مرور زمان آنها را بصورت مقررات اسلام درآورده بود، برداشته‌ام، مخصوصاً موضوع رجعت را تا اندازه‌ای روشن کرده، صاحبان فهم و درایت آنچه را بایست بفهمند فهمیده‌اند اینک برای اینکه این مسأله کاملاً برای برادران دینی ما واضح گردد تفصیلاً در این قسمت وارد شده، آنچه که در این باره گفته و یا نوشته‌اند مورد بحث خواهم قرار داد:



(۱) البدایه ص ۲۱ - ۷۰ و درایه ص ۷۷-۱۰۳ و مقباس ص ۳۳-۵۲.

رجعت بر خلاف اصل ثابت در عالم کون و سنت حتمیه خداوند است

پوشیده نیست، رجعت و برگشتن مردگان بسوی دنیا از جهت اینکه مستلزم حرکت قهقرائی، و بقول فلاسفه مستلزم خروج از فعلیت بقوه است، بر خلاف سنت الهی و خارج از جریان نظام عالم طبیعت است، و بالاخره امریست که عادتاً محالست چنانکه برگشتن انسان به مراحل اولیه خلقتش بر خلاف سنن حتمیه و نوامیس تغییر ناپذیر الهیه و عادتاً محال می‌باشد.

بعبارت دیگر از جمله سنن حتمیه و اصول مسلمة خداوند در این عالم کون: عالمیکه تمام اجزایش همیشه در ترقی و تکامل است و موجوداتش پیوسه متحرک بطرف کمال می‌باشد، اینست هر موجودی که از عالمی بعالم دیگر منتقل می‌شود دیگر بعالم اولی بازگشت نکند زیرا در این موقع تمام مزایای عالم اول را استیفاء نموده و آنچه را که آن وقت از خصوصیات این عالم بالقوه واحد بوده در این موقع همه بفعلیت رسیده است، بدیهی است با این حال برگشت او بعالم اول مستلزم خروج از فعلیت بقوه و بالبداهه محالست، مثلاً انسان وقتیکه پس از طی اطوار بدویة خلقتش منتقل بعالم انسانیت می‌شود، و تمام مزایای انسانیت در او فعلیت پیدا می‌کند، ابدأ نمی‌توان تصور کرد که بعالم منویت و حیوانیت و دیگر عوالم سابقه اش (رجعت) نماید، و همچنین وقتیکه ازین عالم رخت بر میندد و بعالم ارقی و وسیع روحانی قدم می‌گذارد، غیر ممکن است که دو باره دچار این گودال طبیعت بشود، چه در این موقع لا محاله تمام مزایای مراحل طبیعی اش را بطور کلی استیفاء نمود، و هرچه را که درخور استعدادش بوده از آنجا استفاده کرده، و هر تخمیکه به نسبت لیاقت خود می‌بایست در آنجا پیاشاند، پاشانده و بالاخره بهر نحویکه می‌خواست این مراحل را به پیماید پیموده، و حال بجائی رسیده است که آخرین مرحله مسافرت و جایگاه تمرکز ابدی اوست، منزلی است آنچه را که در آن منازل موقتی کشت کرده بود، در اینجا باید بچیند، و بهر نحویکه مراحل سفرش را طی نموده بود در اینجا باید آثارش از او بروز نماید، اینجا دیگر جای نقص و حرکت نیست، جائی نیست که بامید رسیدن بمقصودی بجوش و خروش افتاده و بسعی و عمل مشغول شود،

بلکه جایگاه کمال و فعلیت است، جائی است که هیچکس را بهیچ وجه حالت منتظره نیست، محلی است که تمام قوه‌ها بفعلیت رسیده و همه جنبشها مبدل بسکون شده‌است، در این منزل پرده از روی خفایای امور آدم خاکی و این اعجوبه روزگار برداشته می‌شود، و تمام مکنونات وی و آنچه که در اعماق قلبش پنهان بوده اکنون همه را بصور گوناگون مشاهده می‌کند، و بالاخره بمنزلی رسیده که جایگاه ابدی و موطن همیشگی اوست، بنابر این چگونه می‌شود که خداوند حکیم علی الاطلاق با این حال او را بمراحل اولیه اش بر گرداند؟ و موجودیکه بتمام معنی بفعلیت رسیده و بکمال لائق بحال خود نائل آمده او را بقوه و نقص تنزل بدهد؟

باری این اصل مسلم و سنت جاریه خداوند در باره انسان، گذشته از اینکه درخور ادراک هر مسلمان محققى هست، قرآن نیز در چند موضع بدان اشاره می‌کند، از آن جمله این آیه است ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۲-۱۶] یعنی آفریدیم ما انسانرا از خاک خالص، پس از مدتی قرار دادیم او را نطفه در رحم زنان (یعنی جوهر واصل انسان و مبدء پیدایشش اولا خاک و بعد نطفه‌است) سپس آن نطفه را بصورت علقه یعنی (قطعه خون منجمده شده) درآوردیم، و بعد آنرا بصورت مضغه (شبيه بقطعه گوشت جویده شده) آفریدیم، پس از آن آن مضغه را بصورت استخوان قرار دادیم، سپس اطراف آنرا با گوشت پوشانیدیم بعد از مدتی او را بصورتی مابین با صور اولیه یعنی: (صورت انسانی) ایجاد نمودیم، منزله و متعالی است خداوند در قدرت و علمش، آن خدائیکه احسن الخالقین است، پس از مدتی شما ای افراد بشر بعد از تمام خلقت هر آینه خواهید مرد، و پس از آن در روز قیامت زنده و محشور خواهید شد - بطوریکه ملاحظه می‌شود این آیه تمام تطورات خلقت انسان، و همه مراحل سیر ارتقائی او را بما خبر می‌دهد، و در حقیقت متضمن همان اصل و ناموسی است که ما وجدانا آنرا ادراک می‌کنیم.

چون دانستی که رجعت بر خلاف اصل و ناموس جاری در این عالم است، اکنون باید فهمید طرفداران رجعت روی چه اصلی ازین اصل طبیعی دست کشیده‌اند، و بوسیله چه

برهان و دلیل قطعی باین قضیه که بر خلاف سنت الهیه و جریان نظام عالمی است عقیده مند هستند؟ چه بدیهی است بدون دلیل قطعی هیچگاه نمی‌توان از زیر مقتضیات یک اصل ثابت و ناموس مسلم الهی بیرون رفت، بعبارت واضح، تایک برهان و دلیل علمی بما نگوید که مشیت خداوند در فلان مورد مثلاً از روی حکم و مصالحی بر خلاف سنت جاریه اش تعلق گرفته‌است ما هرگز نمی‌توانیم از آن اصول بردایم، مثلاً در قضیه تولد حضرت عیسی بدون پدر چون قرآن ناطق باین معنی است، با اینکه ظاهراً بر خلاف اصل و ناموس الهی است ما ناگزیریم باین معنی معتقد شویم.

و همچنین معجزات انبیاء گرام؛ با آنکه همه در ظاهر بر خلاف جریان طبیعی و بعبارت دیگر از امور غیر عادی هستند، نظر باینکه قسمتی از آنها از قرآن و دسته‌ای از اخبار متواتره استفاده می‌شوند، البته برماست که تعبداً همه آنها را قبول بکنیم، خلاصه در این موارد چون بر خلاف آن اصول و سنن ادله قطعیه مانند قرآن و خبر متواتر در دست داریم لذا از آن اصول دست بر می‌داریم، ولی در هر موردیکه دلیل قطعی نداشته باشیم البته باید بتمام معنی متشبت بهمان اصول و نوامیس جاریه بشویم، بنابر این ادله‌ای که طرفداران رجعت در این قسمت اقامه نموده اند، می‌باید در نهایت دقت آنها را مطالعه کرد که آیا طوری هست که بتوان از آن اصل ثابت و ناموس مسلم جاری در این عالم صرف نظر کرد یا نه؟ پس اکنون آنچه را که در این باره گفته و یا نوشته اند، باکمال بیطرفی مورد بحث خواهیم قرار داد، البته پیش از همه باید دانسته شود که چند دلیل در این باره ذکر کرده اند؟



رجعین جز يك دليل اقامه نکرده اند

ادله‌ای که مرحوم مجلسی علیه الرحمه و دیگران اقامه کرده اند گر چه بظاهر نمایش سه دلیل را می‌دهد: (کتاب و خبر و اجماع) ولی نظر باینکه آنان معمولاً در سایه روایت متمسک بآیات می‌شدند، و در اینجا هم چون بچند آیه ای، بوسیله روایاتی که بعنوان تفسیر آنها بآئمه نسبت داده شده، تمسک جستند، و اجماع منقول هم چون از شعبات خبر واحد و باصطلاح علمای اصول خبر واحد لبی است، لذا می‌توان گفت که اینان در این قسمت یکدلیل یعنی (خبر) بیش اقامه نکرده اند، ولی با این حال ما با آنان مماشات کرده، هر یک از آنها را بعنوان دلیل علیحده پذیرفته، در اطراف هر یک جداگانه خواهیم بحث کرد:

اما اخبار: اخباریکه مرحوم مجلسی درباره رجعت در جلد سیزدهم بحار نقل فرموده‌اند (۱۹۸) روایت است که عنقریب همه آنها از نظر شما می‌گذرد، پیش از همه باید دانسته شود که آیا این اخبار اخبار آحادست یا متواتر، بر فرض تواتر، آیا متواتر لفظی است یا معنوی، و در صورت اینکه آحاد باشند صحیح اند یا ضعیف، چه قسم از خبر هستند؟



اخبار رجعت نه متواتر لفظی هست و نه معنوی

بطوری که در چند صفحه بعد ملاحظه خواهید فرمود، در این موضوع خبری که لفظاً متواتر باشد در بین نیست، آنانی که ظاهراً رجعت را از معصوم نقل می‌کنند همه آن را با الفاظ و جملات گوناگون نقل کرده اند، فقط شبهه‌ای که هست - چنانکه در این موقع مکرر شنیده می‌شود- این است که این اخبار متواتر معنوی باشد، برای رفع این شبهه لازم می‌دانم دو باره شرایط تحقق خبر متواتر و موارد وقوع آن را یادآوری کنم:

متواتر معنوی عبارت از یک رشته خبر واحدی است که همه بطور تضمن با التزام بر یک موضوعی دلالت بکنند، ولی مجموع روایات مجموع آن اخبار آحاد باید در همه طبقات بعد تواتر رسیده یعنی از جمعیتی تشکیل شده باشد که تبانی آنان بر دروغگوئی عادتاً محال باشد، بطوری که اگر در هر یک از طبقات، شماره مجموع آنان باین حد نرسیده باشد آنرا متواتر نمی‌گویند.

و تحقق این قسم از تواتر چنانکه در چند صفحه پیش از مرحوم شهید ثانی عبد الصمد همدانی و مامقانی نقل کردیم بیشتر در اصول شرایع مانند وجوب نماز و زکوه و حج و دیگر مسائل ضروری دین است.

چون معنی خبر متواتر معنوی را دانستی، پس اگر کسی مدعی تواتر معنوی این اخبار بشود، باید بطور روشن ثابت بکند که تمام روایات این روایات که هر یک تقریباً با پنج تا ده واسطه منتهی بامام می‌گردد، در هر یک از این طبقات پنج‌گانه یا ده‌گانه مثلاً به حد تواتر رسیده بودند، یعنی از جمعیتی تشکیل شده و باندازه‌ای بودند که تبانشان بر دروغگوئی عادتاً محال بوده‌است.

مجموع روایات رجعت بطوری که گفتیم (۱۹۸) روایت است و تمام آنها چنانکه در چند صفحه بعد معلوم خواهد شد، - بغیر از شش روایت که باصطلاح (حسن) است - ضعیف هستند، از این قرار:

روایاتی که روایتش به (غلاة) منتهی می‌گردد: (۷۹)

روایاتی که روایتش را علمای رجال بمناسبت فساد عقیده تضعیف کرده اند: (۱۵)

روایاتی که روایتش بطور کلی حذف شده و در اصطلاح (مرسل) می‌باشد: (۴۶)

روایاتی که روایتش مجهول الحال هستند، یعنی عقیده مذهبیشان معلوم نیست: (۳۵)

روایاتی که روایتش گمانم هستند یعنی اسمشان اصلا در کتب رجال موجود نیست: (۱۷)

اینک از شما خواننده انصاف می‌طلبم آیا تواتر چنین اخباری که بیش از دو ثلث آن (مرسل) و (مهمل) و (مجهول) می‌باشد^(۱) و بقیه اش هم روایتش به غلاة منتهی می‌گردد، می‌توان در این موقع ثابت نمود؟ آیا هیچ عاقلی می‌تواند درباره یک عده اشخاصی که تقریباً هزار سال پیش از این می‌زیستند و اکثریتشان هم از مردمان گمنام تشکیل گردیده چنین قضاوتی بکند؟ انهم نسبت بموضوعی که از زمان خلافت علی امیر المؤمنین (ع) تا چندی پیش - چنانکه گفتیم - دواعی بیشماری برای تأیید و انتشارش در بین بوده‌است!

باری با این اخبار بدون شبهه تحقق تواتر امکان ندارد زیرا محتمل است آنکه در آن روایات مرسله شده و همچنین آنانی که در آن روایات مجهول و مهمل، مجهول الحال و گمنامند از (غلاة) بوده اند که موقعی برای اثبات و ترویج مذهبشان با یکدیگر تباری کرده این اخبار را اصلا جعل کرده باشند، زیرا رجعت چنانکه در پیش گفتیم از بدعت‌های (غلاة) و مقومات مذهب آنان است، و برای انتشار و تثبیت آن چه حدیث‌هایی ساخته و چه نسبت‌هایی بآئمه (ع) داده اند، و چیزی که این احتمال را کاملاً تأیید و تقویت می‌کند و بلکه آن را نزدیک بمرحله قطع و یقین می‌نماید، همان (۷۹) روایتی است که سلسله روایتش بکسانی که رسماً از (غلاة) و بلکه بعضی از رؤسای آنان می‌باشند منتهی می‌گردد، با چنین احتمال قوی آیا می‌توانیم حکم بکنیم که روات این اخبار در تمام طبقاتش از جمعیتی تشکیل شده و باندازه‌ای بودند که تباریشان بر کذب عادات محال بوده‌است؟

گذشته از این، در آن روایتی که مرسل است نیز احتمال می‌رود آنکه در همه آنها حذف شده، یک نفر بوده، و تمام سلسله روات آنها بهمان یک نفر منتهی شده باشد بنا بر این تمام

(۱) برای اینکه برای خوانندگان عادی سوء تفاهم نشود، لازم می‌دانم بدینوسیله در مقام توضیح برآیم: از آن هفتاد و دو روایتی که روایتش به غلاة منتهی می‌گردد نه تا بعضی از روایتش حذف شده و مرسل می‌باشد، و هیچ‌جا تا بعضی از روایتش به اشخاص مجهول الحال و نه تا باشخاص مهمل نیز منتهی می‌شود، این بود که نوشته شده بیش از دو ثلث روایات (رجعت) مرسل و مجهول مهمل می‌باشد.

آنها حکم یک روایت را پیدا می‌کند، و بقیه هم که روایش مذکور در متن روایت است و باصطلاح (مسند) می‌باشد، پس از حذف روات مشترک‌ه‌اش تقریباً منحل بدوازده روایت می‌شود، خلاصه بنا بر این تمام (۱۹۸) روایت تقریباً حکم سیزده روایت را پیدا می‌کند، آیا با سیزده روایتی که راوی قسمت عمده آنها به (غلاة) منتهی می‌گردد، می‌توان دعوی تواتر آنها را نموده؟

علاوه بر این، این روایات که می‌گویند پس از حضرت مهدی (ع) حسین بن علی (ع) مدت مدیدی و یا چهل هزار سال سلطنت می‌کند و پیغمبر اکرم (ع) و امیر المؤمنین و سایر ائمه (ع) نیز هر یک مدتی در رجعت سلطنت خواهند کرد، معارض است با آن روایات صحیح‌ه که می‌گوید: پس از رحلت حضرت قائم (ع) چهل روز دیگر قیامت برپا می‌شود و بعد از دولت از برای هیچ کس دولتی نیست، خیر و خوشی در زندگانی برای احدی نمی‌باشد؛ قسمت عمده این روایات را (ابن بابویه) در کتاب «اکمال الدین» و (میر محمد باقر داماد) در کتابش «شرعه التسمیه» و (میر لوحی) در کتابش «اربعین» و (حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی) در کتاب «اربعین» نقل کرده‌اند، و تمام آنها را صاحب «کشف الغمه» نیز - منتهی با حذف اسناد - در کتابش ذکر کرده‌است^(۱)، چنانکه مرحوم (شیخ مفید) هم در آخر کتاب «ارشاد» صریحاً می‌گوید: «بعد از دولت حضرت قائم (ع) برای هیچ کس دولتی نخواهد بود، بطوری که از روایات بسیاری استفاده می‌شود حضرت مهدی چهل روز پیش از انقراض عالم و قیام قیامت رحلت می‌کند، و در خلال آن چهل روز فتنه و هرج و مرج شدیدی بروز می‌کند، و نشانه‌های خروج مردگان و برپاشدن قیامت برای حساب و جزا، هویدا خواهد گشت».

خلاصه این اخبار چون با روایات صحیح‌ه‌ای که درباره حضرت قائم وارد شده معارض هستند، و از طرفی هم بمناسبت ضعف سند قابلیت ندارند که با آنها مقاومت کنند از اینرو همه آنها را می‌باید طرح کرد، با این حال چگونه می‌شود که بوسیله چنین اخباری تواتر محقق بشود؟

گذشته از همه این مذکورات، فرضاً هم اگر تمام این روایات (صحیح) و (مسند) بودند، باز نمی‌توانستیم تواترش را ثابت بکنیم، زیرا احراز تواتر - مخصوصاً نسبت بچنین موضوعات

(۱) اربعین میر لوحی - این کتاب چاپ نشده و نسخه خطی آن فعلاً در کتابخانه مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری موجود است.

مربوط به عقیده که دواعی زیادی برای انتشارش در بین بوده است - فوق العاده مشکل و بلکه تقریباً از محالات است؛ مرحوم شیخ مرتضی انصاری با آن همه اطلاعات کاملی که نسبت باحادیث داشتند، صریحاً در (رسائل) می گوید: اخبار متواتره در شریعت اسلام نادرست.

مرحوم شهید ثانی در کتابش «البدایه» چنانکه گفتیم می گوید: «تحقق تواتر بیشتر در اصول شرایع مانند وجوب نماز و اعداد رکعات آن و وجوب زکوه و حج است» ابو الصلاح می گوید: «اگر از کسی سؤال بکنی که یک مثالی برای تواتر به شما نشان بدهد، در جستجوی آن کاملاً خسته خواهد شد»^(۱).

با این وضعیت، چگونه می توان ثابت کرد که تمام روایات این اخبار که هر یک تقریباً باده واسطه ظاهراً منتهی بامام می گردد، در تمام این طبقات بحد تواتر بوده اند؟

پس از این مذکورات بخوبی دانسته شد که روایات وارده درباره رجعت نه متواتر لفظی هستند و نه متواتر معنوی بلکه همه از اخبار آحاد می باشند، چنانکه مرحوم سید مرتضی - بطوری که مرحوم مجلسی درج ۱۳ (بحار) ص ۲۳۵ می نویسند - می گوید: «اخبار وارده درباره رجعت از اخبار آحاد است، خبر واحد چون مفید علم نیست، موضوع رجعت را نمی توان بوسیله آن ثابت کرد، بلکه اعتماد ما در اثبات رجعت فقط اجماع است».

* * *

چون دانستی که اینها از اخبار آحاد می باشند، اکنون باید فهمید کدام قسم از خبر واحدند: صحیحند یا ضعیف، موثقند یا حسن؟

اینک برای اینکه باین سؤال مشروحاً جواب داده و ضمناً آنچه که علمای ملل و نحل درباره رجعت گفته اند - چنانکه در چند صفحه پیش نوشته ام - تأیید کرده باشم، در مقام ترجمه تمام این اخبار و ترجمه روایات آنها بر میایم، و ضمناً امیدوارم چیزهائی که نتوانستم در اینجا صریحاً بنویسم، خوانندگان محترم از مندرجات همین روایات استفاده خواهند فرمود.



(۱) البدایه، ص ۱۵.

ترجمة روایاتی که مرحوم مجلسی علیه الرحمه درباره رجعت در جلد ۱۳ بحار نقل فرموده اند:

۱- (ابی الخطاب) و (حمران بن اعین) خبر می‌دهند که «حضرت صادق (ع) فرموده: اول کسی که زمین برای او شکافته می‌شود و بدنیا بر می‌گردد حسین بن علی است، رجعت عمومی نیست، بر نمی‌گردد مگر کسی که ممحض در ایمان یا در شرک بوده باشد»
ترجمه راوی: بطوری که تمام علمای رجال می‌نویسند ابی الخطاب مؤسس و رئیس یکی از فرقه‌های مهم غلاة: (خطابیه) و جاعل حدیث و مورد لعن و مذمت شدید ائمه اطهار بود^(۱). بطوری که مرحوم مامقانی می‌نویسد شهید ثانی و صاحب مدارک روایات حمران بن اعین را بطور کلی تضعیف کرده اند^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)

۲- (حماد) و (بکیر بن اعین) می‌گویند: «حضرت ابو جعفر فرموده پیغمبر (ص) و علی (ع) رجعت می‌کنند»

ترجمه راوی: اینان را بیشتر علمای رجال از ثقات می‌دانند^(۳)

عنوان روایت: (حسن)

۳- فضیل می‌گوید: «ابی جعفر (ع) فرمود: نگوئید جبت و طاغوت، و نگوئید رجعت، اگر بشما گفتند که قائل بر رجعت بوده‌اید، در جواب بگوئید ما امروز قائل باین نیستیم».

ترجمه راوی: فضیل مجهول الحال است^(۴).

(۱) تنقیح المقال ج ۳ / ص ۱۸۹

(۲) تنقیح المقال ج ۱ / ص ۳۷۱

(۳) تنقیح المقال ج ۱ / ص ۳۶۵ - ۱۸۱

(۴) تنقیح المقال ج ۳ / ص ۱۳

عنوان روایت: (ضعیف)

۴- (حماد) و (زراره) می‌گویند: «از حضرت ابی عبد الله قضیه رجعت را پرسیدم فرمود هنوز موقعش نرسیده، خداوند می‌گوید ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾» [یونس: ۳۹]

ترجمه راوی: اینان را علمای رجال توثیق کرده‌اند.

عنوان روایت: (حسن)

۵- (محمد بن عیسی یقطینی) خبر می‌دهد که «حضرت ابی عبد الله در ضمن تفسیر آیه ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ النمل: [۸۳] فرمود هر مؤمنی که کشته می‌شود باید بدنیا برگردد تا اینکه بمیرد، و هر یک از آنان که می‌میرند باید رجعت کنند تا اینکه کشته شوند».

ترجمه راوی: مرحوم شیخ در کتاب «رجال» و «فهرست» و محقق در «معتبر» و علامه در «مختلف» و شهید ثانی در «روض الجنان» و فاضل مقداد در «تنقیح» و ابن طاووس و صاحب «مدارک» و ذخیره همه روایات محمد بن عیسی یقطینی را بطور کلی تضعیف کرده و بعضی هم او را از غلاة می‌دانند^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف)

۶- (حسن بن مختار) می‌گوید: «حضرت ابی جعفر از ابی بصیر پرسید آیا اهل عراق منکر رجعت هستند؟ عرض کرد: بله، فرمود مگر در قرآن بآیه ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ بر نخوردند؟».

ترجمه راوی: مرحوم شیخ و علامه و محقق در «معتبر» و شیخ بهائی در کتاب «مشرق الشمسین» روایات حسین بن مختار را بطور کلی ضعیف و خودش را نیز (واقفی) می‌دانند^(۲).

(۱) تنقیح المقال بترتیب ج ۳ ص ۱۶۷ و ج ۱ ص ۳۴۴

(۲) تنقیح المقال بترتیب ج ۳ ص ۱۶۷، و ج ۱ ص ۳۴۴.

عنوان روایت: (ضعیف)

۷- (جابر بن یزید) می‌گوید از ابی جعفر معنی آیه ﴿وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمُ...﴾

﴿[آل عمران: ۱۵۷] را پرسیدند، فرمود «مراد از (سبیل الله) کشته شدن در راه علی و اولاد او است، هر کسی که باین آیه ایمان بیاورد، برای او کشته شدن و مردنی هست، زیرا کسی که کشته می‌شود باید زنده شود تا اینکه بمیرد و کسی که بمیرد باید زنده شود تا اینکه کشته شود».

ترجمه راوی: نجاشی می‌گوید: بسیاری از (غلاة) و ضعفا که از آن جمله عمر بن شمر و مفضل بن صالح و منخل بن جمیل و یوسف بن یعقوب می‌باشد روایات زیادی از جابر بن یزید جعفری نقل کرده‌اند، و خود جابر هم شخصی بود (مختلط) و روایات مربوط به احکام حلال و حرام کمتر از او دیده شده‌است.

فاضل جزائری (جابر) را رسماً از ضعفا قرار می‌دهد یعنی او را از کسانی می‌داند که روایتش بطور کلی ضعیف و غیر قابل قبول است.

شهید ثانی در ذیل کلمات علامه در خلاصه راجع به جابر آنجا که می‌گوید: روایتی که ضعفا از جابر روایت می‌کنند باید در آنها توقف نمود - می‌گوید: «توقف در روایاتی که ضعفا از جابر روایت کرده‌اند، کاملاً بی‌مورد است، بلکه باید آنها را رسماً رد کرد، سزاوار بود مصنف یعنی علامه در روایاتی که خود جابر روایت کرده‌است توقف کنند، زیرا مردم در مدح و مذمت جابر اختلاف کرده‌اند، این در صورتی است که قول جارح را مقدم ندانیم» یعنی در صورتی که قول جارح مقدم باشد - چنانکه عقیده خود شهید ثانی و بسیاری از علما هم بطوری که مشروحاً نوشتم همین است - روایات خود جابر را نیز باید رد کرد.

ابن غضائری می‌گوید: گرچه جابر شخصاً ثقه و مرد خوبی است، ولی بسیاری از کسانی که از او روایت کرده‌اند از غلاة و ضعفا می‌باشند^(۱).

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۰۱-۲۰۴.

عنوان روایت: (ضعیف)^(۱).

در اینجا یادم آمد یک نکته‌ای را متذکر بشوم: بعضی از معاصرین ما، یکی از ادله‌ای که برای اثبات رجعت اقامه می‌کنند این است که می‌گویند: «چون علمای اهل سنت و جماعت روایات جابر را از لحاظ اینکه قائل بر رجعت بوده بطور کلی رد کرده‌اند، پس معلوم می‌شود که رجعت از مزایای تشیع و خصایص شیعه بوده است» ولی اینان اشتباه کرده‌اند، آنانی که جابر را مورد نکوهش قرار داده و روایاتش را رد کرده‌اند اساساً او را بعنوان شیعه دوازده امامی نمی‌شناختند. بلکه همه او را از لحاظ اینکه معتقد بر رجعت بود از غلاة یعنی (سبائیه)، پیرو عبد الله بن سبأ تشخیص داده بودند، برای احراز صدق مقال ممکن است به کتاب تنقیح المقال جلد اول، باب جابر مراجعه نمائید- پس از اینجا دانسته می‌شود که رجعت از عقاید و مزایای غلاة بوده است، نه شیعه دوازده امامی.

۸- عین مضمون روایت گذشته را، عیاشی نیز از (جابر) و (ابن مغیره) نقل می‌کند

ترجمه راوی: به صفحه (قبل) مراجعه کنید.

عنوان روایت: (ضعیف)

۹- (حسین بن عمر بن یزید) خبر می‌دهد که «ابی عبد الله (ع) می‌فرمود گویا حمران ابن اعین و میسر بن عبد العزیز را در بین صفا و مروه، می‌بینم که مردم را با شمشیرهای خود می‌زنند».

ترجمه راوی: حسین بن عمر بن یزید امامی ولی مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۰- (محمد بن سنان) روایت می‌کند «موقعی که ابی عبد الله (ع) این آیه را تلاوت می‌کرد: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ﴾ [آل عمران: ۸۱] می‌فرمود مراد از این آیه این است که خداوند با پیغمبران عهد بسته که در رجعت به پیغمبر ایمان آورده و به علی (ع) یاری

(۱) این روایت از جهت ارسالش هم ضعیف است، زیرا کسی که (ابن مغیره) این روایت را از او نقل می‌کند اسمش تعیین نشده و به جمله (عمن حدثه) تعبیر شده است.

(۲) تنقیح المقال ج ۱ ص ۳۳۹.

کنند، هر پیغمبری که خدا از زمان آدم تاکنون مبعوث کرده، همه را به دنیا بر می‌گرداند تا اینکه پیش روی علی (ع) قتال و جهاد بکنند».

ترجمه راوی: مرحوم شیخ و نجاشی و مفید و محقق در (معتبر) و علامه در (مختلف) و شهید ثانی و بسیاری از علمای رجال و فقهای بزرگ محمد بن سنان را رسماً از ضعفا و غلاة می‌داند و بطوری که فضل بن شاذان می‌نویسد، این شخص از دروغگوهای معروف نیز بوده است^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۱- عین مضمون روایت گذشته را (عیاشی) نیز (از فیض بن ابی شیبه) روایت کرده است.

ترجمه راوی: فیض بن ابی شیبه اسمش در کتب رجال مذکور نیست و باصطلاح مهمل و گمنام است.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۲- (محمد بن سنان) و (منخل بن جمیل) و (عمار بن مسروق) خبر داده اند که (ابی جعفر (ع) در تفسیر آیه ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿٢﴾﴾ فرموده مراد از (مدثر) محمد (ع) و مقصود از (قم فأنذر) قیام محمد است در رجعت برای انذار بشر، و در تفسیر این آیه ﴿إِنَّهَا

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۲۵.

(۲) این آیه یکی از فرمانهای رسالت و نبوت حضرت ختمی مرتبت است بلکه طبق عقیده جمعی از مفسرین اولین آیه و در حقیقت اولین فرمانی است که پیغمبر (ص) را بانذار و راهنمایی بشر امر می‌کند، ولی اگر کسی جمود باین روایت نموده بگوید این آیه منزل بر موقع رجعت است؛ ناچار باید ملتزم بشود که آنهمه زحمات پیغمبر در انذار و هدایت بشر همه لغو و بیهوده بوده است!! زیرا بنا برین حضرت در بدو رسالتش اصلاً مأمور باین امر نبوده است، و بدون شبهه اینان هر امری پیش از موقعش امری عبث و بیهوده خواهد بود گذشته از این، آیا هیچ عاقلی می‌تواند تصور بکند که خداوند پیغمبری را برای انذار و راهنمایی بشر مبعوث و مأمور نماید و در عین حال باو بگوید: مقصودم این است بعد از اینکه پس از چند سال رحلت کردی و هزاران سال بعد از آن زنده شدی، آن وقت باید در مقام امتثال این امر برآئی؟ آیا یک همچو عمل ابلهانه‌ای را به خداوند حکیم نسبت دادن جز سفاهت محملی دارد؟

لِإِخْدَى الْكُبْرِ. نَذِيرًا... ﴿[المدثر: ۳۵-۳۶]﴾^(۱) فرمود مقصود این است که محمد در رجعت منذر بشر است، و نیز در تفسیر آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ...﴾ [سبأ: ۲۸] فرمود مقصود از این آیه این است که پیغمبر در رجعت مبعوث بر تمام افراد بشر است^(۲).

ترجمه راوی: محمد بن سنان از (غلاة) است - منخل بن جمیل نیز به عقیده تمام علمای رجال از (غلاة) است^(۳). عمار بن مسروق اسمش در کتب رجال ذکر نشده است.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۳- روات روایت گذشته از ابی جعفر (ع) نقل می کنند که «علی امیر المؤمنین (ع) می فرمود (مدثر) در موقع رجعت تحقق پیدا می کند، راوی می پرسید آیا پیش از قیامت حیات و موتی است؟ می فرماید بله».

ترجمه راوی: بصفحه قبل رجوع شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۴- (موسی بن سعدان) و (عبد الله بن قاسم حضرمی) خبر می دهند که «حضرت صادق فرمود: شیطان از خدا درخواست کرده بود که تا روز قیامت او را مهلت بدهد، خدا تقاضایش را اجابت نکرده فرمود تو را تا روز وقت معلوم خواهم مهلت داد، چون آن روز دژرسد شیطان با تمام پیروانش: آنانی که از زمان آدم تا آنروز آفریده شده اند - ظهور می کند، و علی (ع) رجعت می کند، و این آخرین رجعتهای آن حضرت است، هر امامی که در هر قرنی بوده با تمام مردمان نیکوکار و بدکار همان قرن با او رجعت خواهند کرد، در آن روز علی (ع)

(۱) بمقتضای سیاق آیات پیش از این آیه، و باتفاق تمام مفسرین مرجع ضمیر در جمله [آنها] یا کلمه (سقر) است که قبلاً از آن گفتگو می کرده، و یا آیات قرآن، یعنی: جهنم یکی از چیزهای بزرگی است که منذر و مخوف بشر است، یا اینکه آیات قرآن از جمله امور بزرگی است که منذر بشر است، ولی در این روایت که مرجعش محمد قرار داده شده، معلوم میشود جاعل این روایت منخل بن جمیل یا اصلاً با ادبیات آشنائی نداشته که محمد را مرجع ضمیر مئونت قرار می دهد، و یا اینکه ایشان هم مانند سید علی محمد باب الفاظ و جملات را بطور کلی از مقررات و قیود ادبی آزاد گذارده بودند.

(۲) از ظاهر این عبارت استفاده می شود که آقایان رجعیین محمد (ص) را مبعوث بر کافه بشر نمی دانند، ولی با لحاظ صدر روایت معلوم می شود که اینان محمد (ص) را که ۲۳ سال به پیغمبری و هدایت بشر مشغول بود، اساساً او را بعنوان پیغمبری شناخته اند، منتظرند که در رجعت زنده شده تازه برسالت و پیغمبری مشغول شود!

(۳) تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۴۷.

با اصحابش ظهور کرده و شیطان با پیروانش در کنار فرات، نزدیک کوفه در محلی که آن را (روحا) گویند با آنان روبرو شده و چنان جنگی با یکدیگر بکنند که از بدو خلقت عالم تا آن روز نظیر آن واقع نشده بود، گویا می‌بینم که اصحاب علی صد قدم عقب نشینی کرده و پای بعضی از آنان در میان آب فرات داخل می‌شود، در این موقع خداوند با جمعی از ملائکه که در میان ابری نشسته اند از آسمان پائین می‌آیند! و پیغمبر در حالی که حربه‌ای از نور در دستش باشد در پیش آن ابر بیاید، شیطان چون او را ببیند به عقب بر گردد، اصحابش با او می‌گویند، اکنون که ظفر یافتی کجا می‌روی؟ و در جواب می‌گوید آنچه که من می‌بینم شما نمی‌بینید، من از خداوند می‌ترسم، پیغمبر نزدیک شیطان شده با یک ضربت او و اصحابش را هلاک می‌کند، سپس همه مردم به پرستش خدا مشغول شوند، شرک و کفر بکلی بر طرف گردد، و علی (ع) چهل و چهار هزار سال سلطنت می‌کند، تا اینکه از پشت مردی از شیعیانش هزار فرزند که همه پسر باشند بعمل آید».

ترجمه راوی: بطوری که علامه، در خلاصه و نجاشی و ابن غضائری می‌نویسند موسی بن سعدان از (غلاة) بوده است^(۱). عبد الله بن قاسم حضرمی طبق شهادت نجاشی، ابن غضائری و علامه در خلاصه و ابن داود مردی بسیار دروغگو و جعال حدیث بود، بعضی از اینان او را از (غلاة) و بعضی دیگر او را (واقفی) می‌دانند که از غلاة زیاد روایت می‌کرده است، در هر حال روایاتش را بطور کلی رد کرده‌اند^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۵- (موسی بن سعدان)، (عبد الله بن قاسم)، (حسین بن احمد المنقری) و (یونس الظبیان) از ابی عبد الله (ع) روایت می‌کنند: «کسی که پیش از روز قیامت متصدی حساب خلائق است حسین بن علی است، روز قیامت روزی است که فقط مردم را بطرف بهشت و یا دوزخ می‌فرستند»^(۳).

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۵۶.

(۲) تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۰۳.

(۳) این روایت علاوه بر اینکه از جهت ضعف سند ضعیف است چون مضمونش بر خلاف قرآن است از اینرو نیز ضعیف و غیر قابل قبول است، زیرا طبق نصوص قرآن روز حساب خلائق فقط قیامت است، این است که قرآن در چند موضع آنرا بعنوان (یوم الحساب تعبیر می‌کند).

ترجمه راوی: علامه در خلاصه و مجلسی در وجیزه، و نجاشی و ابن داود و ... روایات حسین ابن احمد المنقری را بطور کلی ضعیف و غیر قابل قبول می‌دانند^(۱).

یونس الظبیان بطوری که نجاشی، ابن داود و ابن غضائری و فاضل جزائری می‌گویند، مردی بسیار دروغگو و جعال حدیث و از (غلاة) بوده‌است، طبق روایت که (کشی) نقل می‌کند حضرت رضا (ع) هزاران دفعه این شخص را بمناسبت غلوش لعنت کرده بود^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۶- از (داود بن راشد) نقل شده که «ابی جعفر فرموده اول کسی که رجعت می‌کند، حسین بن علی است، آن قدر سلطنت می‌کند که از پیری ابروانش بر روی دیده‌اش آویخته شود»

ترجمه راوی: داود بن راشد امامی و مجهول الحال است^(۳).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۷- همین مضمون را جمعی دیگر که منتهی به (داود) می‌شود نیز نقل کرده‌اند.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۸- (احمد بن محمد السیاری) از حضرت صادق (ع) نقل می‌کند که در تفسیر این آیه ﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴾ [الذاریات ۱۳]:^(۴) فرمود «مردم در رجعت برای اینکه هر کسی به حقیقتش برگردد ذوب کرده می‌شوند همانطوریکه طلا را ذوب می‌کنند».

ترجمه راوی: احمد بن محمد السیاری بطوری که نجاشی و ابن غضائری و علامه در خلاصه و مجلسی در وجیزه و ابن داود و ... می‌نویسد از (غلاة) و قائل به تناسخ هم

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۳۱۹.

(۲) تنقیح المقال ج ۳ ص ۳۳۷-۳۳۸.

(۳) تنقیح المقال ج ۱ ص ۴۰۸.

(۴) این آیه جواب این آیه است: ﴿يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ﴾ [الذاریات: ۱۲] یعنی مکذبین و کفار بطور استهزاء از پیغمبر سؤال می‌کردند روز جزا در چه وقتی خواهد بود، خدا در جواب می‌گوید: روزی است که کفار در آتش جهنم سوخته و گداخته می‌شوند

بوده است^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف) (۲)

۱۹- (محمد بن عیسی یقطینی) و (قاسم) از ابی ابراهیم (ع) روایت کردند که فرمود تمام نفوس گذشته برای اینکه از دشمنانشان انتقام بکشند با آنان رجعت می‌کنند، و بعد از آنان سی ماه زندگانی کرده سپس همه در یک شب می‌میرند.

ترجمهٔ راوی: محمد بن عیسی یقطینی از (غلاة) بوده است به صفحه (۱۳۶) مراجعه شود - و (قاسم) مجهول الحال است.

عنوان روایت: (ضعیف)

۲۰- بطوری که (محمد بن عیسی یقطینی) و جمعی نقل کرده اند، (محمد بن عبد الله بن حسین) می‌گوید «پدرم از حضرت صادق پرسید: دربارهٔ رجعت چه می‌گوئی؟ فرمود آنچه را که خدا در قرآن فرموده: ﴿.. تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ﴾ [النازعات: ۱۲] و تفسیر این آیه بیست و پنج شب پیش از نزولش به پیغمبر رسیده بود و...!»

ترجمهٔ راوی: محمد بن عبد الله بن حسین: امامی و مجهول الحال است^(۳).

عنوان روایت: (ضعیف)

۲۱- بطوری که (ابن ابی عثمان) و (محمد بن سلیمان دیلمی) نقل کرده اند (سلیمان دیلمی) می‌گوید: «از حضرت صادق تفسیر این آیه را پرسیدم: ﴿... إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا﴾ [المائدة: ۲۰] فرمود مقصود از (انبیاء) پیغمبر (ص) و ابراهیم و اسمعیل و... و مراد از (ملوک) ائمه می‌باشند، عرض کردم پادشاهی کجا را بشما داده اند؟ فرمود پادشاهی بهشت و رجعت را»

ترجمهٔ راوی: ابن ابی عثمان مورد لعن اغلب علمای رجال و از (غلاة) یعنی از پیروان

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۸۷.

(۲) این روایت از جهت ارسالش نیز ضعیف است، زیرا بعضی از روایتش حذف شده است.

(۳) نتایج التنقیح ص ۱۳۹.

مذهب (علیائیه) بوده است^(۱) بطوری که مرحوم شیخ در رجالش و ابن غضائری و نجاشی و... می نویسند. محمد بن سلیمان الدیلمی نیز از (غلاة) بوده است و روایاتش را بطور کلی تضعیف کرده اند^(۲). سلیمان دیلمی هم طبق شهادت کشی و ابن غضائری و نجاشی و علامه در قسم ثانی از خلاصه از (غلاة) و مردی بود بسیار دروغگو^(۳).

عنوان روایت: (ضعیف)^(۴)

۲۲- (معلی بن خنیس) می گوید: «حضرت صادق فرمود اول کس که رجعت می کند حسین بن علی است، سپس فرمود مراد از این آیه: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ...﴾ [القصص: ۸۵]»

ترجمه راوی: بطوری که ابن غضائری می نویسد: معلی بن خنیس از (غلاة) یعنی از پیروان مذهب (مغیره) و مورد اعتماد سایر فرق غلاة بوده، و از همین جهت داود بن علی او را بقتل رسانده بود، نجاشی و علامه نیز روایاتش را ضعیف می داند^(۵).

عنوان روایت: (ضعیف)

۲۳- (محمد بن خالد البرقی) و (محمد بن حسن بن عبد الله الاطرش) از حضرت باقر روایت کرده اند که علی امیر المؤمنین (ع) فرمود: «ما پیش از خلقت مخلوقات در زیر سقفی از نور سبز بودیم که نه آفتاب بود و نه ماه، نه روز بود و نه شب، و چون پیغمبرانرا آفرید از آنان عهد گرفت که بما ایمان بیاروند و ما را یاری کنند؛ تا اینکه می گوید - هنوز هیچ پیغمبری بما نصرت نکرد، ولی در رجعت ما را یاری خواهند کرد- تا اینکه می گوید- تعجب می کنم از مردهائی که خدا آنان را زنده گرداند و گروه گروه از قبر بیرون آیند و لیبیک گویان

(۱) رجال کبیر ص ۱۰۲.

(۲) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۲۲.

(۳) تنقیح المقال ج ۲ ص ۶۰.

(۴) این روایت از جهت ارسالش نیز ضعیف است.

(۵) تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۳۰.

صدا بلند کنند- تا اینکه گوید منم صاحب رجعت‌ها و بهشت و دوزخ و بازگشت خلایق بسوی من است و حساب آنان نیز با من خواهد بود. منم آن که ابر و باد رعد و برق و نور و ظلمت و کوهها و دریاها و ستاره‌ها و آفتاب و ماه همه مسخرم هستند و...»

ترجمهٔ راوی: بطوری که نجاشی می‌نویسد محمد بن خالد البرقی مردی ادیب ولی ضعیف الحدیث بود، ابن غضائری می‌گوید ایشان از ضعف زیاد روایت می‌کرد و بروایات مرسله هم خیلی اعتماد می‌نمود- ابن داود نیز ایرا در عداد ضعف قرار داده‌است^(۱) محمد بن حسین بن عبد الله الاطرش اسمش در کتب رجال ذکر نشده و باصطلاح مهمل است

عنوان روایت: (ضعیف)

۲۴- (محمد بن مسعود العیاشی) از (صالح بن میثم) روایت کرده که از حضرت باقر (ع) تفسیر این آیه را پرسیدم ﴿...وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ [آل عمران: ۸۳] فرمود ظهور و تحقق این آیه و قتی است که علی (ع) می‌گوید من نسبت بسایر مردم سزاوارترم بمضمون این آیه: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۳۸].

ترجمهٔ راوی: محمد بن مسعود عیاشی گرچه مورد توثیق علمای رجال می‌باشد - مگر مرحوم شیخ محمد نجل شهید ثانی که در وثاقتش خدشته کرده‌است-؛ ولی چون غالباً از ضعف روایت می‌کرد از اینرو روایاتش چندان مورد اعتماد نیست، در هر حال این روایت از لحاظ ارسال ضعیف است، زیرا عیاشی بطوری که مرحوم شیخ در رجالش می‌نویسد از کسانی است که از ائمه (ع) روایت نکرده، ظاهرش این است که زمان ائمه را درک نکرده باشد؛ بنا بر این نمی‌تواند بدون واسطه از صالح بن میثم که از اصحاب حضرت باقر بوده نقل روایت کند، زیرا صالح بر فرض اینکه پس از وفات حضرت باقر که در سال (۱۱۴) بوده صد و بیست سال هم عمر کرده باشد، باز نمی‌توان تصور کرد که عیاشی بتواند او را ملاقات نماید، زیرا وفات حضرت عسکری در سال (۲۶۰) و موقع غیبت کبری در سال (۳۲۸) بوده‌است.

عنوان روایت: (ضعیف)

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۱۳.

۲۵- (عامر بن معقل) از ابی حمزه نقل می‌کند که «حضرت ابی جعفر به او فرموده بود از جلالت علی (ع) همین بس که اهل رجعت را می‌کشد و اهل بهشت را تزویج می‌کند».

ترجمهٔ راوی: عامر بن معقل مهمل و گمنام است.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

۲۶- صاحب کتاب «منتخب البصائر» عین همین مضمون را نیز از عامر بن معقل نقل می‌کند.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

۲۷- در تفسیر (علی بن ابراهیم) از حضرت صادق روایت شده که تمام پیغمبران رجعت می‌کنند برای اینکه به علی (ع) یاری کنند، همین است معنی آیه ﴿... لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ...﴾ [آل عمران: ۸۱].

عنوان روایت: (حسن)

۲۸- (سلیمان بن داود المنقری) از شهر بن حوشب نقل می‌کند که «حجاج باو گفته بود تفسیر این آیه مرا عاجز کرده و معنی آنرا نمی‌فهمم: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ...﴾ [النساء: ۱۵۹]. بخدا قسم امر می‌کنم تمام افراد یهودی و نصرانی را گردن بزنند (شهر) گفت: مراد از این آیه این نیست که فهمیده‌اید؛ مقصود این است که عیسی پیش از قیامت از آسمان بدنیا نزول می‌کند و تمام افراد یهود و غیره باو ایمان می‌آورند و در بهشت سر حضرت مهدی (ع) نماز می‌گذارند، حجاج گفت تو این را از کجا فهمیدی شهر گفت از حضرت باقر (ع) شنیده‌ام».

ترجمهٔ راوی: ابن غضائری می‌گوید سلیمان بن داود المنقری جدا ضعیف است و در مسائل مهمه زیاد حدیث جعل می‌کرد. علامه در قسم ثانی از خلاصه و مجلسی او را در عداد ضعفا قرار داده اند^(۱). شهر بن حوشب امامی ولی مجهول الحال است^(۲).

(۱) تنقیح المقال ج ۲ ص ۵۹.

(۲) تنقیح المقال ج ۲ ص ۸۹.

عنوان روایت: (ضعیف)

۲۹- علی بن ابراهیم در تفسیرش در ذیل این آیه ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَلَا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...﴾ [یونس: ۳۹]^(۱) می گوید: روایت شده که این آیه درباره رجعت نازل شده است.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۲)

۳۰- (علی بن ابراهیم) در ذیل آیه ﴿وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ...﴾ [یونس: ۵۴]^(۳) می گوید: «مرویست که این آیه اصلاً اینطور بوده است: ﴿وَلَوْ أَنَّ

(۱) آیه قبلش این است: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [یونس: ۳۸] این آیه یکی از آیات تحدی است، خلاصه مفادش این است: آنانی که قرآن را تکذیب کرده و می گویند منزل از جانب خدا نیست، باینان بگو اگر راست می گوئید یک سوره مانند این بیاورید، و غیر از خدا هر که را که می توانید دعوت کنید و از آنان استعانت بجوئید که در این باره بشما کمک کنند: پس از اتمام تحدی در مقام شرح حال مخالفین و علت اینکه آنان قرآن را تکذیب می کردند بر آمده می گوید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ...﴾ [یونس: ۳۹] یعنی اینان چیزی را تکذیب می کنند که محیط بعلم وی نیستند، یعنی کفار چون در قرآن تفکر و تدبر نمی کنند، مقاصد و مرام آنها نفهمیده اند لذا کورکورانه آنها تکذیب می کنند؛ بعد می گوید ﴿... وَلَا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ...﴾ [یونس: ۳۹] ای: و لم یأتهم بعد حقیقه ما وعد فی القرآن مما یتول إلیه أمرهم من العقوبة؛ یعنی آن عقوبتی که خداوند در قرآن بآنان وعده داده از خسران در دنیا و آخرت، هنوز متوجه آنان نشده موقعی که دچار آن عقوبت شدند؛ آن وقت تصدیق خواهند کرد که قرآن وحی آسمانی و منزل از جانب خداوندست - و یا اینکه مراد این است که هنوز نیامد آنان را تأویل و تفسیر قرآن، یعنی چون در قرآن مطالبی است که فهمیدن آنها بسته بمراجعه مبین قرآن یعنی پیغمبر اکرم است، و از طرفی چون کفار در اثر نخوت و خودپرستی مراجعه به محمد (ص) نمی کنند تا اینکه آنها را در یابند، لهذا از روی نادانی آنها تکذیب می کنند، در هر حال این آیه از آیات تحدی است؛ ابدأ نظری برجعت ندارد، عجب است از مرحوم علی بن ابراهیم قمی که بگفته علمای رجال شیعه مرد دانشمند و جلیل القدری بوده است، اینگونه تأویلات را که مخصوص بملاحده و باطنیه است در تفسیرش نوشته اند! مگر اینکه بگوئیم این تفسیر اساساً از تألیفات این مرد جلیل نبوده و ساختگی باشد. و گرنه چطور می شود که چنین دانشمندی تا این اندازه از مبانی قرآن کریم بی اطلاع باشد که آنها را با اینگونه تأویلات بی اساس آلوده نمایند.

(۲) مرحوم علی بن ابراهیم راوی این روایت را بطور کلی حذف کرده است.

(۳) متمم این آیه این است: ﴿وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لِمَا رَأَوْا الْعَذَابَ وَفَضِي بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۵۴) أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۵) هُوَ يُخَيِّبُ وَيُؤَيِّتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۵۶)﴾ [یونس: ۵۴-۵۶] این آیات در مقام بیان عدل خداوند، و قبح ظلم و عواقب وخیمه ستمکاران است؛ یعنی هر آنکه در دنیا ظلم می کند اگر برای خلاصی خود فرضاً تمام آنچه که در روی زمین است، فدیة بدهد هرآینه بیفائده و غیر قابل قبول است،

لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ ﴿ ما فى الأرض (جميعاً) لافتدت به فى ذلك الوقت، يعنى الرجعه»

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۱)

۳۱- علی بن ابراهیم می گوید: «از حضرت صادق (ع) معنی این آیه را پرسیدند: ﴿وَيَوْمَ

نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا...﴾ [النمل: ۸۳]^(۲) فرمود، مردم درباره اش چه می گویند؟ سائل

اینان وقتی که بکفر اعمال ظالمانه خود برسند و به بیند که عذاب خدائی متوجه آنان شده، آن وقت پشیمان خواهند شد، ولی چه فائده، خداوند آنچه را که مقتضای عدالتش هست خواهد قضاوت کرد، و کسی هم نمی تواند او را از قضاوت عادلانه اش باز دارد، زیرا آنچه که در آسمان و زمین است همه مملوک اوست، آگاه باشید که وعده خدا حق است، ولی بیشتر مردم علم ندارند، اوست که زنده می کند، و می میراند، و بسوی اوست مرجع و باز گشت خلایق.

این آیات بطوری که ملاحظه می فرمائید میزان عدالت خداوند و آثار و عواقب ظلم را بطور کلی برای ما بیان می کند، ابدأ ناظر به خصوص ظلم بر خاندان محمد (ص) نیست، بلکه این از جمله مصادیق این آیه است، حقیقتاً شرم آور است! با اینکه در ذیل آیه صریحاً می گوید ﴿هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [یونس: ۵۶] با این حال در این روایت جملاتی بدون هیچ گونه تناسب در آیه گنجانده شده و آن را مُنْزَل بر جعت کرده است!!

(۱) ضعف این روایت نیز از لحاظ ارسالش هست.

(۲) گرچه در ضمن روایت (۵) و (۶) هم که ضعف هر دو را ثابت کردیم، باین آیه استدلال شده بود، ولی در این روایت چون راه استدلال بآن را بیان می کند، و علاوه بر این چون رجعیین این آیه را قویترین ادله شان قرار داده اند، از اینرو لازم می دانم شرحی بطور اجمال در اطرافش بنویسیم: چنانچه متن روایت فوق را بدقت ملاحظه نمائید می بینید، که اصل استدلال امام - بقول راوی - مبتنی بر این است که اولاً از آیه ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا﴾ [النمل: ۸۳] مفهوم گرفته، زیرا در جواب سائل می گوید «مگر خداوند در قیامت جماعتی را محشور کرده و باقی را وا می گذارد» سپس بگمان خود آن مفهوم را معارض با منطوق آیه ﴿وَحَشْرُنَاهُمْ فَلَمَّ نُنْغَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۴۷] تشخیص داده، و بالاخره برای رفع تعارض آیه اول را حمل بر جعت می کند.

بر دانشمندان پوشیده نیست که (وصف) در صورتی مفهوم دارد که علت منحصره ثبوت حکم در موضوعش باشد و گرنه ابدأ مفهوم ندارد؛ مثلاً اگر بگوئید که من امروز علما را ضیافت خواهم کرد، در صورتی که علت ضیافت کردن شما علما را وصف عالمیه نباشد، ابدأ دلالت ندارد که سایر طبقات را ضیافت نخواهید کرد، بنا بر این اگر بنا شود که آیه نامبرده دارای مفهوم باشد، باید وصف (مکذیبیه) علت منحصره ثبوت حشر یعنی رجعت باشد، در این صورت باید ائمه و سعادا رجعت نکنند، با اینکه پایه و اساس عقیده رجعیین همانا رجعت ائمه و مردمان سعید می باشد؛ علاوه بر این اگر (وصف) در این آیه مفهوم داشته باشد باید در آیه ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا﴾ [النحل: ۸۴] هم که بدون شبهه راجع بقیامت است، مفهوم داشته باشد، و در نتیجه باید بگوئیم که بعث در قیامت مخصوص بشهدا یعنی انبیاء است با اینکه هیچ عاقلی نمی تواند ملتزم باین معنی بشود، مگر اینکه رجعیین این آیه را نیز حمل بر جعت نمایند! اگرچه از اینان بعید نیست، چه می بینیم در هر جای قرآن که به کلمه، حشر، بعث و آخرت، خلاصه بهر کلمه بقیامت بر می خورند آن را تأویل به رجعت می کنند.

گفت می‌گویند که راجع به قیامت است، فرمود مگر خداوند در قیامت از هر امت فوجی را محشور کرده و بقیه را بحال خودشان و اگذار می‌کند؟ نه، این طور نیست، این آیه مربوط بر جعت است آیه راجع به قیامت این است: ﴿... وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ [الکهف: ٤٧].»

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۱)

۳۲- بطوری که (عمر بن عبد العزیز) و (ابراهیم بن منیر) خبر می‌دهند معاویه ابن عمار

و ثانیاً چنانچه بر فرض محال وصف دارای مفهوم باشد، بدون شبهه مفهوم، آنهم مفهوم مخالف یک جمله با منطوق جمله دیگر اصلاً قابل معارضه نیست تا اینکه انسان محتاج بر رفع معارضه باشد، پس معلوم شد که استدلال باین آیه در خصوص رجعت بکلی غلط و بی اساس است، و از اینجا نیز می‌فهمیم روایاتی که در آنها استدلال باین آیه شده، همه مجعول و ساختگی است، زیرا چنین مغالطه و استدلال بی اساس نه تنها شایسته مقام شامخ حضرت جعفر بن محمد نیست بلکه درخور مقام اشخاص عادی هم نمی‌باشد!

گذشته از اینها فرضاً اگر این آیه منزل به رجعت باشد، فقط رجعت اشقیاء و مکذبین از آن استفاده می‌شود، چطور شد رجعت مکذبین را خدا خبر می‌دهد، ولی از رجعت ائمه و سعدا مخصوصاً از سلطنت چهل و چهار هزار ساله حسین بن علی (ع) و رسالت پیغمبر اکرم و کشته شدن شیطان کذائی بکلی ساکت است!

چون دانستی این آیه بهیچ وجه ناظر بر جعت نیست، اکنون بارعایت اختصار در مقام شرح آن بر می‌آید: یکی از بهترین راه‌های تفسیر قرآن خود قرآن است، چنانکه گفته اند (القرآن یفسر بعضه بعضاً) بطوری که از این آیه: ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا. يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ [النبا: ۱۷-۱۸] صریحاً استفاده می‌شود، افراد بشر در تعقیب نفخ (صور) فوج فوج و دسته دسته در روز میقات و قیامت محشور خواهند شد، و آیه ﴿كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ. قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ...﴾ [الملک: ۸-۹] صریحاً مکذبین را فوج و دسته مخصوصی قرار می‌دهد، پس با رعایت مفاد این دو آیه در کمال وضوح دانسته می‌شود که آیه ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا﴾ [النمل: ۸۳] که می‌گوید فوج مکذبین را محشور خواهیم کرد، در مقام بیان کیفیت حشر فوج مکذبین در قیامت است.

بعبارت دیگر از طرفی آیه ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ [النبا: ۱۸] خبر می‌دهد که مردم در قیامت فوج فوج محشور می‌شوند، و از طرف دیگر آیه ﴿كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ...﴾ [الملک: ۸] صریحاً می‌گوید که مکذبین فوج مخصوصی هستند، با ملاحظه این دو آیه بطور روشن معلوم می‌گردد که آیه ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا...﴾ [النمل: ۸۳] راجع بقیامت و در مقام اخبار به کیفیت حشر مکذبین است.

(۱) علی بن ابراهیم روات این روایت را نیز حذف کرده‌است.

می‌گوید آیه ﴿... فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾^(۱) در حضور حضرت صادق تلاوت کردم، فرمود این آیه راجع به دشمنان ما هست که در رجعت (عذره) می‌خورند.

ترجمه راوی: علمای رجال مانند: علامه، نجاشی، ابن داود و کشی و مجلسی در وجیزه و... عمر بن عبد العزیز را از ضعفا و حتی بعضی او را از (غلاة) می‌دانند، فضل بن شاذان می‌گوید این مرد اغلب چیزهای قبیح و منکر را روایت می‌کرده‌است^(۲). ابراهیم بن منیر امامی ولی مجهول الحال است^(۳).

عنوان روایت: (ضعیف)

۳۳- «در کتاب منتخب البصائر نیز عین همین مضمون از همین روات نقل شده‌است.»

(۱) این آیه در سوره (۲۰) در پایان قصه آدم و حوا واقع شده، از آیه (۱۱۴) شروع و بآیه (۱۲۶) ختم می‌شود، خلاصه آن قصه این است: ما به آدم گفتیم شیطان دشمن تو و زن تو هست، مبادا شما را از بهشت بیرون کرده و در نتیجه دچار تعب و مشقت و گرفتار شقاوت و بدبختی شوی، اکنون که در بهشت جای داری برهنه و تشنه نخواهی ماند، دچار گرمای آفتاب نخواهی شد؛ ولی با این حال آدم در تحت تأثیر شیطان واقع شده، و از بیانات ملایم او که متضمن رهنمائی به زندگانی جاوید و پادشاهی ابدی بود، دل باخته و در نتیجه از رهنمائی و گفته‌های خدا اعراض نمود، و بالاخره بطمع رسیدن بوعده‌های شیطان، مقالاتش را بقبول تلقی کرده و عاقبت خویشتن را از نعمت سعادت ابدی محروم کرد، دچار برهنه‌گی و دیگر مشقت‌های گوناگون گردید، خلاصه بودای آمیخته با رنج و مشقت دنیا تنزل کرد - بعد از آن می‌گوید- ﴿فَمَنْ أَتْبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى. وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...﴾ [طه: ۱۲۳-۱۲۴] یعنی کسی که پیرو رهنمائی من باشد در زندگانی دنیا و آخرت دچار گمراهی و شقاوت نخواهد شد، ولی کسی که از ذکر من، از گفته‌های من و از رهنمائی من اعراض نماید، گرفتار ضیق معاش و عسرت در زندگانی خواهد شد، و در روز قیامت هم کور و بی‌چشم محسور می‌شود:

این آیات از آیات برجسته قرآن کریم و متضمن بهترین سرمشق زندگانی عاقله بشر است، این آیات ما را از اسرار و رموز زندگانی آگاه می‌سازد و منشأ کلیه موجبات شقاوت و بدبختی را بما خاطر نشان می‌کند، و در عین حال نزدیکترین راه سعادت‌مندی را بما نشان می‌دهد عبارت واضح این آیات صریحاً بما یادآوری می‌کند که در این عرصه تراحم حیات باید در مقابل مردمان شیاد و شیطان صفت جدا مقاومت کرده، و بطمع رسیدن به آرزوهای بی‌فایده مقتون سخنه‌های آنان که ظاهراً خیلی دلفریب و در حقیقت زهر آلوده‌است نشویم، این آیات عواقب وخیمه طمع و عدم تملک نفس مخصوصاً نتایج سوء اعراض از گفتارهای خدا را که در حقیقت منشأ هر گونه بدبختی است، صریحاً بما خبر می‌دهد، این آیات اکیداً بما سفارش می‌کند که در این زندگانی آمیخته با هزاران گونه محنت و آلم باید پیوسته متذکر خدا و پیرو ذکر خدا و گفته‌های خدا باشیم، خلاصه این آیات جدا بما توصیه می‌کند که باید همواره عامل بقرآن کریم و پیرو سنت و سیره آورنده قرآن باشیم ولی تمام این حرفها در صورتی است که این آیه مقدسه در مقام بیان خوراک دشمنان اهل بیت در رجعت نباشد!! بی‌چاره قرآن! راستی قلم بجائی رسید که از فرط تأثیر نمی‌دانم چه بنویسم؟! جز اینکه گفتارم را در اینجا خاتمه دهم چاره‌ای ندیدم.

(۲) تنقیح المقال ج ۲ ص ۳۴۴ - ۳۴۵.

(۳) تنقیح المقال ج ۱ ص ۳۴.

۳۴- (علی بن ابراهیم) در ذیل این آیه: ﴿وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ [الأنبياء: ۹۵]. از جمعی روایت کرده که «حضرت صادق و حضرت باقر (ع) فرموده‌اند هر قریه‌ای که خداوند اهلش را در اثر عذاب هلاک بکند، در رجعت بر نمی‌گردند»^(۱)، سپس می‌گوید: این آیه بزرگترین دلیل رجعت است، زیرا احدی از مسلمین

(۱) منطوق این آیه نه فقط مثبت رجعت نیست بلکه صریحاً آنرا نفی می‌کند، زیرا می‌گوید هر قریه‌ای که ما اهلش را هلاک کرده و می‌میرانیم رجعت نمی‌کنند، از مفهومش هم اگر چه وصف بطور کلی دارای مفهوم باشد، نه تنها نمی‌شود در این باره استفاده کرد، بلکه هیچگونه معنی اساسی از آن استفاده نمی‌شود؛ زیرا مفاد مفهومش این است؛ قریه‌ای که ما اهلش را هلاک نکرده و نمیرانده ایم رجعت می‌کنند، بدیهی است که رجعت متوقف بر مردن است، برگشت مردم زنده بدنیا معنی ندارد، ولی اگر کسی بخواهد از مفهومش - بر فرض ثبوت مفهوم برای وصف - استفاده بکند، ناگزیر است یا کلمه (بالعذاب) را در آیه پشت سر کلمه (اهلکناها) تقدیر بکند، و یا ثابت بکند که (هلاکت) در لغت و یا در اصلاح قرآن بمعنی هلاکت در اثر عذاب است، زیرا در این صورت مفاد منطوق آیه این است: هر قریه‌ای که ما اهلش را در اثر عذاب هلاک می‌کنیم رجعت نمی‌کنند، بنا بر این مفاد مفهومش چنین می‌شود: قریه‌ای که ما اهلش را در اثر عذاب هلاک نکرده ایم رجعت می‌کنند، ولی هیچ یک از این دو تدبیر را در اینجا نمی‌توان بکار برد، اما تقدیر، پوشیده نیست که بدون دلیل علمی هیچگاه نمی‌توان چیزی را در یک جمله‌ای تقدیر کرد، زیرا مقتضای (اصل) عدم تقدیر است.

اما دعوی اینکه هلاکت در لغت و یا در اصطلاح قرآن بمعنی هلاکت در اثر عذاب است، می‌گویم هلاکت در لغت نبود شدن را گویند؛ نه نبود شدن در اثر عذاب راه، و در اصطلاح قرآن نیز چنین است؛ زیرا قرآن هر جایی که هلاکت را بطور مطلق ذکر کرده از آن موت و فناء مطلق را اراده کرده است، نه فناء در اثر عذاب راه، مانند این آیات: ﴿إِنَّ أَمْرًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ...﴾ [النساء: ۱۷۶] یعنی هر مردی که بمیرد و اولاد نداشته باشد ولی خواهر داشته باشد، نصف ترکه اش را باید بخواهرش داد. ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ [القصص: ۸۸] هر چیزی نابود می‌شود، مگر ذات پروردگار ﴿وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا...﴾ [الاسراء: ۵۸] یعنی نیست قریه‌ای مگر آنکه ما اهلش را نابود می‌کنیم پیش از روز قیامت و یا معذب می‌کنم آنانرا بعذاب شدید ﴿مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ [الجاثیه: ۲۴] یعنی جز این زندگانی دنیا که می‌میریم و زنده می‌شویم، زندگانی دیگری در بین نیست، فانی و نابود نمی‌کند ما را مگر طبیعت ﴿...اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا...﴾ [الأعراف: ۱۶۴] یعنی خدا نابود می‌کند ایشان را و یا معذبشان می‌کند بعذاب شدید.

ولی جایی که مقصودش از هلاکت، هلاکت در اثر عذاب است، آنرا مقید به عذاب کرده است مانند آیه ﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ...﴾ [طه: ۱۳۴] پس دانسته شد که هلاکت در قرآن نیز بمعنی نابود شده و فناء مطلق است، از اینرو کلمه هلاکت در آیه مزبوره چون بطور مطلق ذکر شده، بمعنی موت و فناء مطلق خواهد بود، بنا برین بر فرض اینکه وصف مفهوم داشته باشد باز نمی‌توان در رجعت از آن استفاده کرد، یعنی آن مفهوم اصلاً دارای معنی اساسی نمی‌باشد، زیرا مفاد مفهومش در این صورت - چنانکه گفتیم - این است: هر قریه‌ای که ما اهلش را هلاک نکرده و فانی نمی‌کنیم رجعت می‌کنند! آیا برای رجعت مردم زنده بدنیا می‌توان معنی و مفهومی تصور کرد؟! و اگر ما با اینان مدارا کرده بگوئیم کلمه هلاکت بمعنی

انکار ندارد که تمام مردم: چه آنانی که در اثر عذاب هلاک شده و چه آنانی که هلاک نشده‌اند، بسوی قیامت بر می‌گردند، پس اینکه خدا در اینجا می‌گوید هلاک شدگان بعد از بر نمی‌گردند باید مرادش رجعت باشد، یعنی آنانی که در اثر عذاب هلاکشان می‌کنیم در رجعت بر نمی‌گردند، ولی در قیامت برای اینکه داخل در جهنم شوند خواهند برگشت.

عنوان روایت: (حسن)

۳۵- علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش از جمعی روایت کرده که حضرت صادق فرموده «پیغمبر (ص) یک روز رفت در مسجد دید علی (ع) در حالتی که سرش را روی مجموعه‌ای ریخته گذاشته، خوابیده‌است، با پایش او را تکانی داده فرمود بلند شو ای «دابة خدا» در این بین یکی از اصحاب عرض کرد آیا ما هم می‌توانیم یکدیگر را باین اسم بنامیم؟ فرمود: نه بخدا، این از اسمهای مخصوص به علی است؛ علی است همان (دابه) ای که خدا می‌گوید ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ [النمل: ۸۲]^(۱) سپس رو کرد به علی (ع) و فرمود: خدا در آخر الزمان تو را با

موت در اثر عذاب است هر چند مفهوم آن معنی دار می‌شود، ولی این در صورتی است که وصف هلاکت در اثر عذاب علت منحصراً عدم ثبوت رجعت باشد، زیرا مکرر گفتیم ثبوت مفهوم برای وصف بسته باین است که آن وصف علت منحصراً ثبوت حکم در موضوعش باشد بنا بر این باید آنهمه مردان مشرک و زیانکار که به نص قرآن در قرنهای پیش در اثر عذاب خدا هلاک شده اند رجعت نکنند، با اینکه مضمون قسمتی از ادله شان رجعت مشرک محض است.

اکنون که دانستی این آیه و روایت صلاحیت ندارد که دلیل رجعت بشود، می‌گوییم ممکن است ما این را از جمله مؤیدات نفی رجعت قرار بدهیم، زیرا در صورتی که مراد از هلاکت موت و فناء مطلق باشد - چنانکه همین طور هم هست - صریحاً نافی رجعت بطور کلی است زیرا مفاد صریحش این است؛ هر قریه‌ای که ما اهلش را نابود می‌کنیم یعنی هر یک از افراد بشر که در روی زمین ساکن می‌باشند، واجب و لازم است که پس از مردن دیگر بدنیا بر نگردند، و اگر مراد از آن نابود شدن در اثر عذاب باشد چنانکه مفسر و روایت نامبرده می‌گوید باز رجعت قسمتی از افراد بشر را نفی می‌کند چه می‌گوید هلاک شدگان به عذاب بر نمی‌گردند، اگر گوئی بنا بر این پس باید آنانی که در اثر عذاب هلاک نشده اند رجعت کنند می‌گوئیم وصف مفهوم ندارد، نفی چیزی مثبت ما عدای آن نیست، همان طوری که اثبات چیزی نفی غیر آن را نمی‌کند.

(۱) با اینکه نزدیکترین راه فهم قرآن در درجه اول دانستن لغت و اسلوب و سیاق عربی زمان جاهلیت خلاصه آشنائی با ادبیات عصر نزول قرآن، و درجه دوم خود قرآن بود؛ متأسفانه دیگران از جهاتی که همه می‌دانیم بطور کلی از این دو راه مستقیم منحرف شده، و به راه‌های دیگری که بسی خطرناک بوده رهسپار گردیده اند؛ و در نتیجه نه تنها خودشان منزلها از سر منزل مقصود دور افتاده و دیگران را هم نتوانستند راهنمایی کنند، بلکه خود و گروهی را رسماً گمراه کرده اند، بعقیده نگارنده آنهمه سنگهای تفرقه که در بین جمعیت اسلامی انداخته شده و هر عده‌ای را دچار یک جور اوهام و خرافاتی کرده‌است، قسمت عمده اش از همین راه وارد گردیده‌است، و یا عواملی که انبوهی از مردم مخصوصاً مردم امروزه را بی‌علاقه باسلام کرده و

حتی جمعی را رسماً بطور کلی از دایره اسلام بیرون کرده‌است، همه از همین راه بروز کرده‌است! بدون شبهه اینان اگر مانند تربیت شده‌گان صدر اسلام قرآن را بهمان بساطتش تلقی می‌کردند، افکار این و آن و یا (اخبار) را بطور کلی - بدون رعایت صحت و سقمش - دخالت در فهم قرآن نمی‌دادند؛ تحقیقاً تشکیلات اسلام و وضعیت مسلمین غیر از این اوضاع رقت باری بود که اکنون مشاهده می‌کنیم! البته طبق هر یک از این گفتارهایم دلیل‌های چندی هست که شرحش از محل بحث ما بیرون است.

باری این آیه (دابة الأرض) از آن جمله آیاتی است که بولهوسان از دیر زمانی در پیرامون وی به جنبش در آمده، هر یک باطرز مخصوصی درباره‌اش نغمه سرائی کرده اند: بعضی (دابة الأرض) را حیوانی دم دار و دارای پر و چهار دست و پا معرفی کرده اند، برخی آنرا بی دم ولی صاحب ریش تشخیص داده اند، عده‌ای آنرا حیوانی بطول شصت ذراع و در عین حال دارای عصای موسی و انگشتر سلیمان و مشخص کفر و ایمان معرفی کرده اند، جمعی آنرا مرغی که صورتش مانند صورت انسانی است می‌دانند، گروهی با همه این افسانه‌هایی که در بین است، آنرا عبارت از علی (ع) می‌دانند! بدتر از همه اینان تمام این افسانه‌های متهافت را بحضرت ختمی مرتبت (ص) و ائمه اطهار نسبت می‌دهند! متأسفانه جمعی از دانشمندان هم تمام آنها را بعنوان احادیث آل محمد در کتابهای خود ضبط کرده و در تعقیب عده‌ای که هنوز در گوشه و کار دیده می‌شوند، آنها را در مجامع بدماغ مردم تحمیل می‌کنند!

بار خدایا این تناقض گوئیه‌ها برای چه، و نقل این همه امور متهافت از چیست؟! مردمی که ما می‌دانیم این حرفها را از لحاظ تخریب اسلام و توهین بر خانواده پیغمبر (ص) به آنان نسبت داده و منتشر کرده اند، پروردگار را دیگر چرا آنانی که ما تا کنون عالم و پرهیزکار می‌دانستیم و همواره نامشان را به بزرگی یاد می‌کردیم این گونه افسانه‌ها را، آنهم با پیرایه‌های مخصوصی در کتابهای خود نوشتند؟! سبحان الله! خداوند هم مگر از (سنیها) تقیه می‌کرد که علی امیر المؤمنین را گاهی با سم پشه و فیل و گاهی بنام (دابة الأرض) در کتاب خود یاد بکنند!؟

راستی علی امیر المؤمنین (ع) هم در دنیا خیلی مظلوم بوده‌است، گاهی ندانسته خدایش خواندند و زمانی او را بخلافت هم قبول نکردند، موقعی در منبرها زبان بناسزایش گشودند و کنون هم دوستان نادانش در کتابها و مجامع اسلامی او را بنام (پشه) و (فیل) و دابة الأرض می‌خوانند!

بالجمله حل این آیه نیز در عهده سایر آیات قرآن است، پیش از همه باید دید کلمه (دابة) در قرآن به چه چیز اطلاق گردیده‌است، از اینرو می‌باید تمام آیاتی که متضمن این کلمه‌است مراجعه کرد: کلمه (دابة) در قرآن در چند مورد به مطلق حیوان اطلاق گردیده مانند این آیه ها: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [النور: ۴۵] یعنی خداوند هر جنبنده‌ای را از آب آفریده‌است: بعضی از آنها با شکم و برخی با دو پا و عده‌ای با چهار دست و پا راه می‌روند، می‌آفریند خدا هر چه را که بخواهد، چه بر هر چیزی قادر و توان است: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ [هود: ۶] یعنی نیست جنبنده‌ای در زمین مگر آنکه روزی او در عهده خداوندست ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾ [هود: ۵۶] یعنی نیست جنبنده‌ای در زمین مگر آنکه در تحت سیطره و تسلط خداوند است ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ [النحل: ۴۹] یعنی هر جنبنده‌ای که در زمین است و هر ملکی که در عالم بالا هست همه در مقابل عظمت و کبریائی خداوند خاضع و خاشعند: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... (إِلَى قَوْلِهِ) وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ

نیکوترین صورتی خروج می‌دهد، راوی به حضرت صادق عرض می‌کند سنی‌ها در این آیه

پس از آن جنها فهمیدند که اگر غیب می‌دانستند مدتی در عذاب و رنج نمی‌ماندند، چون سلیمان در حالی که تکیه بعضای خود داده بود وفات کرده بود جسدش تا مدتی بهمان حال باقی بود، تا اینکه [موریانه] آن عصا را خورده سپس بر زمین افتاد. چون موارد استعمال کلمه (دابة) را در قرآن دانستیم، اینک می‌توانیم بدون هیچ گونه تکلف این آیه را تفسیر بکنیم: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ [النمل: ۸۲] (وقع) بمعنی وجوب و تثبیت و سزاوار شدن است، مقصود از (قول) عذاب و یا غضب است مانند آیه: ﴿لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [یس: ۷] یعنی بتحقیق ثابت و واجب شد بر بیشتر اینکفار عذاب خدا، پس ایشان ایمان نخواهند آورد؛ و آیه ﴿قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ...﴾ [القصاص: ۶۳] چنانکه تفسیر طبری نیز آن را به عذاب و غضب تفسیر کرده‌است (تفسیر طبری ج ۲۰ ص ۱۰).

مراد از (دابة الارض) احتمال می‌رود مردمان شرور و ظالم و نادان باشد، چنانکه در آیات (۱۶:۶۳) و (۲۲:۸) و (۵۷:۸) که فوقا اشاره کردیم بر اشخاص ظالم و نادان و کافر اطلاق شده‌است، و راغب اصفهانی هم در کتاب (لغت القرآن) خود که آنرا (مفردات) نامیده در ضمن تشریح معنی لغت (دابة) می‌گوید: جمعی را عقیده بر آن است که مقصود از (دابة الارض) در آیه - و اذا وقع القول عليهم - مردمان شرور و نادان است (مفردات راغب ص ۱۶۳). بنا بر این معنی آیه این است وقتی که واجب و ثابت شد عذاب و غضب خدا بر جمعیتی؛ خارج می‌کنیم و مسلط می‌کنیم بر آنها مردمان ظالم و شرور و نادان را، یعنی هر آن جمعیتی که امر بمعروف و نهی از منکر در بینشان متروک شود و از اینرو خودشانرا مستحق عذاب و غضب خدا بکنند در نتیجه خداوند یک عده مردم ظالم و نادان را بر آنها مسلط خواهد کرد (تفسیر طبری ج ۲۰ ص ۱۰).

خداوند در آیه ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾ [آل عمران: ۱۱۰] صریحاً بما یادآوری کرد که یگانه وسیله سیادت و بزرگواری هر جمعیتی همانا اشاعه امر بمعروف و نهی از منکر در بین آن جمعیت است، و در آیه ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...﴾ [البقرة: ۱۴۳] رسماً بما خاطر نشان کرده که چنین جمعیت شاهد و سرپرست و بالاخره حکام و مسلط بر سایر جمعیت‌های دنیا خواهند بود، اکنون در اینجا می‌خواهد بگوید: جمعیتی که این خصلت پسندیده و وسیله آقائی را از دست بدهد، ما هم در مقابل اشرار و ارازل از مردم را بر آنان مسلط خواهیم کرد، خلاصه چون در اثر متارکه امر بمعروف و نهی از منکر زمینه انحطاط و انقراض خود را فراهم می‌آورند، از اینرو مورد غضب خدا واقع شده و در تحت تسلط مردمان ظالم و نادان قرار گرفته و در نتیجه نه تنها از نعمت سعادت و سیادت محروم می‌مانند بلکه اصلاً نابود و منقرض خواهند شد.

و نیز احتمال می‌رود منظور از (دابة الارض) حیوانات کوچک یعنی (میکروب) باشد چنانکه در آیه (۱۳:۳۴) که در بالا نوشتیم بر حیوان کوچک - موریانه - اطلاق گردیده‌است بنا بر این معنی آیه این است: جمعیتی که مورد عذاب و غضب خدا واقع شوند خارج می‌کنیم بر آنان حیوانات کوچک ذره بینی یعنی (میکروب امراض) و یا حیوانات کوچک حامل میکروب را یعنی برای منقرض کردن آنان میکروب امراض و یا حیوانات حامل میکروب را در بین آنان منتشر خواهیم کرد، در این صورت باید کلمه (تکلمهم) را (تکلمهم) مشتق از کلم یعنی زخم قرائت کرد چنانکه بعضی هم قرائت کرده اند، در هر حال این آیه از آیات برجسته آیات اجتماعی قرآن کریم و متضمن یک اصل بزرگ اجتماعی است، بهیچ وجه به رجعت علی بن ابی طالب و غیره نظر ندارد، راستی شرم آور است که انسان یک چنین آیه نفیس و پرمعنی اجتماعی را که متضمن حل مشکلات یکی از مسائل مهمه اجتماعی است، به چنین افسانه‌ای تأویل بکند.

(تکلمهم): مشتق از (کلم) قرائت می کند، فرمود زخمین کند خدا آنانرا با آتش جهنم، باید (تکلمهم) مشتق از کلام قرائت کرد»

عنوان روایت: (حسن)

۳۶- علی بن ابراهیم در تفسیرش در ذیل این آیه ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا

اثْنَتَيْنِ...﴾ [غافر: ۱۱] ^(۱) می گوید: حضرت صادق فرموده این آیه درباره رجعت است.

(۱) آیه قبلش این است ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَقَدْ آتَىٰ اللَّهُ أَكْبَرَ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ (۱۰) قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (۱۱) ذَلِكَ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكَ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾ [غافر: ۱۰-۱۲] یعنی آنانی که کافر شدند در آخرت با آنها ابلاغ می کنند که عداوت و بغض شدید خدا امروز نسبت بشما بزرگتر است از آن عداوتی که شما در دنیا با خودتان کرده اید زیرا آن روز دعوت به ایمان به خدا شدید و اجابت نکردید، پس از آن کفار می گویند ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ...﴾ خدایا از اول ما را میت و بدون حیات آفریدی. یعنی اول ما موجودی مرده و بی حیات یعنی (خاک) بودیم، بعد از آنکه ما را زنده کردی یعنی بصورت انسان آفریدی باز ما را از اموات قرار دادی و ﴿... وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ...﴾ خدایا ما را در دنیا زنده کردی و پس از مردن اکنون در اینجا نیز بما حیات دادی ﴿... فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا...﴾ اکنون ما به گناه و جرم خود معرفتیم ﴿... فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ؟﴾ آیا بسوی برگشتن دنیا برای ما راهی هست؟ جواب این سؤال بقرینه سیاق کلام محذوف است (لا سبیل لکم الی خروج) نه، راه برگشتن دنیا بکلی برای شما مسدود است، چه آن روزی که شما را بخدای یگانه دعوت کردند شما تکذیب نمودید، و اگر احیاناً معبود دیگری از اصنام را شریک او قرار می دادند شما تصدیق می کردید، پس اکنون حکومت و قضاوت این اعمال شما با خداوند قادر متعال خواهد بود. گرچه بعضی درباره جمله ﴿... فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ؟﴾ احتمال دیگری دادند، ولی چون بهترین راه فهم قرآن خود قرآن است، لذا با مراجعه بآیه ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُفُّوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذَّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۷) بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُحْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۲۸) وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾ [الأنعام: ۲۷-۲۹] که متضمن مقاله کفار در آخرت است، دانسته می شود که این جمله ﴿... فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ؟﴾ بطوری که گفتم متمم مقاله کفار و مراد از آن درخواست کفار است برای برگشتن به دنیا، چنانکه صاحب کشف و بیضاوی بطور قطع و شیخ طبرسی در مجمع البیان بطور احتمال این جمله را حمل بهمین معنی کرده اند. از اینجا است که ما می توانیم این آیه را که رجعیین از ادله قویه خود قرار داده اند، از مؤیدات نفی رجعت قرار بدهیم. باری رجعیین از اول این جمله ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ...﴾ را با مغالطه کاری تأویل برجعت کرده یعنی دو موت را بمعنی موت در دنیا و در رجعت و دو حیات را بمعنی حیات در رجعت و در قیامت گرفته، سپس بر طبق روایات چندی که از آن جمله روایت فوق الذکر است جعل کرده و عاقبت هم بعضی از علمای معاصر چون فهم قرآن را منحصر باخبار (بدون رعایت صحت و سقم آن) می دانستند جمود باین خبرهای ضعیف کرده و در نتیجه آنرا از آیات مثبتة رجعت قرار داده اند، ولی چنانچه اینان مختصری به قرآن عنایت داشتند و در آیه ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۱)

۳۷- علی بن ابراهیم در ضمن تفسیر این آیه ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ...﴾ [القصص: ۸۵] بوسیله جمعی از (یحی حلبی) و (ابی خالد کابلی) روایت کرده که «علی بن حسین (ع) فرموده مراد از این آیه رجعت پیغمبر اکرم است»

أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿البقرة: ۲۸﴾ صریحاً مفسر و مبین این آیه است تأمل می‌کردند هیچگاه دچار همچه اشتباهی نمی‌شدند، چه این آیه که در مقام بیان مجرای سیر ارتقائی بشر است صریحاً می‌گوید: برای انسان دو موت یعنی موت پیش از خلقت و موت بعد از خلقت و دو حیات یعنی حیات در دنیا و حیات در آخرت می‌باشد، بنا بر این آیه ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ...﴾ که مشعر بر دو موت و دو حیات برای انسان است بدون شبهه مُنزل خواهد بود بعین آنچه که مستفاد از این آیه است، عبارت دیگر در آیه ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ...؟﴾ خدا کفار را مورد سرزنش قرار داده می‌گوید: با آنهم تطوراتی که در خودتان مشاهده می‌کنید با این حال چگونه مبدأ و معاد را انکار کرده موت و حیات را به دهر و طبیعت استناد می‌دهید، و در آیه ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ...﴾ می‌خواهد بگوید آنچه را که مشرکین در دنیا انکار می‌کردند (یعنی حیات اخروی و استناد موت و حیات دنیوی بخدا) در آخرت موقعی که مواجه با عذاب خدا شدند، تصدیق خواهند کرد، یعنی می‌گویند: ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ...﴾ خدایا ما را اول موجودی مرده آفریدی، و بعد ما را نیز مرده قرار دادی ﴿.. وَأَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ...﴾ خدایا در دنیا ما را موجودی زنده خلق کردی و اکنون نیز در اینجا به ما حیات بخشیدی ﴿.. فَأَعْرَفْنَا بِدُنُوبِنَا...﴾ پس ما به گناه خود یعنی آنچه را که در دنیا از روی نادانی انکار داشتیم اکنون اعتراف می‌کنیم. پس دانسته شد: مراد از آیه ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ...﴾ همان است که بعینه از آیه ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ...﴾ استفاده می‌شود و بهیچ وجه مربوط به رجعت نیست، ممکن است اشکال شود که آیه ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا﴾ متضمن دو اماته و دو احیاء هست ولی آیه ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ...﴾ مشعر بر یک موت و یک اماته و دو احیاء می‌باشد با این حال چگونه می‌توان این آیه را مفسر آن آیه قرار داد؟ می‌گوئیم: کلمه (اماته) چنانکه در معنی ازاله حیات استعمال می‌شود، بطوری که زمخشری در تفسیر «کشاف» ص ۲۷۴ و ابن آلوسی در تفسیرش جزو ۲۴ ص ۴۶ و بیضاوی در تفسیر خود ص ۲۲۴ می‌نویسند در معنی ایجاد الشیء میت و جعل الشیءء عادم الحیاه هم زیاد استعمال می‌کنند مانند کلمه (تصغیر) و (تکبیر) که چنانکه در معنی کوچک کردن و یا بزرگ کردن چیزی بعد از آنکه بزرگ یا کوچک بوده، استعمال می‌شود، در معنی قرار دادن چیزی را از اصل کوچک و یا بزرگ نیز استعمال می‌کنند مانند (سبحان من صغر جسم البعوضه و کبر جسم الفیل) یعنی تسبیح می‌کنم خدائی را که اصلاً جسم پشه را کوچک و جنه فیل را بزرگ قرار داده است بنا بر این مستفاد از آیه ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ...﴾ یک موت و یک اماته است همانطور که از آیه (وکیف تکفرون بالله) استفاده می‌شود، ولی اگر مراد از ﴿.. أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ...﴾ دو اماته یعنی اماته در این دنیا و اماته در رجعت باشد، پس باید برای انسان سه احیاء یعنی سه دفعه زنده شدن ثابت شود با اینکه این معنی مخالف با صریح قرآن است.

(۱) بطوری که در اصل روایت محسوس است علی بن ابراهیم روات این روایت را حذف کرده است. تنقیح المقال ج ۳ ص ۳۱۴.

ترجمه راوی: یحیی حلی مهمل و گمنام است^(۱)، ابی خالد کابلی بطوری که صاحب کتاب (حاوی) می نویسد از ضعفا می باشد^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل).

۳۸- مفسر نامبرده از (حسن بن علی بن ابی حمزه) و (علی بن ابی حمزه) روایت کرده: «ابی بصیر پس از اینکه این آیه را ﴿فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ﴾ تفسیر کرد، از او پرسیدند معنی این آیه را ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا﴾؟ ابی بصیر گفت: چون در باره پیغمبر و علی و فاطمه حيله کردند، لذا خدا فرمود ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ...﴾ [الطارق: ۱۵-۱۷]، چه اگر قائم عَلَيْهِ السَّلَام قیام بکند برای من از جبارین قریش و بنی امیه انتقام می گیرد».

ترجمه راوی: حسن بن علی بن ابی حمزه باتفاق علمای رجال واقفی بوده، ابن غضائری و علامه و ابن داود رسماً او را از ضعفاء می دانند، و طبق چند روایتیکه کشی نقل می کند مردی بسیار دروغگو و متهم در دین بوده است^(۳). علی بن ابی حمزه نیز باتفاق اغلب علمای رجال واقفی و بعقیده بعضی مردی دروغگو و متهم در دین بوده است^(۴).

عنوان روایت: (ضعیف)

۳۹- در تفسیر مزبور در ذیل این آیه ﴿وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى﴾ [الضحی: ۴] از روایت نامبرده از حضرت روایت شده که «مراد از (آخرت) رجعت پیغمبر است».

عنوان روایت: (ضعیف)

۴۰- (تمیم قریشی) و (عبد الله بن تمیم) روایت می کنند: «مأمون از حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَام پرسیده درباره رجعت چه می گوئی؟ فرمود رجعت در میان امم گذشته بوده و قرآن نیز بآن

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۳۱۴.

(۲) تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۷۹.

(۳) تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۹۰.

(۴) تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۶۱.

ناطق است، پیغمبر فرمود آنچه که در بین امم گذشته واقع شده بدون کم و زیاد و در این امت نیز واقع خواهد شد»^(۱).

ترجمه راوی: علامه در خلاصه، و مجلسی در وجیزه وابن داود و ابن غضائری تمیم قریشی را از ضعف می‌دانند^(۲). عبد الله بن تمیم ظاهراً مهمل است.

عنوان روایت: (ضعیف)

۴۱- (محمد بن علی الکوفی) از جمعی روایت کرده که (ابن کواء) به علی امیر المؤمنین عرض کرد «اینکه می‌فرمودید (العجب کل العجب بین جمادی و رجب) مقصود از این چیست، فرمودان امر عجیب عبارات است از جمع شدن چیزهای پراکنده و زنده شدن اموات و.....».

ترجمه راوی: بطوریکه شیخ در فهرست و کشی در رجالش می‌نویسد محمد بن علی کوفی از غلاة و مردی مدلس بود، از فضل بن شاذان نقل شده کسانی که بدورگویی مشهورند این چند نفرند: ابو الخطاب، یونس بن ظبیان، یزید الصایغ و محمد بن سنان و محمد بن علی کوفی ابو سمینه، ولی در بین آنان ابو سمینه در این باره بیشتر شهرت دارد^(۳).

عنوان روایت: (ضعیف)

۴۲- (عثمان بن عیسی) از جمعی روایت کرده که (عبایه) می‌گوید «از علی علیه السلام شنیدم می‌فرمود در مصر منبری بنا کرده و شهر دمشق را خراب می‌کنم، و یهود و نصاری را از تمام شهرهای عرب بیرون می‌کنم و اعراب را با این عصایم می‌رانم، عبایه عرض کرد مثل اینکه خبر می‌دهی پس از مردن زنده می‌شوید، فرمود نه، من بر نمی‌گردم، اینها را مردی از اولادم انجام می‌دهد».

ترجمه راوی: فاضل جزائری در (حاوی) و محقق در (معتبر) و محقق اردبیلی در (مجمع

(۱) چون این حدیث برای اغلب علما سوء تفاهم شده و تاکنون پرده از روی مندرجات سودمند آن که متضمن یک رشته مطالب مهمی است برداشته نشده است، از اینرو لازم می‌دانم در این کتاب فصل جداگانه‌ای برای این حدیث نبوی باز کرده تفصیلاً در مقام شرحش برآیم.

(۲) تنقیح المقال ص ۱ ص ۱۸۷.

(۳) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۵۷ و ج ۲ ص ۲۴۷.

الفائده) و فاضل مقداد در (تنقیح) و علامه در قسم ثانی از خلاصه، و صاحب مدارک و عثمان بن عیسی را از ضعفا قرار داده و او را واقفی می‌دانند^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف)

۴۳- (عبد الله بن مسکان) از حضرت صادق روایت کرده که در تفسیر این آیه: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾ [آل عمران: ۸۱] فرمودند « خداوند از عصر آدم تا زمان پیغمبر خاتم هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد مگر آنکه آنانرا بدنیا بر می‌گرداند، تا اینکه به علی علیه السلام یاری کنند و به پیغمبر خاتم ایمان آورند».

ترجمه راوی: عبد الله بن مسکان گر چه مورد توثیق علمای رجال است، ولی بطوریکه (کشی) از یونس نقل می‌کند این شخص جز حدیث (من أدرك المشعر فقد أدرك الحج) چیزی از حضرت صادق علیه السلام شنیده‌است، مرحوم علامه نیز همین مضمونرا از نجاشی نقل می‌کند. و نیز کشی در رجالش می‌نویسد: ابو النصر محمد بن مسعود می‌گوید: عبد الله بن مسکان هیچوقت در مجلس حضرت صادق ورود نمی‌کرد، برای اینکه مبادا نتواند احترامات او را چنانکه باید ایفا نماید، فقط از اصحاب او حدیث می‌شنیده و نقل می‌کرد^(۲).

بنابر این ممکن است بگوئیم روایاتی که مشعرست بر اینکه عبد الله بن مسکان آنها را بدون واسطه از حضرت صادق نقل کرده که از آن جمله همین روایت است، همه مرسل باشند.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل).

۴۴- (عمر بن شمر) می‌گوید: «یک روز در مجلس حضرت ابی جعفر علیه السلام اسم جابر بن یزید جعفی در میان آمد، فرمود خدا رحمت کند جابر را، مراتب علم او بجائی رسیده بود که تاویل این آیه را می‌دانست ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ یعنی

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۵۷ و ج ۲ ص ۲۴۷.

(۲) تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۱۶.

لر اذک إلى الرجعة».

ترجمه راوی: بطوریکه نجاشی می‌نویسد: عمرو بن شمر جدا ضعیف است و روایات چندی بنام جابر جعل کرده‌است، و علامه و ابن غضائری نیز این شخص را در شماره ضعفا قرار داده‌اند^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف).

۴۵- (سهل بن زیاد) و (محمد بن فضیل) و (جابر) از حضرت باقر روایت کرده‌اند که «حسین بن علی پیش از اینکه شهید بشود، باصحابش گفته بود: پیغمبر بمن فرموده پسر من! تو را بعد از این بعراق خواهند برد، و آن سرزمینی است که تمام پیغمبران در آنجا با هم ملاقات می‌کنند - تا اینکه می‌گوید - من اول کسی هستم که زمین برای او شکافته می‌شود، و سپس خروج می‌کنم و در همان موقع علی امیر المؤمنین نیز خروج میکند و (قائم) ما قیام می‌کند، پس از آن جماعتی از آسمان که هرگز بزمین نیامده بوده از طرف خدا به من ورود می‌کنند، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرهای چندی از ملائکه نیز نزد من نزول می‌کنند، محمد و علی و من و برادرم و همه آنانیکه خدا بآنان منت گذارده‌است، با مرکبهای خدائی یعنی با اسبها و شترهای ابلق نوری که کسی بآنها سوار نشده بود، بزمین نزول خواهند کرد! تا اینکه می‌گوید - هر قدر که خدا خواسته باشد در دنیا توقف می‌کنم، سپس خدا از مسجد کوفه چشمه‌ای از (روغن) و چشمه‌ای از (آب) و چشمه‌ای از (شیر) بیرون می‌آورد، بعد از آن، علی علیه السلام شمشیر را بمن می‌دهد و بطرف مشرق و مغرب مبعوثم می‌کند، تمام دشمنان خدا را می‌کشم حتی هندوستان را فتح می‌کنم - تا اینکه می‌گوید - در آن وقت کسی از شیعیان ما نمی‌ماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او اعزام می‌کند که گرد و خاک را از روی او پاک کند، و منزل‌ها و ازواج بهشتی او را باو معرفی نماید».

ترجمه راوی: سهیل بن زیاد رازی از (غلاة) و جعل حدیث بود، بطوری که نجاشی وابن غضائری می‌نویسند، احمد بن محمد عیسی او را بمناسبت این که از غلاة و بسیار دروغگو بود از قم به ری تبعید کرده بود، طبق روایاتی که در (تحریر طاووسی) و در (رجال کشی) نقل شده فضل بن شاذان می‌گفت سهل بن زیاد رازی مرد احمقی بوده‌است، سایر

(۱) تنقیح المقال ج ۲ ص ۳۳۲.

علمای و فقها مانند شیخ در (فهرست) و علامه در (خلاصه) و محقق در (شرایع) و شهید ثانی و صاحب مدارک و محقق اردبیلی و محقق سبزواری و شیخ بهائی و ملا صالح مازندرانی و نیز روایات (سهل) را تضعیف کرده‌اند ^(۱).

محمد بن فضیل بطوریکه شیخ در رجالش و علامه در خلاصه و ابن داود می‌نویسد از (غلاة) بوده‌است ^(۲).

جابر به صفحه (۱۳۷) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف).

۴۶- صاحب کتاب «منتخب البصائر» نیز همین مضمونرا از جمعی که منتهی به (سهل بن زیاد) می‌شود روایت کرده‌است.

عنوان روایت: (ضعیف).

۴۷- (موسی الحنات) می‌گوید از حضرت صادق شنیدم که می‌فرمود «روز خدا سه روز است: روز قیام قائم و روز رجعت و روز قیامت».

ترجمه راوی: طبق شهادت ابن غضائری و علامه در خلاصه موسی بن سعدان الحنات از (غلاة) بوده‌است، نجاشی و ابن داود نیز او را از ضعفا می‌دانند ^(۳).

عنوان روایت: (ضعیف).

۴۸- همین مضمونرا (محمد بن حسن المیثمی) و (مثنی الحنات) از حضرت باقر روایت کرده‌اند.

ترجمه راوی: محمد بن حسن المیثمی اسمش در کتب رجال ذکر نشده ^(۴) مثنی الحنات امامی ولی مجهول الحال است ^(۵).

(۱) تنقیح المقال ج ۲ ص ۷۵.

(۲) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۷۲.

(۳) تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۵۶.

(۴) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۰۵.

(۵) تنقیح المقال ج ۳ ص ۵۲.

عنوان روایت: (ضعیف).

۴۹- همین مضمونرا جمعی نیز از (مثنی الحنط) روایت کرده‌اند.

عنوان روایت: (ضعیف).

۵۰- "معلی بن خنیس" می‌گوید «از حضرت صادق شنیدم که می‌فرمود اول کسیکه رجعت می‌کند حسین بن علی است، چهل هزار سال در زمین مکث خواهد کرد».

ترجمهٔ راوی: معلی بن خنیس از غلاة بوده‌است به صفحه (۱۴۶) [ترجمهٔ راوی روایت شمارهٔ ۲۲] مراجعه کنید.

عنوان روایت: (ضعیف و مرسل) ^(۱).

۵۱- (محمد بن سنان) و منخل بن جمیل و (جابر) از حضرت باقر روایت کردند که فرمود «هر مؤمنی برای او کشته شدن و مردنی هست، هر کسیکه کشته می‌شود و یا می‌میرد باید رجعت کند تا اینکه بمیرد و کشته شود، راوی می‌گوید بعد من این آیه را تلاوت کردم ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ..﴾ [الأنبياء: ۳۵] فرمود (وَ مَنْشُورَةٌ) گفتم مَنْشُورَةٌ چیست؟ فرمود آنچه که به پیغمبر نازل شده این طور بوده‌است: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ مَنْشُورَةٌ﴾.

ترجمهٔ راوی: محمد بن سنان و منخل بن جمیل هر دو از (غلاة) می‌باشند به ترجمهٔ راوی روایت شمارهٔ ۱۰ و شمارهٔ ۱۲ مراجعه کنید.

عنوان روایت: (ضعیف)

۵۲- (بریده اسمی) می‌گوید «پیغمبر فرمود چگونه می‌شود حال شما وقتی که امت من از ظهور مهدی مایوس شوند و از جرم آفتاب صدائی می‌رسد - تا اینکه راوی می‌گوید - کدام یک از عمرها درازترست فرمود عمر آخری دو برابر اولی است».

ترجمهٔ راوی: بریده اسمی مجهول الحال است ^(۱).

(۱) بعضی از روایاتش به جمله (عن رجل) تعبیر شده.

عنوان روایت: (ضعیف).

۵۳- (عمر بن عبد العزیز) می گوید: «جمیل بن دراج تفسیر این آیه را از حضرت صادق : ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾ [غافر: ۵۱] فرمود مضمون این آیه در موقع رجعت تحقق پیدا می کند، مگر نمی دانی که بسیاری از پیغمبران و ائمه کشته شدند و کسی بآنان یاری نکرد؟ سپس معنی این آیه را سؤال کردم ﴿وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ [ق: ۴۱-۴۲] فرمود راجع بموقع رجعت است.»

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره ۳۲ مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف).

۵۴- (علی بن ابراهیم قمی) نیز عین همین مضمون را از روات نامبرده نقل می کند.

عنوان روایت: (ضعیف).

۵۵- (عبد الله بن محمد بن عیسی) بوسیله جمعی از زراره نقل می کند که حضرت باقر فرمود «هر کس که کشته می شود حتماً باید رجعت بکند تا اینکه شربت مرگ را بچشد.»

ترجمه راوی: عبد الله بن محمد بن عیسی مهمل و مجهول الحال است (۲).

عنوان روایت: (ضعیف).

۵۶- عین همین مضمون را عیاشی نیز از راوی نامبرده روایت کرده است.

عنوان روایت: (ضعیف).

۵۷- (صفوان) می گوید: «از حضرت رضا شنیدم که می فرمود هر یک از مؤمنین که می میرد در روز رجعت کشته می شود و هر که از آنان که کشته می شود در آن روز می میرد.»

ترجمه راوی: روات این روایت از ثقات می باشند.

عنوان روایت: (حسن)

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۶۴.

(۲) تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۸۴.

۵۸- (عبد الله بن محمد بن عیسی) و (ابو جمیله مفضل بن صالح) از حضرت صادق روایت کرده‌اند که «پیغمبر فرمود چگونه می‌شود حال شما قریش وقتیکه بعد از من کافر شوید و مرا در میان لشکری به بینید که صورت‌ها و گردن‌های شما را با شمشیر می‌زنم؟ و».

ترجمهٔ راوی: (عبد الله بن محمد بن عیسی) به ترجمهٔ راوی روایت شمارهٔ ۵۵ مراجعه کنید، بطوریکه ابن غضائری و علامه در حاله می‌نویسند ابو جمیله مفضل بن صالح مردی بسیار دروغگو و جعل حدیث بوده‌است و سایر علمای رجال مانند نجاشی و ابن داود و مجلسی و او را رسماً در شمارهٔ ضعیفاً قراد داده و بعضی نیز او را از غلاة می‌دانند^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف)

۵۹- (محمد بن عیسی یقطینی) بوسیلهٔ جمعی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود «این آیه ﴿مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ راجع بر رجعت است».

ترجمهٔ راوی: به ترجمهٔ راوی روایت شمارهٔ ۵ مراجعه کنید.

عنوان روایت: (ضعیف).

۶۰- همین مضمون را (عیاشی) نیز از (علی حلبی) نقل می‌کند.

ترجمهٔ راوی: علی حلبی مهمل و مجهول الحال است.

عنوان روایت: (ضعیف).

۶۱- (یقطینی) و (عبد الله بن عطا) می‌گویند «حضرت باقر فرموده من در (منی) مریض بودم و پدرم نیز نزد من بود، یکی از غلامان به پدرم اظهار کرد طائفه‌ای از عراق آمدند و می‌خواهند شرفیات شوند، فرمود اینانرا داخل خیمه کن، زمانی نگذشت که دیدم صدای خندهٔ پدرم بلند شد، چون من بیمار بودم از اثر آن متأثر شدم، سپس نزد من آمد فرمود معلوم می‌شود از خنده من محزون شدی، سبب را پرسیدم، فرمود اینها چیزی از من پرسیدند که پدرانت از آن خبر داده بودند و اینان نسبت به آن ایمان داشتند من از فرط مسرت خندیدم که

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۳۸.

در بین مردم کسانی هستند که به آن ایمان دارند، عرض کردم چه چیز از شما پرسیده بودند؟ فرموده پرسیده بودند «مردگان کی زنده می‌شوند که بازندگان دربارهٔ (دین) قتال بکنند».

ترجمهٔ راوی: عبد الله بن عطا مهمل و مجهول الحال است.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

۶۲- در کتاب منتخب البصائر نیز همین مضمون از عبد الله بن عطا روایت شده است.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

۶۳- (حنان بن سدیر) از پدرش نقل می‌کند «که از حضرت باقر مسألهٔ رجعت را پرسیدم سه بار فرمود (قدریه) آنرا انکار می‌کنند».

ترجمهٔ راوی: حنان بن سدیر بعقیدهٔ صاحب تنقیح از (غلاة) یعنی از پیروان مذهب

کیسانیه و بعقیدهٔ شیخ و علامه و ابن داود و واقفی بوده است^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف).

۶۴- (وهیب بن حفص) از ابی بصیر نقل می‌کند که «بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم ما در بین خود صحبت می‌کنیم که عمر بن ذر نمی‌میرد تا اینکه با قائم آل محمد قتال بکند، فرمود مثل (ابن ذر) مثل مردی است در بنی اسرائیل که او را (عبد ربه) می‌گفتند و اصحابش را دعوت بضالالت می‌کرد، و قتیکه مرد، اصحابش روی قبر او جمع شده می‌گفتند این شخص وقتیکه از قبر بیرون آید و.....».

ترجمهٔ راوی: وهیب بن حفص امامی ولی مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف).

۶۵- (محمد بن سنان) بوسیلهٔ شخصی از حضرت صادق نقل می‌کند که «پیغمبر فرمود وقتیکه خدا مرا با آسمان برد از پشت پرده با من صحبت‌هایی کرد، از آن جمله این بود: علی آخرین کسی است که او را قبض روح می‌کنم، علی است همان (دابه) ای که با مردم سخن می‌گوید، علی را به تمام چیزهایی که بتو وحی می‌کنم آگاه می‌سازم، نباید چیزی را از او کتمان

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۳۸۱.

(۲) تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۸۲.

بکنی - تا اینکه می‌گوید - بین من و تو جز علی سری نیست».

ترجمهٔ راوی: به ترجمهٔ راوی روایت شمارهٔ ۱۰ مراجعه کنید.

عنوان روایت: (ضعیف).

۶۶- (ابان بن ابی عیاش) می‌گوید ابو الطفیل مسأله رجعت را از جمعی از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب بمن خبر داده، سپس گفت همینکه این مسأله را از آنان شنیدم در کوفه به علی علیه السلام عرضه داشتم، فرمود این علم مخصوصی است که سزاوار نیست امت پیغمبر آنرا ندانسته باشند تا اینکه می‌گوید - سپس معرفی (دابة الأرض) را از حضرت خواستار شدم، فرمود کسی است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود، و زن می‌گیرد، گفتم، چه کسی است؟ فرمود پروردگار زمین است و سکون زمین بوسیلهٔ اوست، عرض کردم نفهمیدم، فرمود صدیق و فاروق این امت است.....! «.

ترجمهٔ راوی: بسیاری از علمای رجال که از آن جمله شیخ و علامه هستند ابان بن ابی عیاش را در شمارهٔ ضعفا قرار داده‌اند، سید علی بن احمد عقیقی می‌گوید این شخص فاسد المذهب بوده است^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف).

۶۷- (سلام بن مستنیر) از حضرت صادق روایت کرده که «فرمود ایشان: - خلفا خودشانرا بنام‌هائی نامیدند که خدا جز علی کسی را بآن نام ننمیده‌است، ولی تأویل آن نامها هنوز بظهور نرسیده، گفتم کی بظهور می‌رسد؟ فرمود وقتیکه خدا پیغمبران و تمام مؤمنین را پیش روی خودش جمع کند، تا اینکه آن حضرت را یاری کنند، همین است معنی این آیه ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ...﴾ [آل عمران: ۸۱] در آن روز پیغمبر بیرق خود را بعلی می‌دهد و بر همهٔ افراد بشر حکمرانی خواهد کرد».

ترجمهٔ راوی: سلام بن مستنیر امامی ولی مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف).

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۳.

(۲) تنقیح المقال ج ۲ ص ۴۳.

۶۸- عیاشی از زراره نقل می‌کند که «حضرت صادق پس از تلاوت این آیه: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ فرمود کسیکه کشته می‌شود چون شربت مرگ را نمی‌چشد لذا باید حتما رجعت کند تا اینکه شربت مرگ را بچشد».

ترجمهٔ راوی: به ترجمهٔ راوی روایت شمارهٔ ۲۴ مراجعه بکنید.
عنوان روایت: (ضعیف: مرسل).

۶۹- عیاشی از (سیرین) روایت کرده که «حضرت صادق از من پرسید مردم دربارهٔ این آیه چه می‌گویند؟ ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ...﴾ [النحل: ۳۸] گفتم می‌گویند که راجع به کفار است که منکر قیامت و حشرند، فرمود قسم بخدا دروغ می‌گویند، مضمون این آیه موقعی تحقق پیدا می‌کند که قائم قیام نماید و جمعی با وی رجعت بکنند».

ترجمهٔ راوی سیرین اسمش مذکور در کتب رجال نیست.
عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

۷۰- (وهیب بن حفص) از ابی بصیر روایت کرده می‌گوید «از حضرت باقر معنی این آیه را پرسیدم ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ...﴾ [التوبة: ۱۱۱] فرمود در خصوص عهد و میثاق است: سپس آیه ﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ﴾ را تلاوت کردم فرمود (التابعین العابدین) قرائت کن، اینانند کسانی که خداوند در رجعت جان و مالشان را از آنان می‌خرد، سپس فرمود هر مومنی برای او مردن و کشته شدنی هست، هر کسی که کشته می‌شود باید رجعت کند تا اینکه بمیرد».

ترجمهٔ راوی: به ترجمهٔ راوی روایت شمارهٔ ۶۴ رجوع شود.
عنوان روایت: (ضعیف).

۷۱- همین مضمونرا عیاشی نیز از ابی بصیر نقل می‌کند.
ترجمهٔ راوی: به ترجمهٔ راوی روایت شمارهٔ ۲۴ مراجعه شود.
عنوان روایت: (ضعیف: مرسل).

۷۲- (حسن بن علی بن فضال) و (شعیب الحدا) از ابی الصباح روایت کرده می‌گویند «حضرت باقر علیه السلام عرض کردم می‌خواهم چیزی از شما بپرسم ولی کراهت دارم از اینکه نام آنرا ببرم، فرمود پرسش تو از رجعت است؟ عرض کردم بلی، فرمود انکار نمی‌کند این قدرت خدا را مگر (قدریه)، انکار مکن آنرا».

ترجمه راوی: حسن بن علی بن فضال هر چند جمعی او را توثیق و بلکه تجلیل کرده‌اند، ولی ابن ادریس و صاحب مدارک او را بعنوان کافر و ملعون معرفی کرده و می‌گویند فطحی مذهب بوده است^(۱). شعیب الحدا مجهول الحال است.

عنوان روایت: (ضعیف).

۷۳- (حسین بن علوان) و (محمد بن داود العبدی) می‌گویند (عبد الله بن ابی بکر) به علی علیه السلام عرض کرد (ابو المعتمر) مطلبی بمن گفت که در قلبم نمی‌گنجد، فرمود چه گفته بود؟ گفتم می‌گویند که شما از پیغمبر شنیده‌اید که می‌فرمود ما دیده و یا شنیده‌ایم که مردی سنش از سن پدرش بیشتر بوده، فرمود آن مطلب همین بود؟ گفتم بله آیا تو این مطلب را تصدیق داری و چنین مردی را می‌شناسی؟ فرمود بلی، در اینجا شروع می‌کند بشرح قصه (عزیز).

ترجمه راوی: علامه در قسم ثانی از خلاصه و فاضل جزائری در حاوی حسین بن علوان را در عداد ضعفا قرار داده‌اند^(۲). محمد بن داود العبدی مهمل و گمنام است. عبد الله بن ابی بکر امامی ولی مجهول الحال است^(۳).

عنوان روایت: (ضعیف).

۷۴- (ابو خالد القمط) از (عبد الرحمن القصیر) روایت کرده می‌گویند «حضرت باقر علیه السلام بعد از اینکه این آیه را تلاوت کرد: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ﴾ [التوبة: ۱۱۱] فرمود مقصود از این آیه این است: هر یک از مؤمنین که کشته می‌شوند رجعت می‌کنند تا اینکه بمیرند، و آنانیکه می‌میرند رجعت می‌کنند تا اینکه کشته شوند».

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۹۸ - ۲۹۹.

(۲) تنقیح المقال ج ۱ ص ۳۳۶.

(۳) تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۶۲.

ترجمه راوی: چهار نفر باین کنیه: (ابو خالد القمط) معروفند ۱- خالد بن زید ابو خالد القمط ۲- خالد بن یزید ابو خالد القمط ۳- صالح ابو خالد القمط ۴- خالد بن سعید ابو خالد القمط - آخری ثقه و بقیه مجهول الحالند، با اینکه زیاد جستجو کردم نتوانستم ممیزاتشانرا پیدا کنم از اینرو راوی این روایت مجهول الحال خواهد بود.

عبد الرحمن القصیر مجهول الحال است (۱).

عنوان روایت: (ضعیف).

۷۵- همین مضمون را (عیاشی) نیز از (عبد الرحیم) نقل می کند.

ترجمه راوی: در بین روایت حدیث چندین نفر بنام عبد الرحیم معروفند که در بین آنان فقط عبد الرحیم بن عبد ربه (ثقه) و عبد الرحیم القصیر (حسن) است ولی بقیه مجهول الحالند. ممیزات ابراهیم هر قدر تفحص کردیم بدست نیاوردیم، (عیاشی) که این خبر را از او نقل می کند چون غالباً از ضعف نقل حدیث می کرد - چنانکه در چند صفحه پیش گفتیم - از اینرو نمی توان اطمینان پیدا کرد که راوی این خبر همان عبد الرحیمی باشد که ثقه و یا حسن است، در هر حال راوی نامبرده مجهول الحال است.

عنوان روایت: (ضعیف).

۷۶- (ابو خالد القمط) از (حمران بن اعین) روایت کرده که «از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم آیا میان بنی اسرائیل چیزی واقع شده که مانند آن در بین این امت واقع نشده باشد؟ فرمود نه، گفتم پس مقصود از این آیه چیست ﴿أَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا...﴾ [البقرة: ۲۴۳] آیا آنها پس از نده شدن در همان روز مردند یا مدتی زندگانی کردند؟ فرمود خدا آنانرا بدنیا برگرداند و مدتی هم زندگانی کردند».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره ۷۴ و شماره ۱ مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۷۷- (یقطینی) و (عمرو بن شمر) از (جابر بن یزید) روایت کردند که «حضرت صادق

(۱) تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۴۷.

فرمود علی علیه السلام دو دفعه رجعت می کند؛ اول با پسرش حسین علیه السلام تا اینکه از بنی امیه و آنانیکه در جنگ با او شرکت داشتند انتقام بگیرد، سپس خداوند از کوفه سی هزار و از سایر مردم هفتاد هزار نفر از یارانش را بسوی بنی امیه اعزام می کند و در صفین با آنان جنگ کرده تمام آنان را به قتل می رساند سپس خدا آنانرا زنده کرده به اتفاق فرعون و آل فرعون معذبشان می کند، تا اینکه می گوید خدا سلطنت اهل دنیا از روزی که آن را آفریده تا روزیکه آنرا فانی می کند به پیغمبر عطا می کند، تا اینکه بآنچه را که در قرآن وعده کرده است: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ [التوبة: ۳۳] وفا نماید.»

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره ۵ و روایت شماره ۴۴ و روایت شماره ۷ مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف).

۷۸- (عثمان بن عیسی) از خالد بن یحیی روایت کرده می گوید «از حضرت صادق پرسیدم آیا پیغمبر ابو بکر را صدیق نامیده؟ فرمود بلی، موقعیکه او با پیغمبر در غار بود پیغمبر فرمود الان می بینم کشتی پسرهای عبدالمطلب را که در دریا دچار اضطراب گردیده و گم شده، ابو بکر گفت می توانی بمن نشان بدهی؟ فرمود بنزدیک من آی، نزدیک شده حضرت دستش را بر چشمهایش مالیده فرمود نگاه کن، نگاه کرد دید قضیه همان است که پیغمبر فرمود بود، حتی خانه های مدینه را هم دید، پیش خود گفت اکنون تصدیق کردم که تو ساحری، پیغمبر فرمود تو هم (صدیقی) بعد عرض کردم (عمر) چرا فاروق نامیده شد؟ فرمود مگر نمی بینی که او حق را از باطل جدا کرده و مردمرا به باطل وادار نمود؛ سپس گفتم آیا پیغمبر فرمود که از دعوت (سعد) پرهیز نمائید؟ فرمود بلی، برای چه؟ فرمود برای اینکه در رجعت با علی می جنگد.»

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره ۴۲ مراجعه نمائید.

عنوان روایت: (ضعیف).

۷۹- (علی بن سلیمان بن رشید) از شخصی روایت کرده می گوید (علی بن ابی حمزه) یک روز رفت خدمت حضرت رضا عرض کرد آیا تو امامی؟ فرمود بلی! عرض کرد از جدت حضرت صادق شنیدم می فرمود هر امامی حتماً باید اولادی بعد از او باقی بماند، فرمود این طور نفرموده بود، بلکه فرموده بود هر امامی باید بعد از او از او اولادی باقی بماند، مگر آن

امامی که حسین بن علی بر او خروج می‌کند».

ترجمهٔ راوی: علی بن سلیمان بن رشید امامی ولی مجهول الحال است^(۱).

علی بن ابی حمزه سالم البطائنی باتفاق علمای رجال واقفی بوده؛ و بعضی مانند ابن غضائری او را بعنوان کذاب، ملعون و متهم معرفی کرده‌اند^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)

۸۰- (عیاشی) از (رفاعة ابن موسی) نقل می‌کند که «حضرت صادق فرمود اول کسیکه رجعت می‌کند حسین بن علی و یزید بن معاویه است، حسین علیه السلام یزید و اصحابش را می‌کشد همانگونه که آنان حسین را بقتل رسانده بودند، سپس حضرت صادق این آیه را تلاوت فرمود: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ [الإسراء: ۶۰]^(۳).

(۱) تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۱۹.

(۲) تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۶۱.

(۳) آیه قبلش این است ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ یعنی ما در تورات به بنی اسرائیل خبر دادیم که اعقاب شما در آنجا تیکه منزل دارند دو مرتبه فساد می‌کنند، و در مقام کبریائی و فرعونیت بر آمده، بر مردمان ظلمی شایان می‌کنند، و تیکه اولین مرتبه ظلم و فسادشان در رسد ما یکعه بندگان نیرومند و ذی شوکت خود را بر شما مسلط کرده که دیار و مسکن‌های شما را در تحت نظر و تفتیش قرار بدهند، که اگر کسی باقی مانده باشد او را بکشند، و این وعده‌ای است تخلف ناپذیر، پس از آن دولت و غلبه شما را بر آنانیکه بشما مسلط شده بودند، بشما رد می‌کنیم، یعنی فتح و پیروزی را نصیب شما قرار می‌دهیم، اموال شما را زیاد می‌کنیم، و شما را دارای عدهٔ وافر و یاران بی‌شمار قرار می‌دهیم، این در وقتی است که از کبریائی و بیدادگری و از آن کارهای مفسده آمیز خود دست بکشید، چنانچه دارای کردار نیک و گفتار نیک و بالاخره، از هر جهت نیکوکار شدید، در حقیقت بخودتان نیکی کرده‌اید، بهرهٔ آن نصیب خودتان خواهد شد، یعنی در دنیا به غلبه و عزت و در آخرت بثواب و منزلت کامیاب خواهید شد، ولی اگر زشت خو و بدکردار شدید، تحقیقا بخود بد کرده‌اید، همان زشتی و پلیدی نصیب شما خواهد شد، یعنی در دنیا و آخرت دچار شقاوت و بدبختی می‌شوید.

این آیه ها - مانند سایر قصه‌های قرآن - گرچه در ظاهر مشعر بر یک قصهٔ تاریخی است، ولی در معنی مانند قصصی که علمای اجتماع و اخلاق بیان می‌کنند، متضمن بیان فلسفهٔ تاریخ است، می‌خواهد عاقبت و نتایج سوء ظلم، فساد و تکبر و پیروی نکردن خدا و رسول خدا را بما نشان بدهد، می‌خواهد فوائد نیکوکاری و خوش رفتاری را بما آگاه نماید خلاصه می‌خواهد راه رستگاری و سعادت در دنیا و آخرت را در ضمن همین قصه بما ارائه بدهد.

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره ۲۴ مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل).

۸۱- (حسن بن ابی الحسن دیلمی) و (محمد بن علی) از حضرت صادق روایت می کنند که «در ذیل این آیه ﴿أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا فَهُوَ لَا يَأْتِيهِ...﴾ [القصص: ۶۱] فرمود، شخص موعود علی علیه السلام است، خدا باو وعده داده که در دنیا از دشمنانش انتقام بگیرد و در آخرت او و دوستانش را به بهشت ببرد».

ترجمه راوی: حسن بن ابی الحسن دیلمی مهمل و مجهول الحال است^(۱).

محمد بن علی نیز مجهول الحال است.

عنوان روایت: (ضعیف)^(۲).

۸۲- (اسماعیل بن ابان) و (فضل بن زبیر) و (عمران بن میثم التمار) از (عبایه اسدی) نقل می کنند که «از حضرت علی علیه السلام شنیدم که می فرمود من سید پیر مردانم و در من سنتی از سنتهای ایوب است، بخدا قسم خداوند اهل و طائفه ام را برای من جمع می کند، چنانکه عائله یعقوب را برای او جمع کرده بود».

ترجمه راوی: اسماعیل بن ابان^(۳) و فضیل بن زبیر^(۴) و عمران بن میثم التمار^(۵) هر

سه مجهول الحالند.

پس دانستی که این آیه از جملات یک قصه پررهای اخلاقی است، ابداً مربوط بر رجعت نیست تا این اندازه مغالطه کاری که غلات در این قضیه بخرج داده اند، واقعاً حیرت آوراست! این بیچارگان از بس به سر و صورت دادن این امر بی اساس علاقمند بودند، همینکه در یک آیه به کلمه: (کره) و (رجوع) و (حشر) و (بعث) و (آخرت) و مانند اینها بر می خوردند، فوری اول و آخر آن آیه را قطع کرده و یک پیرایه ای هم بهمان آیه بی سرو ته بسته جز و دلیل خود قرار می دادند، دیگر غافل از اینکه خداوند در موقعش کسانی را خواهد برانگیخت که پرده از روی نیرنگ بازیهای آنان بر میدارد و سیاهکاری های آنان را که از دیر زمانی عالم اسلام را تاریک کرده بود محو می کند و یکعده مردان بزرگ اسلام را از اینگونه نسبتها تبرئه می کند و دامن جمعی مسلمان را از لکه های بدنامی پاک می سازد.

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۹۴.

(۲) چون بعضی از روایات حذف شده از این جهت نیز ضعیف است.

(۳) تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۲۶.

(۴) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۳.

(۵) تنقیح المقال ج ۲ ص ۳۵۲.

عنوان روایت: (ضعیف).

۸۳- (سهل بن زیاد) از حضرت باقر روایت کرده که «فرمود گویا می بینم عبد الله شریک عامری را که عمامه سیاهی دنباله اش میان دو شانه اش آویخته شده بر سر گذارده در پائین کوه پیش روی قائم ما با چهار هزار نفر الله اکبر گویان به بالای کوه رو آورده اند».

ترجمه راوی: سهل بن زیاد به ترجمه راوی روایت شماره ۴۵ رجوع شود.

عنوان روایت: (ضعیف).

۸۴- (سالم بن مکرم ابی خدیجه) می گوید «از حضرت صادق شنیدم که می فرمود از خدا خواسته بودم که پسر اسماعیل را بعد از من باقی بگذارد، خدا اجابت نکرد ولی در عوض درباره پسر رتبه و منزلت دیگری بمن بخشید و آن این است که اسماعیل اول کسی می باشد که ده نفر از اصحابش زنده می شود، از آن جمله عبد الله بن شریک است که علمدار او خواهد بود».

ترجمه راوی: سالم بن مکرم ابو خدیجه از (غلاة) یعنی از پیروان ابو الخطاب بود،

مرحوم شیخ در (فهرست) و ابن داود، از همین جهت او را در عداد ضعفا قرار داده اند^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف).

۸۵- عین همین مضمون را صاحب کتاب منتخب البصائر نیز از جمعی که منتهی به (ابو خدیجه) مزبور می شود پروردگار است.

عنوان روایت: (ضعیف).

۸۶- (جعفر بن فضل) می گوید از (محمد بن فرات) پرسیدم (اصبغ) را ملاقات کردی؟ گفت بله، با پدرم او را ملاقات کردم؛ پیر مردی بود که موی سر و صورتش سفید شده و ریش درازی داشت، پدرم از او تقاضا کرده بود حدیثی که از علی عَلَيْهِ السَّلَام شنیده است برایش نقل کند گفت «از حضرت علی شنیدم می فرمود من سید پیرمردانم و در من سنتی از سنتهای ایوب است و.....»

ترجمه راوی: جعفر بن فضل گمنام است.

(۱) تنقیح المقال ج ۲ ص ۶.

بطوریکه علامه در قسم ثانی از خلاصه می‌نویسد محمد بن فرات گاهی مدعی (باییت) بود و زمانی دعوی پیغمبری می‌کرد، و طبق روایاتی که کشی نقل می‌کند از (غلاة) بوده و شراب هم می‌خورده‌است، عاقبت در دست ابراهیم بن مهدی ابن منصور بقتل رسید^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف).

۸۷- (داود الرقی) می‌گوید: «بامام عرض کردم چون پیر شده و استخوانهایم نازک گردیده‌است، دوست می‌دارم در راه شما کشته شوم، فرمود اگر فعلا موفق نشوی در آتیه موفق خواهید شد».

ترجمهٔ راوی: بطوریکه ابن غضائری و نجاشی می‌نویسند داود الرقی فاسد المذهب و محل اعتماد غلاة بوده است، محقق بحرانی و فاضل جزائری و شهید ثانی و ابن داود نیز او را از ضعفا می‌دانند^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف).

۸۸- محمد بن عبد الله بن غالب و (محمد بن ولید) از (عبد الله بن خفقه) روایت کرده‌اند «که ابان بن تغلب برایم نقل کرد گذارم بجماعتی افتاد که نسبت بمن از لحاظ اینکه از حضرت صادق نقل حدیث می‌کردم نکوهش می‌کردند - تا اینکه می‌گوید دیدم جمعی از کودکان از جائی می‌گذشته و این جملات را می‌خوانند: (العجب کل العجب بین الجمادی والرجب) سپس از حضرت معنی آنرا پرسیدم، فرمود مراد ملاقات مردگان با زندگان است».

ترجمهٔ راوی محمد بن عبد الله بن غالب طبق شهادت نجاشی و علامه ابن داود واقفی بوده‌است^(۳).

محمد بن ولید هر چند فطحی مذهب بوده، ولی مورد توثیق علمای رجال می‌باشد^(۴) عبد الله بن خفقه اسمش در کتب رجال مذکور نیست.

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۷۰.

(۲) تنقیح المقال ج ۱ ص ۴۱۴.

(۳) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۴۴.

(۴) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۹۷.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل).

۸۹- (صاحب کتاب منتخب البصائر) می‌گوید به کتابی برخوردم که متضمن خطبه‌های علی امیر المؤمنین بود و قسمتی از آنها از (ابو الروح فرج بن فروه) از (مسعدة بن صدقه) از جعفر بن محمد روایت شده بود؛ در آنجا خطبه‌ای است بنام (مخزون) از جمله جملاتش این است (فيا عجب كل العجب بين جمادى و رجب) مردی از علی عليه السلام پرسیده تعجب شما از چیست؟ فرمود چگونه تعجب نکنم و حال آنکه قضای خدا درباره شما جاری گشته و شما نمی‌فهمید؛ آگاه شوید، صداهائی خواهد رسید که در بین آنها مرگ‌هائی واقع می‌شود و مردگان زنده می‌گردند و».

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۱).

۹۰- (محمد بن سالم بن ابی سلمه کندی) از حسن بن شاذان واسطی نقل می‌کند که «نامه‌ای مبنی بر شکایت از تعد یاتیگه اهل واسط بمن می‌کردند بحضرت رضا نوشتم، تا اینکه می‌گوید حضرت در جواب نوشت خدا از دوستان عهد و پیمان گرفته که در ایام دولت باطله صبر کنند، پس بحکم خدا صبر کن، اگر سید خلائق قیام بکند هر آینه می‌گوید: ﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ [یس: ۵۲]^(۲).

(۱) راوی خصوص این خطبه تعیین نشده و بطور ارسال ذکر شده است، از اینرو ضعیف خواهد بود - فرضا هم اگر راوی آن فرج بن فروه و مسعدة بن صدقه بوده باشد، اولی بطوریکه مامقانی در تنقیح المقال ج ۳ ص ۴ می‌نویسد مجهول الحال و دومی بطوریکه در تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۱۲ مذکور است علامه و فاضل جزائری و مجلسی او را از ضعف می‌دانند از اینرو نیز ضعیف خواهد بود.

(۲) بطوریکه ملاحظه می‌شود در این روایت این آیه را منزل به زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه می‌دانند، ولی با ملاحظه صدر و ذیل آیه بطور وضوح معلوم می‌شود که راجع به تشریح و ضعیف کفار در موقع نفخ صور و قیامت است، آیات قبل و بعدش این است: ﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾ [یس: ۴۸-۵۳] یعنی کفار بطور استهزاء به حضرت ختمی مرتبت می‌گویند پیوسته بما از حشر و قیامت و نزول عذاب و عده می‌دهی در چه زمانی واقع خواهد شد اگر راست می‌گوئی؟؛ خدا در جواب می‌گوید اینان منتظر نیستند مگر (صیحه واحده) را که روی می‌آورد باینان در حالی که باهم مخاصمه و معامله می‌کنند، یعنی وقوع قیامت بطور ناگهانی است و در آن هنگام قدرت ندارند بر اینکه نسبت بچیزی توصیه نمایند و بمنزل‌های خودشان برگردند، و قتیکه (صور) دمیده شد از قبرهایشان بیرون آمده می‌گویند: وای بر ما کی ما را از خوابگاه ما برانگیخت و بیدار کرد؟ پس از اینکه قدری بخود آمدند

ترجمه راوی: علامه علامه در قسم ثانی از خلاصه و مجلسی در وجیزه و ابن داود و ابن غضائری محمد بن سالم بن ابی سلمه کندی سجستانی را از ضعفا می دانند^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف).

۹۱- (صالح بن سهل) می گوید: «حضرت صادق در تفسیر این آیه ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ...﴾^(۲) فرمود حسین بن علی با هفتاد نفر از اصحابش که با وی کشته شده بودند خروج خواهد کرد، در حالتیکه در سرهایشان کلاه خود های مُذَهَّب دو رو و یا دو لبه می باشد».

ترجمه راوی: بطوریکه ابن غضائری و کشی و علامه در قسم ثانی از خلاصه و سید طاووس در تحریر و ابن داود می نویسند صالح بن سهل از غلاة و جعال حدیث بود^(۳).

عنوان روایت: (ضعیف).

۹۲- (مسعدة بن صدقه) از حضرت روایت کرده که علی عَلَيْهِ السَّلَام می فرمود من سید پیرمردانم و خداوند اهل و عیالم را برایم جمع می کند و.....».

ترجمه راوی: علامه در خلاصه و مجلسی در وجیزه و فاضل جزائری سعدة بن صدقه را از ضعفا می دانند^(۴).

ترجمه روایت: (ضعیف).

۹۳- (محمد بن خالد بن عبد الله البجلی) می گوید «حضرت باقر فرمود که علی می فرمود اگر کسی بخواهد با شیعه دجال جنگ بکند باید جنگ بکند با آنانی که برای عثمان و اهل نهروان گریه می کنند، و کسیکه بمیرد با اعتقاد باینکه عثمان مظلوم کشته شده، دچار

می گویند این است همان چیزیکه خدا بما وعده داده بود و پیغمبران در آنچه که بما خبر داده راستگو بوده اند؛ بعد خدا در مقام اخبار از سرعت بعث خلائق بر آمده می گوید: (إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ) یعنی در مدت یک صیحه و در مدت کمی همه افراد بشر در نزد ما حاضر می شوند، یعنی در عرصه قیامت جمع خواهند شد.

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۱۸.

(۲) مقتضی است به صفحه (۱۸۴) مراجعه کنید.

(۳) تنقیح المقال ج ۲ ص ۹۲.

(۴) تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۱۲.

غضب خدا شده و (دجال) را هم نخواهد درک کرد! مردی عرض کرد چگونه است حال کسیکه پیش از قضیه عثمان مرده باشد؟ فرمود از قبرش بیرون می‌آید تا اینکه قسمت اعتقاد پیدا کند، هر چند بینی او بخاک مالیده می‌شود».

ترجمه روای: محمد بن خالد بن عبد الله البجلی امامی ولی مجهول الحال است^(۱).
ترجمه روایت: (ضعیف).

۹۴- (احمد بن محمد بن خالد البرقی) و (محمد بن خالد البرقی) و (محمد سلیمان دیلمی) از عبد الرحیم قصیر روایت کرده‌اند که حضرت باقر بمن فرمود اگر قائم ما قیام بکند حمیرا: (عائشه) زنده می‌شود، تا اینکه حضرت با وحدبزند وانتقام فاطمه دختر پیغمبر را از او بگیرد».

ترجمه روای: احمد بن محمد بن خالد البرقی گرچه ثقه و مرد جلیل القدری بود، ولی بطوریکه نجاشی و شیخ در (فهرست) و علامه در (خلاصه) می‌نویسند غالباً از ضعف نقل روایت می‌کرد و بروایات مرسله زیاد اعتماد می‌کرد، بطوریکه در اثر آن چنانکه ابن غضائری می‌نویسد - مورد طعن قمیین بوده‌است، در هر حال با وجود اینکه خودش از ثقات است، روایاتش چندان مورد اعتماد علما نمی‌باشد^(۲).

محمد بن خالد البرقی بعقیده جمعی مانند نجاشی و ابن غضائری و شهید ثانی از ضعف می‌باشد^(۳).

محمد بن سلیمان الدیلمی از غلاة است به ترجمه روای شماره (۲۱) مراجعه شود.

عبد الرحیم القصیر بعقیده صاحب معتبر از ضعف و بعقیده جمعی از علما از حسان می‌باشد^(۴).

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۱۴.

(۲) تنقیح المقال ج ۱ ص ۸۲.

(۳) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۱۳.

(۴) تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۵۰.

عنوان روایت: (ضعیف).

۹۵- (عبد الکریم الخثعمی) از حضرت صادق روایت کرده: « وقتیکه قیام قائم نزدیک شود در ماه جمادی الثانی و در ده روز از ماه رجب باران شدیدی که مانند آن را هیچکس ندیده باشد باریده و در اثر آن خداوند گوشتها و بدنهای مؤمنین را در قبرهایشان می‌رویاند، گویا می‌بینم آنانر که از سمت (جهینه) رو می‌آورند و موی‌هایشان را از گرد و خاک تکان می‌دهند! ».

ترجمهٔ راوی: عبد الکریم الخثعمی باتفاق علمای رجال (واقفی) بوده، هر چند جمعی او را از ثقات می‌دانند ولی علامه در قسم ثانی از خلاصه و ابن غضائری روایاتش را قابل عمل نمی‌دانند - مخصوصاً ابن غضائری می‌گوید (واقفه) این شخص را از خودشان می‌دانند و (غلاة) زیاد از او نقل روایت می‌کنند^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف).

۹۶- (مفضل بن عمر) می‌گوید « حضرت صادق فرموده حضرت قائم از ظهر کوفه خروج می‌کند، و ۲۷ نفر از اشخاص ذیل نیز با او از همانجا خروج خواهند کرد: پانزده نفر از قوم موسی آنانیکه مردم را بحقیقت راهنمایی می‌کردند، و هفت تن از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلیمان و ابو دجانة انصاری و مقداد و مالک اشتر، که اینان از یاران و حکام آن حضرت خواهند بود ».

ترجمهٔ راوی: بطوریکه ابن غضائری و نجاشی می‌نویسند مفضل بن عمر الجعفی از (غلاة) و پیروان مذهب (خطابی) و بسیار دروغگو و جعل حدیث بود، علامه در قسم ثانی از خلاصه و مجلسی در وجیزه و ابن داود و..... نیز او را از ضعفا می‌دانند^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف).

۹۷- (عیاشی) نیز همین مضمون را از مفضل بن عمر روایت می‌کند.

۹۸- (احمد بن عبید) و (یحیی بن زکریا نرماسیری) و (علی بن ابی حمزه سالم البطائنی)

(۱) تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۶۰.

(۲) تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۳۸.

بوسیله جمعی از حضرت باقر روایت می کنند که فرمود « اگر قائم آل محمد خروج بکند خدا بوسیله ملائکه باو یاری خواهد کرد، اول کسی که باو بیعت می کند محمد و دومی علی علیه السلام خواهد بود».

ترجمه راوی: احمد بن عبید مجهول الحال است ^(۱) یحیی بن زکریای نرماشیری طبق شهادت علامه در قسم ثانی از خلاصه و ابن داود و ابن غضائری و نجاشی از غلاة و جعال حدیث بود ^(۲).

علی بن ابی حمزه سالم البطائنی (به ترجمه راوی روایت شماره (۳۸) مراجعه شود).
عنوان روایت: (ضعیف).

۹۹- (حسن بن علی الزيتونی) و (احمد بن هلال) درباره علائم ظهور قائم از حضرت رضا حدیث مفصلی روایت کرده و از آن جمله این است: «مردم در قرص آفتاب بدنی می بینند، و در آن موقع صدائی از آسمان می رسد که این امیر المؤمنین است!».

ترجمه راوی: حسن بن علی الزيتوی الاشعری امامی ولی مجهول الحال است ^(۳).
بطوریکه شیخ در رجال و فهرست و صاحب کتاب تهذیب در باب وصیت و صاحب تحریر می نویسند احمد بن هلال از (غلاة) بوده است، و حتی بعضی از اینان رسماً او را لعنت کرده اند ^(۴).

عنوان روایت: (ضعیف).

۱۰۰- عین همین مضمون را (حمیری) نیز از (احمد بن هلال) روایت کرده است.
۱۰۱- (مفضل بن عمر) می گوید «حضرت صادق فرموده حضرت قائم پس از ظهورش میاید سر قبر مؤمنینی و می گوید، مؤمن! صاحبت ظهور کرده، اگر می خواهی ملحق باو بشوی پاشو و چنانچه بخواهی در کرامت پرورگارت بمانی همین جا بمان».

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۶۷.

(۲) تنقیح المقال ج ۳ ص ۳۱۵.

(۳) تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۹۵.

(۴) تنقیح المقال ج ۱ ص ۹۹.

ترجمه راوی به ترجمه راوی روایت شماره (۹۶) رجوع کنید.

عنوان روایت: (ضعیف).

۱۰۲- در زیارت جامعه که (محمد بن اسماعیل برمکی) و (موسی بن عبد الله نخعی) آنرا از حضرت ابی الحسن الثالث روایت کرده‌اند، دارد که «خدایا قرار بده ما را از کسانی که پیروی می‌کند آثار شما را - تا اینکه می‌گوید - و برمی‌گردد در رجعت شما و بریاست می‌رسد در دولت شما».

ترجمه راوی: بطوریکه ابن غضائری می‌نویسد محمد بن اسماعیل برمکی از ضعف می‌باشد^(۱).

موسی بن عبد الله نخعی امامی ولی ظاهراً مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف).

۱۰۳- (علی بن محمد بن مسعده) و (حسن بن علی بن فضال) بوسیله جمعی در خصوص زیارت اربعین از حضرت روایت کرده‌اند: «گواهی می‌دهم باینکه من نسبت بشما ایمان دارم و برجعت شما یقین دارم».

ترجمه روایت: علی بن محمد بن مسعده ظاهراً مهمل است - حسن بن علی بن فضال به ترجمه راوی روایت شماره (۷۲) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل).

۱۰۴- در کتاب من لا یحضره الفقیه نوشته که حضرت صادق فرمود «از ما نیست کسی که برجعت ما معتقد نباشد و متعه را حلال نداند».

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۳).

۱۰۵- (سهل بن زیاد) و (محمد بن سلیمان الدیلمی) و (سلیمان دیلمی) از (ابی بصیر) روایت کرده می‌گوید «این آیه ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ...﴾ خدمت حضرت صادق تلاوت

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۸۱.

(۲) تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۵۷.

(۳) بعضی از روات این دو روایت (۱۰۳ و ۱۰۴) حذف شده و از این جهت نیز ضعیف است.

کردم، فرمود درباره این آیه چه می‌گوئی؟ - تا آخر آنچه که در روایت ۶۹ مذکور است». ترجمه روای: به ترجمه راوی روایت شماره (۴۵) و روایت شماره (۲۱) مراجعه کنید. عنوان روایت: (ضعیف)^(۱)

۱۰۶- همین مضمونرا (عیاشی) از (ابی بصیر) نقل می‌کند.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۲)

۱۰۷- همین مضمونرا (ابراهیم بن اسحق) بوسیله جمعی از حضرت باقر و صادق روایت کرده‌است.

ترجمه روای: بطوری که مرحوم شیخ در (فهرست) وابن غضائری ونجاشی می‌نویسند ابراهیم بن اسحق از (غلاة) بوده‌است^(۳).

عنوان روایت: ضعیف

۱۰۸- (سهل بن زیاد) و (محمد بن حسن بن شمون) و (خالد الاصم) و (عبد الله بن القاسم البطل) می‌گویند که « حضرت صادق این آیه را این طور تفسیر فرموده‌اند: (وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ) یعنی قتل علی بن ابی طالب و امام حسن (وَلَتَعْلَنَ عُلوًّا كَبِيرًا) یعنی قتل حسین بن علی (فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا) یعنی چون وقت خونخواهی حسین بن علی در رسد (بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ) یعنی بر می‌انگیزیم پیش از خروج قائم جمعی را که تمام قاتلین آل محمد را می‌کشند (وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا) یعنی خروج قائم وعده‌ای است ثابت و مسلم (ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ) یعنی خروج می‌کند امام حسین باهفتاد نفر از اصحابش در حالیکه کلاه‌های طلا کاری و دو رو یا دو لبه بر سر گذارده‌اند و همواره بمردم ابلاغ می‌کنند که این شخص

(۱) بعضی روایتش به کلمه (جماعت) تعبیر شده و باصطلاح بطور ارسال ذکر شده است، از این جهت نیز ضعیف است.

(۲) به صفحه (۱۳۰-۱۳۱) مراجعه کنید.

(۳) تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۳.

امام حسین است تا اینکه مردم او را با (دجال) و شیطان اشتباه نکنند، وقتیکه مردم نسبت به حسین بن علی کاملاً معرفت پیدا کردند قائم علیه السلام وفات می‌کند و حسین بن علی او را غسل می‌دهد.»

ترجمه راوی: سهل بن زیاد و عبد الله بن قاسم البطل بطوریکه در ترجمه راوی روایت شماره (۴۵) و شماره (۱۴) نوشتیم از (غلاة) می‌باشند، محمد بن حسن بن شمون نیز طبق شهادت شیخ و نجاشی و علامه در خلاصه و ابن داود و از (غلاة) بوده‌است^(۱).

خالد الاصم مجهول حال است^(۲)

عنوان روایت: ضعیف.

۱۰۹- صفوان می‌گوید «از حضرت صادق درخواست کرده بودم که بمن اجازه زیارت حسین بن علی را بدهد، سپس از او خواهش کردم کیفیت زیارت آن حضرت را بمن بیاموزد - از جمله فقرات زیارت نامه این است: و أشهد الله و ملائکته و أنبیائه و رسله أني بکم مؤمن و یایابکم موقن».

۱۲۰- در (کتاب مصباح) در زیارتنامه حضرت عباس دارد: من نسبت بشما و برجعت شما یقین دارم».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۳).

۱۱۱- در (کتاب مصباح الزیارة) زیارتنامه‌ای ذکر شده که (ابن عیاش) از (خیر بن عبد الله) از (حسین بن روح) نقل کرده، در آنجا دارد «و حتی العود فی حضرتکم و الفوز فی کرتکم».

ترجمه راوی: احمد بن محمد بن عبید الله بن حسن بن عیاش بطوریکه شیخ در رجال و فهرست و نجاشی و علامه در قسم ثانی از خلاصه و ابن داود می‌نویسند در آخر عمرش دچار اختلال شده بود، بعضی می‌گویند مقصود اختلال عقلی می‌باشد ولی عبارات نجاشی

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۰۲ - ۱۰۳.

(۲) تنقیح المقال ج ۱ ص ۳۸۶.

(۳) این دو روایت بطور ارسال نقل شده است.

مشعر است بر اینکه دچار اختلال مذهبی شده بود، در هر حال علمای رجال نامبرده و فاضل جزائری و مجلسی در وجیزه این شخص را از (ضعفا) می‌دانند^(۱).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۱۲- در کتاب (اقبال الاعمال) و (مصباح المتهدد) دعائی در باره روز تولد حسین بن علی علیه السلام ذکر شده از جمله فقراتش این است: «حسین بن علی در روز رجعت به نصرت الهی کمک کرده می‌شود».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل.

۱۱۳- در زیارتنامه حضرت قائم علیه السلام در سرداب که در کتاب (مصباح الزائر) نقل شده دارد «فاجعلنی یا رب فیمن یکر فی رجعتہ یعنی: خدایا قرار بده مرا از کسانی که بر می‌گردند در رجعت او».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۲).

۱۱۴- در کتاب نامبرده زیارتنامه دیگری درباره آن حضرت در سرداب نقل شده از جمله فقراتش این است: (و أن يجعل لي كَرَّةً في ظهورك ورجعةً في أيامك).

عنوان روایت: ضعیف: مرسل

۱۱۵- باز در کتاب مزبور زیارتنامه‌ای در خصوص آن حضرت نقل شده که می‌گوید (اللهم اني أدین لك بالرجعة بين يدي صاحب هذه البقعة).

عنوان روایت: ضعیف: مرسل

۱۱۶- (علی بن طاووس) در کتاب (مصباح الزائر) از حضرت صادق روایت کرده «هر کسی اگر چهل روز این عهدنامه را بخواند خدا او را از انصار قائم ما قرار می‌دهد و چنانچه پیش از ظهور قائم بمیرد خدا او را از قبرش بیرون آورده و در عوض هر کلمه از آن هزار حسنه باو بخشیده و هزار سیئه از نامه عملش محو می‌کند، بعد خود عهد نامه را می‌نویسد».

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۸۸.

(۲) مؤلفین کتابهای نامبرده این دو روایت (۱۱۲ و ۱۱۳) را بطور ارسال نقل کرده اند.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل

۱۱۷- (علی بن طاووس) در کتاب نامبرده می‌گوید از حضرت صادق روایت شده «هر کس اگر بخواهد قبر حضرت ختمی مرتبت را از دور زیارت بکند باید بگوید - زیارتنامه ذکر کرده تا اینکه می‌گوید-: إني من القائلين بفضلکم مقرر بر جعتکم «یعنی من بفضلیت و رجعت شما اقرار دارم».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۱)

۱۱۸- (محمد بن سنان) بوسیله جمعی خصوص کیفیت قبض روح مؤمن از حضرت صادق روایت کرده می‌گوید «مؤمن پس از مردنش آل محمد صلی الله علیه و آله را در بهشت زیارت می‌کند و با آنان می‌خورد و می‌آشامد - تا اینکه می‌گوید - پس از قیام قائم خدا ایشانرا زنده می‌کند».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره (۱۰) مراجعه شود.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۱۹- همین مضمونرا شیخ حسن بن سلیمان در کتاب مختصر بوسیله جمعی از (محمد بن سنان) روایت کرده‌است.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۲۰- (حسین بن محمد بن عامر) بوسیله جمعی زیارتنامه‌ای از حضرت صادق روایت کرده و در آنجا دارد که «إني من المؤمنین بر جعتکم».

ترجمه روایت: حسین بن محمد بن عامر امامی ولی مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)^(۳).

۱۲۱- (حسین بن عبد الله الرجانی) از حضرت صادق روایت کرده که علی علیه السلام فرمود «منهم فاروق اکبر و صاحب میسم و صاحب نشر اول و نشر آخر و صاحب رجعت ها و دولت

(۱) چون مؤلفین کتابهای مزبور روات این روایات (از ۱۱۴ تا ۱۱۷) را حذف کرده اند، از اینرو مرسل و ضعیف می‌باشد.

(۲) تنقیح المقال ج ۱ ص ۳۴۲.

(۳) این روایت از جهت ارسال رواتش نیز ضعیف است.

ها».

ترجمهٔ راوی: حسین بن عبد الله الرجانی ظاهراً امامی ولی مجهول الحال است^(۱).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۲۲- (محمد بن مروان) از ثمالی از حضرت صادق زیارتنامه‌ای نقل کرده که از جمله فقراتش این است: ما برای یاری شما آماده هستیم، تا اینکه خدا زنده بکند شما را.

ترجمهٔ راوی: محمد بن مروان مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۲۳- (محمد بن مجیب جوهری) بوسیلهٔ جمعی از حضرت صادق روایت کرده که می‌گوید: «چون نزدیک قبر حسین بن علی وسایر ائمه رسیدی، بگو: (اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر ابن نبیک وابعثه مقاماً محموداً تنتصر به لدينك وتقتل به عدوك فإنك وعدته ..)».

ترجمهٔ راوی: محمد بن مجیب الجوهری امامی و مجهول الحال است^(۳).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۲۴- (علی بن طاووس) در کتاب اقبال الاعمال می‌گوید «در روز دحو الارض مستحب است خواندن این دعا - دعا را می‌نویسد - تا اینجا: وابعثنا فی کرته حتی نکون فی زمانه من اعوانه.»

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۴).

۱۲۵- (ابو سلمه) می‌گوید: معنی این آیه را: (قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ) از حضرت صادق

پرسیدم فرمود دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده، (مَا أَكْفَرَهُ) یعنی چه گناهی از علی سرزده بود که

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۸۲.

(۲) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۸۲.

(۳) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۷۸.

(۴) این دو روایت (۱۲۳ و ۱۲۴) بطور ارسال نقل شده است.

او را کشتند؟ (مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ) یعنی علی از طینت انبیاء آفریده شده (فَقَدَّرَهُ) یعنی راه هدایت را برای علی آسان کرده است (ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ) یعنی بعد از آن علی را مانند پیغمبران می میراند (ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ) سپس در رجعت او را زنده می کند».

ترجمه روای: تقریباً شش نفر باین کنیه (ابو سلمه) معروفند ۱- محمد بن حنظله العبدي ابو سلمه ۱- محمد بن حنظله القیسی ابو سلمه ۳- خالد بن سلمه الجهنی الکوفی ابو سلمه ۴- راشد بن سعید الفزاری ابو سلمه ۵- علیم بن محمد البکری ابو سلمه ۶- غیلان بن عثمان ابو سلمه بطوریکه مرحوم مامقانی در کتاب «نتائج التنقیح» بترتیب در ص ۱۳۶ و ۴۸ و ۵۳ و ۱۱۰ و ۱۲۰ می نویسد تمام اینان مجهول الحالند.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۲۶- همین مضمون را صاحب کتاب «کنز الفوائد» نیز از (ابو سلمه) نقل می کند.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۲۷- (عبد الله بن الرحمن الاصم) و (منفصل بن صالح) از ابی عبد الله جدلی نقل می کند «که روزی رفتم خدمت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرمود من دابة الأرض هستم».

ترجمه روای: عبد الله بن عبد الرحمن الاصم بطوریکه نجاشی و علامه در قسم ثانی از خلاصه و ابن غضائری و ابن داود می نویسند از (غلاة) و از دروغگویان بصره بوده است^(۱).

مفضل بن صالح به ترجمه روای روایت شماره (۵۸) رجوع کنید.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۲۸- (عمرو بن ابی المقدام ثابت بن هرمز) از (جابر) روایت کرده می گوید «از حضرت باقر شنیدم که می فرمود بخدا قسم مردی از ما اهل بیت پس از مردنش سیصدونه سال سلطنت خواهد کرد، عرض کردم در چه وقت؟ فرمود پس از وفات قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدم حضرت مهدی چند سال سلطنت می کند؟ فرمود نوزده سال، پس از آن منتظر رجعت و خروج می کند برای خونخواهی حسین بن علی».

(۱) تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۹۶.

ترجمه روای: عمرو بن ابی المقدام ثابت بن هرمز العجلی بطوریکه علامه در قسم ثانی از خلاصه و مجلسی در وجیزه و فاضل جزائری و ابن غضائری می‌نویسند از ضعف بوده است^(۱).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۲۹- همین مضمون را نیز صاحب اختصاص از (عمرو بن ثابت).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۳۰- (ابی عبد الله ریاحی) و (ابی صامت حلوانی) از حضرت باقر روایت کرده‌اند که «علی علیه السلام می‌فرمود خدا شش چیز بخشیده است: علم مرگ‌ها و علم بلاها و علم قرآن و منم صاحب رجعت‌ها و دولت‌ها، منم صاحب عصا و میسم، منم آن دابه‌ای که با مردم سخن می‌گوید».

ترجمه روای: ابی عبد الله ریاحی^(۲) و ابی صامت حلوانی^(۳) هر دو مجهول الحالند.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۳۱- صاحب کتاب بصائر الدرجات نیز همین مضمون را از «ابی صامت حلوانی» نقل می‌کند.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۳۲- (محمد بن سنان) و (مفضل بن صالح) از حضرت صادق روایت کرده‌اند که «علی امیر المؤمنین بیشتر از اوقات می‌فرمود منم قسمت کننده بهشت و دوزخ منم فاروق بزرگ، منم صاحب عصا و میسم».

ترجمه روای: به ترجمه روای شماره (۱۰) و (۵۸) مراجعه فرمائید.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۳۳- همین مضمون را (معلی بن محمد البصری) و (محمد بن جمهور) از (محمد بن

(۱) تنقیح المقال ج ۲ ص ۳۲۴.

(۲) تنقیح المقال ج ۳ فصل الکنی ص ۲۵.

(۳) تنقیح المقال ج ۳ فصل الکنی ص ۲۰.

سنان) نقل می‌کند».

ترجمهٔ راوی: بطوریکه مجلسی در وجیزه و علامه در قسم ثانی از خلاصه و ابن داود و ابن غضائری می‌نویسند معلی بن محمد البصری مضطرب الحدیث و فاسد المذهب بوده است^(۱).

محمد بن الجمهور طبق شهادت مرحوم شیخ در رجالش و نجاشی و علامه در قسم ثانی از خلاصه و ابن غضائری، از (غلاة) بوده است^(۲). محمد بن سنان نیز از غلاة بوده است، به ص (۱۳۹) رجوع شود.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۳۴- همین مضمونرا (سهل بن زیاد) و (محمد بن ولید) و (سعید الاعرج) از حضرت صادق نقل می‌کند.

ترجمهٔ راوی: سهل بن زیاد و محمد بن ولید به ترجمهٔ راوی روایت شماره (۴۵) و شماره (۸۸) مراجعه شود.

سعید بن عبد الرحمن الاعرج بطوریکه علامه در (مختلف) و فاضل مقداد در (تنقیح) و فخر در ایضاح می‌نویسند مجهول الحال است^(۳).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۳۵- (حریز) و (برید بن معویه) از حضرت صادق روایت کرده‌اند که «روزها و شب‌ها بآخر نمی‌رسد تا اینکه خدا مردگانرا زنده کند و زندگانرا بمی‌راند و حق را باهلش بر گرداند».

ترجمهٔ راوی: بطوریکه علمای رجال می‌نویسند (حریز) در سجستان در زمان حیات حضرت صادق بدون اذن او برای خوارج شمشیر کشیده بود، و چون اینکار در شریعت اسلام ممنوع بوده در اثر آن، حضرت او را در مجلسش راه نمی‌داد، بعضی احتمال داده‌اند که علت ممنوعیتش از ورود در مجلس حضرت صادق لابد برای این بود که یک عمل قبیح بزرگی از او بروز کرده است، در هر حال صاحب تکمله و منتهی المقال روایات حریز را بمناسبت همان

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۳۳.

(۲) تنقیح المقال ج ۳ ص ۹۶.

(۳) تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۷.

کاریکه در سجستان کرده و از ورود در مجلس حضرت صادق ممنوع شده بود غیر قابل قبول می‌دانند^(۱).

برید بن معویه هر چند مورد تجلیل و توثیق علمای رجال می‌باشد، ولی طبق روایاتی که کشی نقل کرده از اهل بدع و مورد لعن حضرت صادق بوده است^(۲).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۳۶- احمد بن محمد الایادی و (احمد بن عقبه) می‌گویند: « پدرم می‌گفت از حضرت صادق پرسیدند آیا رجعت حق است؟ فرمود بلی، اول کسی که خروج می‌کند کیست؟ فرمود حسین بن علی است، که بعد از قائم خروج خواهد کرد، آیا تمام مردم با او خروج می‌کنند؟ فرمود نه، بلکه بطوریکه خدا می‌گوید (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا) دسته دسته رجعت می‌کند».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۳)

۱۳۷- در کتاب (منتخب البصائر) از حضرت صادق روایت شده «که امام حسین با آنانیکه با او شهید شده بودند رجعت می‌کند، و هفتاد پیغمبر نیز همراه او می‌باشند، چنانکه با موسی بن عمران هم بودند، حضرت قائم انگشترش را بحسین بن علی می‌دهد، و حسین بن علی آن حضرت را پس از وفاتش غسل خواهد داد».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل.

۱۳۸- صاحب کتاب نامبرده از جابر جعفی روایت کرده می‌گوید: «از حضرت صادق شنیدم که می‌فرمود بخدا قسم مردی از شیعیان ما پس از مردنش سیصد و نه سال سلطنت خواهد کرد، عرض کردم در چه وقت؟ فرمود: بعد از قائم. گفتم: قائم چند سال در عالم می‌ماند؟ فرمود: نوزده سال».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۱).

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۶۱.

(۲) تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۶۵.

(۳) در این روایت روات بین احمد بن محمد و احمد بن عقبه حذف شده و از اینرو ضعیف است.

۱۳۹- (اسد بن اسماعیل) می‌گوید «از حضرت صادق پرسیدند مقصود از یومی که خداوند در این آیه ﴿... فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ [المعارج: ۴] مقدارش را تعیین کرده چیست؟ فرمود مراد از آن رجعت پیغمبر اکرم است که مدت سلطنت او در رجعت پنجاه هزار سال است، ومدت سلطنت علی عليه السلام نیز چهل و چهار هزار سال خواهد بود.».

ترجمهٔ راوی: اسد بن اسماعیل مجهول الحال است ^(۲).

عنوان روایت: ضعیف: مرسل ^(۳)

۱۴۱- در کتاب «السلطان المفرج عن اهل الایمان» از (علی بن مهزیار) روایت شده می‌گوید «در خواب دیدم کسی بمن گفت امسال برو مکه حضرت قائم را ملاقات خواهی کرد - قصه را نقل می‌کند، تا اینکه می‌گوید - حضرت قائم بمن گفت: وقتیکه (چنین) مفقود شود، و (مغربی) به جنبش در آید و (عباسی) لشکر کشی بکند، و مردم به (سفیانی) بیعت کنند، آنگاه به (ولی خدا) اذن می‌دهند که ظهور کند، و با سیصد و سیزده نفر در بین صفا و مروه خروج می‌کنیم و می‌روم کوفه و مسجد آنجا را خراب کرده و سپس آنرا مانند اولش بنا می‌کنم، و تمام ابنیهٔ جبابره آنجا را نیز خراب خواهیم کرد، و می‌روم یثرب و (حجره) را خراب می‌کنم و کسانی که در آنجا مدفونند بیرون آورده در حالتیکه بدن آن دو نفر تر و تازه می‌باشد! سپس امر می‌کنم آن دو نفر را به سمت بقیع ببرند و به دو چوبهٔ دار آویزان کنند، و در نتیجه آن چوبه‌ها سبز می‌شود، و مردم بیش از پیش فریفته و گرویدهٔ آنان شوند، در این بین منادی از آسمان ندا کند ای آسمان بینداز و ای زمین بگیر!! پس در آن روز جز مؤمن کسی در روی زمین باقی نمی‌ماند، عرض کردم بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود رجعت رجعت! سپس این آیه را تلاوت فرمود ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ [الإسراء: ۶].

(۱) مؤلف کتاب «منتخب البصائر» حسن بن سلمان بن خالد است، بطوریکه مامقانی در تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۸۴ می‌نویسد از شاگردهای مرحوم شهید بوده، چنین کسی البته نمی‌تواند بدون واسطه از حضرت صادق و نیز از جابر که بقولی از اصحاب حضرت باقر و بروایتی از اصحاب حضرت صادق بوده روایت بکند، حتماً روایت چندی در بین بوده که ایشان حذف کردند و در نتیجه این دو روایت مرسل خواهد بود.

(۲) تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۲۲.

(۳) در این روایت نیز بعضی از روایات حذف شده است.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۱)

۱۴۲- احمد بن حسین بن علی فضال و (ابن ابی الخطاب) از (مروان بن مسلم) نقل می‌کند که (برید عجلی) می‌گوید «از حضرت صادق پرسیدم اسماعیلی که خدا در این آیه ذکر کرده ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ...﴾ [مریم: ۵۴] آیا همان اسماعیل پسر ابراهیم است، چنانکه معروف است؟ فرمود او نیست، زیرا اسماعیل پیش از پدرش ابراهیم وفات کرده بود، و ابراهیم پیغمبر و صاحب شریعت بود، اگر همان اسماعیل باشد، پس بسوی چه کسانی مبعوث شده بود؟ عرض کردم پس کیست؟ فرمود مقصود از او اسماعیل پسر حزقیل پیغمبر است که خدا او را به پیغمبری مبعوث کرده بود قومه او را تکذیب کرده و کشتند و سپس پوست صورتش را کردند، در نتیجه خداوند بر آنان غضب کرده سطاطائیل ملک را که ملک عذاب است نزد او فرستاده که قومه او را در تحت شکنجه قرار دهد، اسماعیل گفت من احتیاج باین قسمت ندارم، خدا گفت پس حاجت تو چیست؟ عرض کرد - پروردگارا تو از خلائق عهد و پیمان گرفتی نسبت بخودت به خدائی و نسبت به محمد به پیغمبری و نسبت باوصیای او به ولایت، و بمخلوق خود خبر داده‌ای آنچه را که امت پیغمبر پس از او با حسین بن علی خواهند کرد، و بحسین وعده داده‌ای که او را به دنیا برگردانی تا اینکه از دشمنانش انتقام بکشد، خدایا حاجتم این است که مرا هم به دنیا برگردانی تا از این مردم که آزارم کرده‌اند انتقام بگیرم!.

خداوند تقاضای اسماعیل پسر حزقیل را قبول کرده و باو وعده داده که با امام حسین رجعت کند».

ترجمه روای: احمد بن حسین بن علی الفضال با اینکه فطحی می‌باشند بیشتر علمای رجال او را از ثقات می‌دانند مگر علامه که او را در قسم ثانی از خلاصه در شماره ضعفا قرار داده است^(۲).

برید عجلی به صفحه (۲۰۵) مراجعه کنید.

(۱) علی بن عبد الکریم صاحب کتاب مزبور بطوری که خود در آنجا اشاره کرده است وسائط بین خود و علی بن مهزیار را حذف نموده است - خلاصه ضعف این روایات و روایت قبل از جهت ارسال است.

(۲) تنقیح المقال ج ۱ ص ۵۵.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۱).

۱۴۳- (عبد الله بن عبد الرحمن الاصم) از (حریز) روایت کرده می‌گوید «از حضرت صادق پرسیدم برای چه عمرهای شما کوتاه‌است، با اینکه مردم خیلی نیازمند بشما هستند؟ فرمود: در نزد هر یک از ما صحیفه‌ای است آنچه را که می‌باید در مدت عمر ما بدان عمل بکنیم در آن نوشته شده، وقتیکه مقرراتش تمام شود معلوم می‌شود که عمر ما با آخر رسیده، در آن موقع پیغمبر نزد ما آمده خبر مرگ ما را بما اعلام می‌کند حسین بن علی در صحیفه خود آنچه را که می‌خواست برایش پیش آمد بکند قرائت کرده - تا اینکه می‌گوید - ملائکه طبق اجازه‌ای که قبلا برای یاری حسین از خداوند گرفته بودند، موقعی روز عاشوراء بزمین نزول کرده بودند که حضرت شهید شده بود، لذا مراتب را بخداوند عرضه داشته و خداوند بآن امر کرد که همواره ملازم قبه آن حضرت باشید تا اینکه روزی او را به بینید که زنده شده و خروج کرده‌است، و آنگاه او را یاری کنید، ولی فعلا وظیفه شما این است که تا آنروز بر آن حضرت گریه کنید گریستن و یاری کردن بر او را مخصوص بشما کرده‌ام».

ترجمه راوی: عبد الله بن عبد الرحمن الاصم از غلاة بوده‌است، بصفحه (۲۰۲) مراجعه

شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۴۴- (جعفر بن محمد بن مالک) و (علی بن خالد العاقولی) و (عبد الکریم الخثعمی) می‌گویند «حضرت صادق در تفسیر این آیه ﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ﴾

[النازعات: ۶-۷] فرمود مراد از (راجفه) حسین بن علی و مقصود از (رادفه) علی بن ابی طالب است، اول کسی که از قبر بیرون آمده و گرد و خاک را از سرش تکان می‌دهد حسین

(۱) چنانچه اصل روایت را در بحار ملاحظه فرمائید می‌بینید که ابن ابی الخطاب در اینجا بدون واسطه از مروان بن مسلم روایت کرده است، ولی در کتاب کافی در باب حجت احادیث چندی هست که در آنها با سه و چهار واسطه از او روایت می‌کند، از اینجا گمان می‌رود که در این روایت نیز بین این دو نفر وساطتی بوده که ابن ابی الخطاب حذف کرده است، و در نتیجه این روایت مرسل باشد؛ چنانکه مرحوم شیخ حسن صاحب (منتقی) و مرحوم شیخ و جمعی از محققین مانند محمد امین کاظمی و غیره - بطور یکه مامقانی در تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۰۹ می‌نویسند - این معنی را از امارات ارسال روایت قرار داده اند، یعنی اگر به بینند شخصی که معمولا با چند واسطه از کسی نقل روایت می‌کرده بدون واسطه در یک روایتی از او روایت کرده است، حکم می‌کنند که آن روایت مرسل است، از اینرو این روایت هر چند روایتش یعنی (برید) و (احمد بن حسین بن علی فضال) از ثقات باشند، چنانکه جمعی از علمای رجال گواهی می‌دهند، از جهت ارسال ضعیف خواهد بود.

بن علی است، این است معنی آیه ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾ [غافر: ۵۱].

ترجمه راوی: بطوریکه نجاشی و ابن غضائری و علامه در قسم ثانی از خلاصه می نویسند جعفر بن محمد بن مالک از غلاة و بسیار دروغگو و جعال حدیث بود، مخصوصاً ابن غضائری می گوید این شخص مجمع تمام معایب ضعفا بوده است، شیخ طوسی می گوید جعفر بن محمد بن مالک از ثقات بوده ولی جمعی او را تضعیف کرده اند، و درباره مولد حضرت قائم چیزهای عجیب و غریبی روایت کرده است^(۱).

علی بن خالد العاقولی اسمش در کتب رجال مذکور نیست، و باصطلاح مهمل است^(۲).
عبد الکریم الخثعمی به صفحه (۱۹۲) مراجعه کنید.
عنوان روایت: ضعیف.

۱۴۵- همین مضمون را (ابو القاسم علوی) نیز از حضرت صادق روایت کرده است.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۳)



(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۲۵.

(۲) تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۸۸.

(۳) بطوریکه در اصل روایت محسوس است ابو القاسم علوی این روایترا بطور ارسال روایت کرده است.

۱۴۶- صاحب کتاب (روضه الفضایل) نیز همین مضمونرا از حضرت صادق نقل

می‌کند.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۱)

۱۴۷- (احمد بن محمد السیاری) بوسیله جمعی از عبد الله بن نجیح یمانی روایت کرده می‌گوید «روزی این آیه را ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [التكاثر: ۸] در حضور حضرت صادق تلاوت کردم، فرمود مراد از (نعیم) نعمتهائی است که خداوند بوسیله محمد و آل محمد بشما انعام کرده است - تا اینکه می‌گوید - سپس این آیه ﴿كَأَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ [التكاثر: ۳] را قرائت کردم، فرمود یک دفعه در رجعت و دفعه دیگر در قیامت خواهید دانست».

ترجمه راوی: احمد بن محمد السیاری از غلاة و قائل بتناسخ نیز بوده‌است به ترجمه راوی روایت شماره (۱۸) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۴۸- نجاشی می‌گوید: بین (ابو حنیفه) و (مؤمن الطاق) قصه‌های چندی واقع شده از آن جمله یک روز ابو حنیفه به مؤمن الطاق گفت به رجعت عقیده داری؟ گفت بلی. ابو حنیفه گفت: پس پانصد دینار بمن قرض بده، وقتیکه من وتو رجعت کردیم آن وقت بشما خواهیم داد، مؤمن الطاق گفت باید ضامنی بمن بسپری وضمانت بکند بر آنکه تو در رجعت بصورت انسان بر می‌گردی، زیرا می‌ترسم تو بصورت بوزینه رجعت بکنی و من نتوانم آنرا از شما بگیرم! ^(۲).

(۱) صاحب کتاب روضه نیز روایت این را بطور کلی حذف کرده و از اینرو مرسل و ضعیف است، گذشته از این خود کتاب روضه هم بطوریکه مرحوم مجلسی در جلد اول بحار در ضمن شرح کتابهائی که ماخذش بوده می‌نویسد مورد وثوق نمی‌باشد.

(۲) راستی خیلی دور از مقام شامخ مرحوم مجلسی علیه الرحمه است که یک قصه فکاهی را که بین دو نفر واقع شده بود در عداد احادیث ائمه و جزء ادله مثبتة یک مسأله اعتقادی که پایه‌اش باید بر علم و یقین استوار باشد، قرار بدهند! مگر اینکه بگوئیم موقعی که شاگردهایشان ابواب کتاب (بحار) را پس از تنظیم بنظر شریفشان می‌رساندند، ایشان بمناسبت اینکه شیخ الاسلام مرکزی و مشغله شان زیاد بوده اصلا متوجه این قسمت نشده بودند.

۱۴۹- همین قصه با مختصر تغییری در کتاب احتجاج نیز مذکور است.

۱۵۰- (ابراهیم بن محمد الثقفی) می گوید «از علی امیر المؤمنین پرسیدند ذو القرنین چیست؟ فرمود مردی بود که از طرف خدا بسوی قومی مبعوث شده بود، امتش او را تکذیب کرده و یک شاخش - یا یک طرف سرش را زده بودند، و در نتیجه مرد سپس خدا او را زنده کرده دو باره بسوی همان جمعیت مبعوث کرد، در این موقع نیز تکذیبش کرده و شاخ دیگر و یا طرف دیگر سرش را زدند، در اثر آن ضربت باز مرد، و در این مرتبه نیز خدا او را زنده کرد، چون دو دفعه شاخ این پیغمبر شاخدار را زده بودند از آن جهت او را ذو القرنین نامیدند!!».

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)

۱۵۱- عین همین مضمون در روایت دیگر نیز نقل شده، ولی در خاتمه می گوید در بین شما نیز مانند این شخص موجود است، راوی می گوید علی علیه السلام از این جمله خودش را اراده کرده است.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل) ^(۱)

۱۵۲- (عبد الله بن اسید کندی) می گوید « پدرم می گفت روزی با جمعی در مجلس علی امیر المؤمنین نشسته بودیم که (ابن معن) و (ابن نعج) وارد شدند، در حالتیکه یک پارچه‌ای در حلق عبد الله بن وهب انداخته کشان کشان او را می آورند، به حضرت عرض کردند این شخص را بکش و با دروغگویان مدهانه مکن، فرمود نزدیک من آورید، چون بنزدیکش آوردند، فرمود این شخص چه می گوید؟ عرض کردند می گوید تو دابة الارض هستی و ضربتی بر سرشما زده می شود، رو کرد به عبد الله بن وهب، اینها چه می گویند؟ عرض کرد من برای اینها حدیثی نقل کرده بودم که (عمار بن یاسر) برایم نقل کرده بود، حضرت فرمود رهایش کنید».

ترجمه روای: عبد الله بن اسید کندی و اسید کندی ظاهراً مهملاً و مجهول الحالند،

(۱) ابراهیم بن محمد الثقفی این دو روایت اخیر را (یعنی روایت شماره ۱۵۰ و ۱۵۱) بدون واسطه از علی امیر المؤمنین روایت می کند، با اینکه ایشان بطوریکه ابو علی وسایر علمای رجال در کتابهای رجال شان می نویسند در سال (۲۸۳) وفات کرده بود و علی (ع) در سال (۴۰) هجری رحلت کرده بود، فاصله بین وفاتشان (۲۴۳) می باشد، بنا بر این حتماً وسائط چندی در بین بوده بوده که حذف شده است، از اینرو این دو روایت مرسل و در نتیجه ضعیف خواهد بود.

گذشته از این ابراهیم بن محمد الثقفی - چنانکه در ذیل روایت، پیش نوشتیم - در سال (۲۸۳) هجری وفات کرده بوده چنین کسی مستبعد است که بتواند با یک واسطه از اسید کندی که طبق مضمون همین روایت عَلَيْهِ السَّلَامُ را ملاقات کرده بود، نقل حدیث بکند زیرا فاصله وفات علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و ابراهیم بطوریکه گفتیم (۲۴۳) بوده است، در هر حال این روایت یا از جهت اهمال و مجهول الحال بودن راوی و یا از لحاظ ارسال رواش ضعیف خواهد بود.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)

۱۵۳- (ثقفی) نامبرده در کتابش "غارات" از (عبایه) روایت کرده که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرمود من سید پیر مردانم و در من سنتی از سنتهای ایوب است و.....".

ترجمه روای: عبایه بن رفاعه مجهول الحال است (۱).

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل) (۲)

۱۵۴- (علی بن عبد الله اسد) و (احمد بن معمر) بوسیله جمعی از ابن عباس روایت کردند که « این آیه ﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ...﴾ [الشعراء: ۴] درباره ما و بنی امیه نازل شده است، که بر آنان سلطنت خواهیم کرد و....».

ترجمه روای: علی بن عبد الله بن اسد و احمد بن معمر اسمشان در کتب رجال مذکور نیست.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

۱۵۵- (محمد بن عیسی الیقطنی) بوسیله جمعی از ابی بصیر روایت کرده که « تفسیر این آیه را ﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ﴾ از حضرت باقر پرسیدم، فرمود این آیت عبارت از علی امیر المؤمنین است که در وقت زوال آفتاب آشکار شده و یک ساعت نمایان می گردد، بطوریکه تمام مردم او را بخوبی خواهند دید و گردنهای بنی امیه در مقابل آن خاضع خواهد شد».

ترجمه روای: به ترجمه روای شماره (۵) مراجعه کنید.

(۱) تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۳۲.

(۲) ابراهیم ثقفی این روایت را بدون واسطه از عبایه که از اصحاب علی.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۱)

۱۵۶- (مفضل بن صالح) از (جابر) از (ابی عبد الله جدلی) روایت کرده می‌گوید «یک روز رفتم خدمت علی امیر المؤمنین که می‌فرمود: من دابة الأرض هستم».

ترجمه روای: به ترجمه راوی روایت شماره (۵۸) مراجعه کنید.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۵۷- (اسماعیل بن اسحق الراشدی) و (خالد بن مخلد) و (عبد الکریم بن یعقوب الجعفی) خبر می‌دهند که ابی عبد الله جدلی می‌گوید «روزی رفتم خدمت علی امیر المؤمنین فرمود آیا خبر ندهم بتو سه چیزی را پیش از اینکه بیگانه وارد بشود؟ منم بنده خدا، منم دابة الأرض، منم راستگو و عادل روی زمین و برادر پیغمبر روی زمین، سپس فرمود آیا خبر ندهم بتو از بینی و چشمهای مهدی؟ عرض کردم بلی، در این موقع حضرت دستش را به سینه خود زده فرمود منم !!».

ترجمه روای: اسماعیل بن اسحق و خالد بن مخلد و عبد الکریم بن یعقوب اسمشان در کتب رجال ذکر نشده و ظاهراً مهمل می‌باشند.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

۱۵۸- (محمد بن حسن الصباح) و (ابان عثمان الاحمر البجلی) و (ابی داود) می‌گوید (ابی عبد الله جدلی) می‌گفت: «یک روز خدمت علی عَلَيْهِ السَّلَام رسیدم که فرموده بود می‌خواهم هفت حدیث برای تو نقل کنم، مگر اینکه بیگانه وارد شود، گفتم بفرمائید فرمود آیا بینی و چشمهای مهدی را می‌شناسی؟ عرض کردم امیر المؤمنین (شما هستید! و.....!)».

ترجمه روای: محمد بن حسن الصباح مجهول الحال است^(۲).

بطوریکه کشی و سایر علمای رجال می‌نویسند ابان بن عثمان از (غلاة) یعنی از پیروان

(۱) بعضی از روایات حذف شده و از این جهت نیز ضعیف است.

(۲) نتایج التنقیح مامقانی ص ۱۳۵.

مذهب (ناووسیه)^(۱) بود، ولی با این حال اغلب علمای رجال بر حسب اجماعی که کشی نقل کرده این شخص را از ثقات می‌دانند مگر ابن داود و فخر المحققین که او را در عداد ضعفاء قرار داده‌اند، مرحوم فخر المحققین می‌گوید از پدرم علامه حلی پرسیدم روایات (ابان) را می‌توان قبول کرد؟ فرمود اقرب این است که روایاتش را باید رد کرد به دلیل آیه ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ و هیچ فسقی مهمتر و بزرگتر از بی‌ایمانی نیست^(۲).

ابی داود اینکه از ابی عبد الله جدلی روایت کرده مجهول الحال است^(۳).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۵۹- (عمران بن میثم التمار) از (عبایه) نقل می‌کند که «مردی آمد خدمت علی ع عرض کرد مراد از (دابه) چیست؟ فرمود: دابه‌ای است مؤمنه که قرآن می‌خواند و به رحمن ایمان دارد، غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود».

ترجمه روای: بترتیب به ترجمه روای روایت شماره (۸۲) و (۱۵۳) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۶۰- عین همین مضمون را (محمد بن عیسی الیقطنینی) نیز از صفوان نقل می‌کند، نهایت آنکه علی ع در اینجا در خاتمه می‌گوید: مادرت به عزایت بنشیند، ان دابه عبارت از علی است».

ترجمه روای: به ترجمه روای روایت شماره (۵) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۶۱- (عبد الله ابن الزبیر القرشی) و (عمران بن میثم التمار) می‌گویند «عبایه می‌گفت یک روز خدمت علی امیر المؤمنین بودم می‌فرمود: برادرم پیغمبر بمن خبر داده که من در خاتمه هزار پیغمبر می‌باشم، و من هم در خاتمه هزار وصی هستم و و من بچیزهائی مکلف هستم که آنان مکلف بآنها نبودند، من به هزار کلمه علم دارم که جز من و محمد هیچکس

(۱) ناووسیه) یکی از فرقه‌های (غلاة) می‌باشند، و حضرت صادق را مهدی منتظر می‌دانند.

(۲) تنقیح المقال ج ۱ ص ۵ - ۶.

(۳) تنقیح المقال ج ۲ فصل الکنی ص ۱۵.

آنها را نمی‌داند مگر آنکه شما از آن کلمات یک آیه در قرآن می‌خوانید: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ﴾ [النمل: ۸۲].

ترجمهٔ راوی: در کتب رجال چهار نفر باین اسم (عبد الله بن زبیر) نامبرده شده: ۱- عبد الله بن زبیر قرشی ۲- عبد الله بن زبیر اسدی ۳- عبد الله بن زبیر والد ابی احمد الزبیری ۴- عبد الله بن زبیر رسانی، اولی از دشمنان علی علیه السلام و از کسانی بوده که مدعی خلافت بود، دومی و سومی مجهول الحال و چهارمی بمناسبت اینکه زیدی بوده بعقیدهٔ علامه حلی در خلاصه از ضعف می‌باشد، ممیزات این شخص را هر قدر جستجو کردم بدست نی‌آوردم، ولی ظاهراً باید مراد از آن همان عبد الله بن زبیر قرشی معروف باشد، زیرا بقیه بنام قریشی معروف نیستند.

لیکن این شخص چون مدعی خلافت و از دشمنان علی علیه السلام بوده خیلی بعید است که راوی چنین روایتی که صریحاً بر خلافت علی علیه السلام اشعار دارد بوده باشد، ولی این اسم چون مردد بین ضعیف و مجهول الحال است، در هر صورت این روایت ضعیف خواهد بود.

عمران بن مئیم التمار به صفحهٔ قبل مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۶۲- (احمد بن محمد بن اسحق الحضرمی) نیز همین مضمونرا بوسیلهٔ جمعی از (عمران بن مئیم التمار) از (عبایه) روایت کرده‌است.

ترجمهٔ راوی: احمد بن محمد بن اسحق اسمش در کتب رجال ذکر نشده‌است.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۶۳- (یحیی بن ابی بکر) بوسیلهٔ جمعی از (ابو هریره) نقل می‌کند که می‌گوید « پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دابة الأرض خروج می‌کند در حالیکه عصای موسی و انگشتر سلیمان با وی می‌باشد که با آن عصا صورت مؤمن را جلا داده و بوسیلهٔ آن انگشتر روی (کافر را داغ می‌کند) ».»

ترجمهٔ راوی: یحیی بن ابی بکر مهمل و گمنام است ^(۱).

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۳۰۸

در کتابهای رجال سه نفر باین کنیه (ابو هریره) معروفند: ۱- ابو هریره الدوسی که از اصحاب پیغمبر ﷺ بوده، این شخص گذشته از اینکه در بین شیعه معروف به دروغگوئی و جعل حدیث می‌باشد، بعضی از علمای اهل سنت و جماعت نیز روایاتش را تضعیف کرده و او را دروغگو می‌دانند، مانند ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سفیان ثوری و ابی اسامه و خوارزمی و جاحظ در کتاب معروف توحیدش و سمعانی^(۱).

۲- ابو هریره بزاز که ظاهراً از اصحاب حضرت صادق بوده، بطوریکه علامه حلی در خلاصه می‌نویسد عقیقی می‌گوید حضرت صادق یک روز نسبت باو اظهار شفقت فرمود و بر او رحمت فرستاد، مردی عرض کرد این شخص که همیشه شراب می‌خورده، فرمود مگر برای خداوند مشکل است که شراب خواری را بمناسبت اینکه دوست علی بوده بیامرزد؟!^(۲).

۳- ابو هریره عجلی این شخص نیز ظاهراً از اصحاب حضرت صادق و یا حضرت باقر بوده، بطوریکه ابن شهر آشوب در کتابش "معالم" می‌نویسد: از شعرای اهل بیت بوده‌است، روایت شده که ابی بصیر می‌گوید حضرت صادق روزی فرموده بود کیست که شهرهای ابو هریره را برای من بخواند؟ عرض کردم او که شراب می‌خورده! فرمود خدا بیامرزد ابو هریره را اگر کسی دشمنی علی ﷺ را در دل نداشته باشد، چنانچه مرتکب هرگونه معصیتی بشود خدا او را می‌آمرزد^(۳) اینکه این روایت را بدون واسطه از پیغمبر اکرم نقل می‌کند، معلوم است که همان ابو هریره معروف است.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

۱۶۴- (حسین بن علوان) و (سعد بن ظریف) می‌گویند «اصبغ بن نباته می‌گوید یک روز رفته خدمت علی امیر المؤمنین دیدم نان و سرکه و زیت می‌خورد، عرض کردم مقصود از دابه‌ای که خدا در این آیه ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ﴾ [النمل: ۸۲] خبر داده چیست؟ فرمود: دابه‌ای است که نان و سرکه و زیت می‌خورد».

(۱) تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۶۵.

(۲) تنقیح المقال ج ۳ فصل الکنی ص ۳۸.

(۳) تنقیح المقال ج ۳ فصل الکنی ص ۳۸ حقیقتاً خیلی جای خورسندی است که شیعیان علی با وجود چنین احادیث ساختگی شب و روز بخوردن شراب و دیگر معاصی مشغول نمی‌شوند.

ترجمه راوی: حسین بن علوان به ترجمه راوی روایت شماره (۷۳) مراجعه کنید.
 سعد بن ظریف الحنظلی الاسکافی بطوریکه علامه حلی در خلاصه و ابن داود از کشی نقل می کنند و در تحریر طاووسی نیز مذکور است، از (غلاة) از پیروان مذهب (ناووسیه) بوده، نجاشی و ابن غضائری و صاحب حاوی نیز این شخص را از ضعفا می دانند^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۶۵- (سماعه بن مهران) و (فضیل بن زبیر) می گویند اصبع بن نباته می گفت «معاویه از من پرسیده بود که شما جماعت شیعه گمان دارید که علی دابة الأرض است؟ گفتم: ما می گوئیم که یهودی ها چنین می گویند، معاویه (راس الجالوت) یهودی را احضار کرد و از او پرسید شما کلمه دابة الأرض را میان کتاب های خودتان می بینید؟ گفت بلی چه چیز است؟ گفت مردی است، اسمش را می دانی؟ بلی اسمش (الیا) هست. معاویه گفت چقدر این کلمه با کلمه (علی) شباهت دارد!.

ترجمه راوی: سماعه بن مهران طبق شهادت مرحوم شیخ طوسی و جمعی از فقها واقفی بوده و از همین جهت مرحوم صدوق و صاحب مدارک و..... بروایاتش عمل نمی کردند^(۲).

فضیل بن زبیر مجهول الحال است^(۳).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۶۶- (محمد بن عیسی) بوسیله جمعی از ابو بصیر روایت کرده که « حضرت ابو جعفر فرمود مردم درباره این آیه ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا﴾ [النمل: ۸۲] چه می گویند؟ بعد فرمود: مراد از دابة الأرض علی امیر المؤمنین است.»

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره (۵) مراجعه کنید.

(۱) تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۵.

(۲) تنقیح المقال ج ۲ ص ۶۷.

(۳) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۳.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۱).

۱۶۷- (محمد بن حسن الصباح) و (ابان بن عثمان) خبر می‌دهند که صالح بن میثم می‌گفت «از حضرت ابو جعفر تقاضا کردم که حدیثی برایم نقل کند، فرمود مگر از پدرت حدیث نشنیدی؟ عرض کردم نه، پدرم موقعی مرده بود که من بچه بودم، بعد گفتم من اینک حدیثی می‌خوانم، چنانچه صحیح خواندم تصدیق کن، واگر غلط خواندم مرا آگاه نما، فرمود چه شرط مشکلی کردی! عرض کردم اگر درست اداء کردم سکوت کن و گرنه مرا آگاه ساز فرمود این شرط آسان نیست، گفتم "من گمانم این است که علی دابة الأرض است" «.

ترجمه روای: به ترجمه روای شماره (۱۵۸) مراجعه کنید.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۶۸- (عیسی بن هشام) و (ابان بن عثمان) و جمعی دیگر نیز همین مضمونرا تا آنجا که صالح می‌گوید من گمان دارم که علی دابة الأرض است^(۲) از صالح نقل کرده‌اند، ولی در اینجا دارد که «حضرت ابی جعفر در تعقیب بیانات صالح قدری سکوت کرده سپس فرمود می‌بینم شما را که خواهی گفت علی رجعت خواهد کرد، بعد این آیه را قرائت کرد ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ [القصص: ۸۵] عرض کردم راستی می‌خواستم همین را هم از شما بپرسم که فراموش کرده بودم، فرمود می‌خواهی بتو خبر بدهم چیزی را که از این مهمتر است؟ ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ...﴾ [سبأ: ۳۴] هیچ نقطه در روی زمین باقی نمی‌ماند مگر اینکه صدای اشهد ان لا اله الا الله و محمد رسول الله در آنجا بلند خواهد بود».

ترجمه روای: عیسی بن هشام مجهول الحال است^(۳).

عنوان روایت: (ضعیف)

(۱) چون بعضی از روایتش در متن روایت حذف شده از این جهت نیز ضعیف است.

(۲) شما خواننده که باین روایت ها می‌رسید که دابة الارض را تفسیر به علی (ع) می‌کند، مقتضی است دو باره پاورقی صفحه ۱۵۷ تا ۱۶۲ را مراجعه فرمائید.

(۳) تنقیح المقال ج ۲ ص ۳۶۴.

۱۶۹- (محمد بن عیسی) و (ابان بن عثمان) می‌گویند «حضرت باقر در تفسیر این آیه ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيْ مَعَادٍ﴾ [القصص: ۸۵] فرمود پیغمبر بر شما طلوع خواهد کرد».

ترجمه روای: به ترجمه راوی روایت شماره (۵) و روایت شماره (۱۵۸) مراجعه کنید.
عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۱).

۱۷۰- (جعفر بن محمد بن مالک) بوسیله جمعی از ابی مروان روایت کرده که «از حضرت صادق معنی این آیه ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ...﴾ [القصص: ۸۵] پرسیدم، فرمود دنیا باخر نمی‌رسد تا اینکه پیغمبر ﷺ و علی علیه السلام در (ثویه) محلی است در کوفه، جمع شده و همدیگر را ملاقات بکنند و در آنجا مسجدی بنا می‌کنند که دارای دوازده هزار درب خواهد بود».

ترجمه روای: جعفر بن محمد بن مالک از (غلاة) است به ترجمه راوی روایت شماره (۱۴۴) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۷۱- تقریباً همین مضمون را (ابراهیم بن اسحق النهاوندی) نیز بوسیله عده‌ای از حضرت صادق نقل می‌کند.

ترجمه روای: بطوریکه مرحوم شیخ طوسی در فهرست و علامه حلی در خلاصه و نجاشی و ابن غضائری می‌نویسند ابراهیم بن اسحق النهاوندی از غلاة و متهم در دین بوده، و از اینرو روایاتش را تضعیف کرده‌اند^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۷۲- (محمد بن عیسی) و (مفضل بن صالح) از زید الشحام روایت کردند که «حضرت صادق فرمود مراد از (عذاب الادنی) در این آیه ﴿وَلَنذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ﴾

(۱) بعضی از روایات در متن روایت حذف شده و از اینرو مرسل است.

(۲) تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۳.

العَذَابِ الْأَكْبَرِ... ﴿[السجدة: ٢١] رجعت است».

ترجمه روای: محمد بن عیسی از غلاة و مفضل بن صالح جعل حدیث بود به ترجمه روای روایت شماره (٥) و روای روایت شماره (٥٨) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

١٧٣- (محمد بن عیسی) و (مفضل بن صالح) از زید الشحام روایت کردند که مقصود از «عذاب الادنی» در آیه مزبور دابة الأرض است».

عنوان روایت: (ضعیف)

١٧٤- (سلمه بن کهیل) بوسیله عده‌ای از پیغمبر ﷺ روایت کرده که «در خطبه حجة الوداع می فرمود: طائفة عمالقه را خواهم کشت، جبرئیل عرض می کند بگو عمالقه را یا من می کشم یا علی (ع)، پیغمبر هم چنین فرمود».

ترجمه روای: سلمه بن کهیل ظاهراً معاصر با حضرت سجاد و از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام بود، بطوریکه ابن داود و کشی و علامه می نویسند از پیروان مذهب (تبریه) و بلکه از رؤسای این مذهب بوده است، و روایاتش را بطور کلی تضعیف کرده اند^(١).

عنوان روایت: (ضعیف)

١٧٥- (جعفر بن محمد بن حکیم) و (عبد الکریم بن عمرو بن صالح الخثعمی) ملقب به کرام روایت کرده که "حضرت صادق فرمود اگر در روی زمین دو نفر باقی بماند یکی از آن دو امام خواهد بود، و آخرین کسیکه می میرد نیز امام است، تا اینکه زمین خالی از حجت نماند".

ترجمه روای: جعفر بن محمد بن حکیم بعقیده صاحب مدارک و مجلسی در وجیزه مجهول الحال می باشد^(٢). عبد الکریم الخثعمی واقفی بوده است، به ترجمه روای روایت شماره (٩٥) مراجعه شود.

(١) تنقیح المقال ج ٢ ص ٥٠.

(٢) تنقیح المقال ج ١ ص ٢٢٤.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۱)

۱۷۶- (موسی بن عمران النخعی) و (حسین بن یزید النوفلی) و علی بن ابی حمزه بوسیله پدرش از ابی بصیر نقل می‌کند که « بحضرت صادق عرض کردم که از پدری شنیدم که می‌فرمود بعد از قائم علیه السلام دوازده امام خواهد آمد، فرمود پدرم گفته بود دوازده مهدی می‌آید، نه دوازده امام، و آن دوازده مهدی جماعتی از شیعیان ما هستند که مردم را بدوستی درباره ما و معرفت در حق ما دعوت خواهند کرد!! ».

ترجمه روای: موسی بن عمران النخعی مجهول الحال است^(۲).

حسین بن الیزید النوفلی از شعرا و مردی بود ادیب، و در ری منزل داشت، بطوریکه نجاشی می‌نویسد قمیین او را از غلاة می‌دانستند، و ابن داود نیز از کشی نقل می‌کند که او از غلاة بوده است، در هر حال علمای رجال مانند علامه و ابن داود و شارح تهذیب و فاضل مجلسی روایاتش را رد کرده‌اند^(۳).

علی بن ابی حمزه به ترجمه روای روایت شماره (۷۹) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۷۷- سید رضی الدین در کتاب "البشاره" می‌گوید « در کتابی که تألیف (جعفر بن محمد بن مالک کوفی) بوده، دیدم ایشان باسناد خود تا حمران، روایت کرده‌اند که عمر دنیا صد هزار سال است، بیست هزار سال برای سایر مردم و هشتاد هزار سال برای آل محمد است! ».

ترجمه روای: جعفر بن محمد بن مالک از غلاة و بسیار دروغگو بوده است به ترجمه روای روایت شماره (۱۴۴) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

(۱) بعضی از روایاتش به جمله (عمن ذکره) ذکر شده و از اینرو مرسل است.

(۲) تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۵۸.

(۳) تنقیح المقال ج ۱ ص ۳۴۹.

۱۷۸- (محمد بن سالم) از حضرت باقر روایت کرده که « در تفسیر این آیه ﴿قَالُوا رَبَّنَا
 أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخِيَّتَنَا اثْنَتَيْنِ...﴾ [غافر: ۱۱] فرمود این آیه مخصوص به اقوامی است که
 رجعت می کنند ولی مضمونش در قیامت نیز جاری می شود».

ترجمه روای: محمد بن سالم مجهول الحال است (۱).

عنوان روایت: (ضعیف).

۱۷۹- (معلی بن خنیس) و (ابو المفضل) از (مفضل بن عمر) روایت می کنند که می گوید
 «حضرت صادق فرمود گویا می بینم یک تختی از نور در محلی گذارده شده، و روی آن قبه‌ای
 از یاقوت سرخ که با جواهرات گوناگون نیز زینت یافته است، نصب شده و حسین بن علی
 بالای آن نشسته است و در اطرافش نیز نود هزار قبه سبز رنگ گذارده شده و مؤمنین را
 می بینم که همواره زیارت آن حضرت آمده و بر او سلام می دهند، و آنگاه خداوند بمؤمنین
 می گوید اولیای من! هر چه می خواهید کنون از من درخواست کنید، زیرا مدت ذلت و آزار شما
 خیلی بطول انجامید، امروز روزی است هرگونه حاجتی که داشته باشید برآورده خواهم کرد،
 خوراک آنان در آن موقع بطور کلی از بهشت می رسد».

ترجمه روای: معلی بن خنیس و مفضل بن عمر هر دو از غلاة می باشند اولی از پیروان
 مذهب (مغیریه) و دومی از پیروان مذهب "خطابیه" بوده است بترتیب به ترجمه روای روایت
 شماره (۲۲) و (۹۶) مراجعه کنید.

ابو المفضل محمد بن عبد الله بن المطلب الشیبانی بطوریکه ابن غضائری می نویسد
 جعل حدیث و اغلب چیزهای منکر را نقل می کرد، مرحوم شیخ در رجالش می گوید جماعتی
 روایات این شخص را بطور کلی تضعیف کرده اند، و مرحوم مجلسی نیز در وجیزه روایاتش را
 تضعیف کرده است (۲).

عنوان روایت: ضعیف

۱۸۰- (ابن شهر آشوب) در کتاب مناقب می گوید « حضرت رضا در تفسیر این آیه

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۱۹.

(۲) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۴۶.

﴿...أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ﴾ [النمل: ٨٢] فرمود دابة الأرض عبارت از علی امیر المؤمنین است.»

عنوان روایت: ضعیف: مرسل

۱۸۱- (ابن شهر آشوب) از ابی عبد الله جدلی روایت کرده که «علی علیه السلام می فرمود من دابة الأرض هستم.»

ترجمه روای: محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی صاحب کتاب "مناقب" در قرن ششم می زیسته و معاصر با ابن ادریس صاحب (السرائر) متوفی در سال (۵۷۸) بوده، چنین شخصی حتماً نمی تواند بدون واسطه از ابی عبد الله جدلی که از اصحاب علی امیر المؤمنین بوده، و همچنین از حضرت رضا - در روایت فوق - نقل روایت بکند، تحقیقاً وسائط چندی در بین بوده که ایشان حذف کرده اند.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل

۱۸۲- (محمد بن مسعود العیاشی) در تفسیرش از جابر روایت کرده که «حضرت باقر این آیات را این طور تفسیر فرموده اند: ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ إِيَّاهُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ﴾ [النحل: ۲۱] "أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ" یعنی کفارند و مؤمنین نیستند "وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ" یعنی آنان ایمان نیاوردند که مشرک هستند (إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ) معنی این همان طور است که خدا گفته است! ﴿وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾ [الأنعام: ۱۵۰] یعنی کسانی که به حقانیت رجعت ایمان نمی آورند.»

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۱)

۱۸۳- عین همین مضمون را عیاشی نیز از ابی حمزه نقل میکند.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۲)

(۱) بصفحه (۱۴۷) مراجعه کنید.

(۲) بصفحه (۱۴۷) مراجعه کنید.

۱۸۴- (عبد الرحمن بن محمد علوی) از ابن عباس روایت کرده که «ایشان در تفسیر این آیه ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ [الشمس: ۳] گفته‌اند مقصود این است که اهل البیت در آخر الزمان مالک تمام نقاط روی زمین شده و دنیا را پر از عدل و داد می‌کنند».

عنوان روایت: ضعیف: موقوف^(۱).

۱۸۵- (ابراهیم بن محمد الثقفی) می‌گوید «حضرت صادق فرموده که علی (ع) می‌فرمود من صاحب عصا و میسم هستم».

عنوان روایت: ضعیف مرسل^(۲).

۱۸۶- (محمد بن سنان) و (مفضل بن عمر) نیز همین مضمون را از حضرت صادق روایت کرده‌اند.

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره (۱۰) و شماره (۹۶) مراجعه کنید.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۸۷- (ابراهیم بن حکم بن ظهیر فزاری) بوسیله جمعی از سلمان فارسی روایت کرده که «علی (ع) می‌فرمود من صاحب عصا و میسم و فاروق بزرگ و صاحب کرات هستم».

ترجمه راوی ابراهیم بن حکم بن ظهیر فزاری مجهول الحال است^(۳).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۸۸- (ابن شهر آشوب) در کتاب "مناقب" از حضرت باقر روایت کرده که «در شرح این کلمات علی (ع) (علی یدی تقوم الساعة) می‌فرمود مقصود از ساعت رجعت است».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۴).

۱۸۹- علی بن ابی حمزه سالم البطائنی از پدرش از ابی بصیر نقل می‌کند که «حضرت

(۱) این روایت را که از ابن عباس نقل شده، موقوف می‌گویند، بطوریکه در ص ۱۲۴ نوشتم موقوف از اقسام حدیث ضعیف است.

(۲) ابراهیم بن محمد الثقفی رواه بین خود و معصوم را حذف کرده است.

(۳) تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۵.

(۴) به صفحه (۲۲۵) رجوع کنید.

صادق در تفسیر این آیه ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا﴾ فرمود چون نسبت به پیغمبر و علی و فاطمه حيله کردند لذا خدا فرمود ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا، وَأَكِيدُ كَيْدًا، فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ...﴾ زیرا اگر قام مبعوث شود از جبارین قریش و بنی امیه انتقام می‌گیرید.

ترجمه راوی: علی بن ابی حمزه به ترجمه راوی روایت شماره (۷۹) مراجعه شود.

سالم البطائنی پدر علی بن ابی حمزه مجهول الحال است^(۱).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۹۰- (مفضل بن صالح ابی جمیله) و (ابان بن عثمان) از (فضل بن عباس) روایت کردند که « حضرت صادق فرمود مضمون این آیه ﴿فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا﴾ [الشمس: ۱۴] در موقع رجعت است ﴿وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا﴾ [الشمس: ۱۵] یعنی خدا نمی‌ترسد از اینکه مانند آن عذاب را متوجه آنان بکند در وقتی که رجعت می‌کنند».

ترجمه راوی: مفضل بن صالح جعال حدیث و بسیار دروغگو و ابان بن عثمان نیز از غلاة بوده‌است، به ترجمه راوی روایت شماره (۵۸) و (۱۵۸) مراجعه کنید.

فضل بن عباس مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۹۱- (عمر بن عبد العزیز) میگوید (عبد الله بن نجیح) میگفت که « من این آیه را ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ در حضور حضرت صادق تلاوت کردم، فرمود ایشان یک مرتبه در رجعت و یک مرتبه در قیامت خواهند دانست».

ترجمه راوی: عمر بن عبد العزیز از غلاة است به ترجمه راوی روایت شماره (۳۲)

مراجعه کنید. عبد الله بن نجیح مهمل و گمنام است.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۱).

(۱) تنقیح المقال ج ۲ ص ۴.

(۲) نتایج التنقیح ص ۱۲۱.

۱۹۲- (عبد الله بن القاسم الحارثی) بوسیلهٔ جمعی از حضرت باقر روایت کرده که « در تفسیر این آیه ﴿خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ﴾ [المعارج: ۴۴] فرمود مراد از (ذلک الیوم) روز خروج قائم است.»

ترجمهٔ راوی: عبد الله ابی القاسم الحارثی بطوریکه نجاشی و ابن داود می‌نویسد از غلاة بوده‌است. ابن غضائری می‌گوید این شخص بسیار دروغگو بوده و دروغگوئی او از همان احادیثی که نقل کرده کاملاً هویدا است^(۲).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۹۳- کشی در رجالش می‌نویسد (احمد بن علی بن کلثوم) می‌گفت هر وقتیکه موضوع رجعت در حضور حکم بن بشار در میان می‌آمد او آن را انکار می‌کرد، و در تعقیبش ما می‌گفتیم این شخص از مکذبین است.

ترجمهٔ راوی: بطوریکه مرحوم شیخ می‌نویسد احمد بن علی بن کلثوم سرخسی متهم به غلو بوده، و از ظاهر کلمات کشی نیز استفاده می‌شود که از غلاة بوده‌است، در هر حال جمعی مانند فاضل مجلسی در وجیزه و علامه حلی در خلاصه و ابن داود و صاحب حاوی روایاتش را بطور کلی رد کرده‌اند^(۳).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۹۴- کشی از (ادریس بن ایوب) و (عبد العزیز العبدی) و از زراره نقل میکند که حضرت باقر فرمود «جابر معنی و تفسیر این آیه را می‌داند ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ [قصص: ۸۵].»

ترجمهٔ راوی: ادریس بن ایوب مهمل و گمنام است.

عبد العزیز العبدی بعقیده علامه در خلاصه و مجلسی در وجیزه و ابن داود و نجاشی از

(۱) چون بعضی از روایات حذف شده از این جهت نیز ضعیف است.

(۲) تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۰۲.

(۳) تنقیح المقال ج ۱ ص ۷۳.

ضعفا میباشد^(۱).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۹۵- کشی از روایت نام برده و جمعی دیگر نقل می‌کند که زراره و محمد بن مسلم می‌گویند «احادیثی که ما از جابر نقل می‌کردیم از حضرت باقر پرسش کردیم و سپس گفتیم ما را با جابر چه کار که با حدیث وی اعتماد می‌کنیم، حضرت فرمود ایمان جابر بحدی رسیده که همواره این آیه را قرائت می‌کرد ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ [قصص: ۸۵]».

عنوان روایت: ضعیف.

۱۹۶- کشی همین مضمون را از محمد بن اسماعیل و جمعی دیگر نقل می‌کند. ترجمه راوی: محمد بن اسماعیل مهممل و گمنام است.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۹۷- (ابی عبد الله برقی) از حضرت صادق روایت کرده که حضرت صادق فرمود «هر کسی اگر نسبت به هفت چیز که از آن جمله رجعت است اقرار داشته باشد، حتماً مؤمن است».

عنوان روایت: ضعیف مرسل^(۲).

۱۹۸- (ابن عبدوس) بوسیله جمعی از حضرت رضا روایت کرده که فرموده «کسی که مقرر به توحید باشد - تا اینکه می‌گوید - رجعت و متعینین را نیز اقرار داشته باشد و معتقد به معراج، سؤال قبر، حوض کوثر، شفاعت و اینکه بهشت و دوزخ مخلوق است و صراط و میزان و بعث و نشور و جزاء و حساب بوده باشد آنکس حقاً مؤمن و از شیعیان ما اهل البیت خواهد بود».

ترجمه راوی: ابن عبدوس بعقیده صاحب حاوی از ضعفا و بعقیده مامقانی و غیره

(۱) تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۵۵.

(۲) بطوریکه در متن روایت محسوس است برقی وسائط بین خود و معصوم را حذف کرده است.

مجهول الحال است^(۱).

عنوان روایت: ضعیف.

شما - خواننده محترم - چنانچه در مطالعه ترجمه روایات این احادیث دقت کرده باشی البته فهمیدی که در بین اینها حتی یک حدیث صحیح هم موجود نیست، بلکه تمام این ۱۹۸ حدیث بجز شش تا که باصطلاح (حسن) است، بمناسبت اینکه روایتشان به غلاة و اشخاص مجهول الحال و مهمل منتهی می‌شوند، و یا اینکه اصلاً حذف شده‌است، ضعیف و غیر قابل قبول است - گرچه همه اینها بر فرض اینکه صحیح هم بودند در این موضوع مورد قبول نبودند، زیرا خبر واحد چنانکه مکرر یادآوری کردم از ادله ظنیه‌است، و جواز عمل بدلیل ظنی - بر فرض ثبوت حجیتش - منحصر در مسائل ظنیه یعنی مسائلی است که دلیل ظنی هم در آنها کفایت می‌کند، مانند احکام فرعیه عملیه، ولی در احکام قلبی و مسائل اعتقادی که علماء آنها را به احکام علمیه و یقینیه تعبیر می‌کنند، چون ثبوت آنها منوط به علم و یقین است به هیچ وجه دلیل ظنی مانند خبر واحد و غیره در آنها معتبر نیست، چنانکه در صفحه (۴۸) و (۴۹) دانستی که علمای بزرگ امامیه مانند شیخ مرتضی انصاری، شهید ثانی، شیخ طوسی، ابن ادریس، شیخ طبرسی و سید مرتضی همه متفقند در اینکه در احکام اعتقادی نباید اعتماد به ادله ظنیه مانند خبر واحد - اگر چه خبر صحیح باشد و اجماع منقول و غیره نمود دلیل ظنی در احکام اعتقادی بطور کلی مردود و غیر قابل قبول است.

چون دانستیم این اخبار از جهت سند ضعیف و مردود است خوبست اکنون آنها را عرضه بقرآن کریم نموده به بینم از اینجا چه نتیجه می‌گیریم زیرا عمده میزان صحت احادیث - مخصوصاً احادیث مربوطه به مسائل اعتقادی، قرآن کریم است یعنی حدیثی که متضمن یکی از احکام و مسائل اعتقادی‌است، چنانچه مضمونش مخالف و یا غیر موافق با قرآن بوده باشد باید آنرا طرح نمود، چنانکه مرحوم شیخ انصاری با اینکه عقیده‌اش این است که خبر متواتر در شریعت اسلام خیلی کمیاب است با این حال صریحاً در کتاب رسائل می‌فرماید که اخبار وارده از ائمه درباره لزوم طرح خبر مخالف یا غیر موافق با قرآن در مسائل اعتقادی بحد تواتر رسیده‌است پس اکنون مراجعه به قرآن نموده، به بینیم در باره رجعت چه می‌گوید؟

(۱) تنقیح المقال، ج ۱، ص ۶۷.



قرآن می گوید: مردگان هیچگاه بدنیا بر نمی گردند

از اینرو هر حدیثی که بر خلاف این می گوید، بقول امام جعفر بن محمد (ع) مزخرف و باطل است.

۱- ﴿وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ

وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ﴾ [الأنبياء: ۹۵] یعنی هر قریه‌ای که ما آن را یعنی اهلش را هلاک کرده و می‌میرانیم واجب و لازم است اینکه به دنیا بر نگردند تا موقع باز شدن سد یاجوج و ماجوج و پراکنده شدن آنان در روی زمین، یعنی تا موقع انقراض عالم و قیام قیامت، زیرا فتح سد یاجوج و ماجوج بقرینه آیه بعدش و باتفاق همه مفسرین از شیعه و سنی از نشانه‌های قیامت است، مخصوصاً بنا بقرائت ابن عباس و ابن مسعود که (جدث) با ثا مثله بمعنی (قبر) قرائت کرده و کلمه (هم) را کنایه از افراد بشر قرار داده اند، بطور وضوح دانسته می‌شود که این موضوع از علائم قیام قیامت است، زیرا بنا بر این مفاد صریح آیه این است: هر قریه‌ای که ما اهلش را می‌میرانیم واجب و لازم است اینکه بدنیا برنگردند، تا موقع باز شدن سد یاجوج و ماجوج و بیرون آمدن مردگان از قبرهای خود، یعنی تا موقع برپا شدن قیامت، خلاصه مفاد این آیه این است هر یک از اهل دنیا وساکنین روی زمین که ما آنها را می‌میرانیم واجب است یعنی سنت و قضای حتمی خداوند بر این جاری شده که مادامیکه این دنیا باقی است بدنیا بر نگردند، بلکه برای آنکه به سزای اعمال خود برسند بازگشت آنان تنها در نشأه آخرت خواهد بود.

پوشیده نیست که این معنی صریحاً نافی رجعت است و تمام مفسرین هم حتی آنانیکه این آیه را دلیل بر اثبات رجعت قرار داده‌اند مانند علی بن ابراهیم قمی و مرحوم مجلسی، این آیه را همین طوری که گفته شد معنی و تفسیر کرده‌اند، ولی رجعین چون نتوانستند از ظاهر و منطوق آیه و حتی از مفهوم آن استفاده نکنند - چنانکه در صفحه ۱۵۵ تا ۱۵۷ مبسوطاً نوشتم - لذا بگمان خود تدبیری به کار برده، از آیه مفهوم گیری کرده سپس مفهوم مخالفش را با اینکه مفهوم وصف آنهاست مخالف باتفاق علما حجیت ندارد دلیل مدعی خود قرار داده‌اند، برای مفسرین در تفسیر این آیه بهمین طوری که گفتیم همه اتفاق دارند، نهایت آنکه در کیفیت استفاده این معنی از آن بطوریکه مطابق با موازین ادبیه باشد هر یک وجهی

گفته‌اند، جمعی طبق روایتیکه در تفسیر همین آیه از ابن عباس نقل شده و بر حسب عقیده کسائی و فراء و زجاج می‌گویند: کلمه حرام بمعنی واجبست^(۱)، چنانکه در آیه ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا...﴾ [الأنعام: ۱۵۱] نیز این کلمه در واجب استعمال گردیده‌است، چه بدیهی است که عدم شرک واجب است نه حرام، و در اشعار ادبای عرب عصر جاهلیت هم در این معنی استعمال کرده‌اند، (عبد الرحمن بن جمانه المحاربی جاهلی) می‌گوید:

وإن حراماً لا أرى الدهر باكياً *** على شجوةٍ الا بكيت على عمرو^(۲)

یعنی واجب است اینکه نه بینم روزگاری را که من بر هیچگونه غم و اندوهی گریان باشم مگر آنکه بگرییم بر عمرو. و در محاوره عرب نیز استعمال اینگونه الفاظ در دو معنی ضد با یکدیگر خیلی شایع است، بنابراین معنی آیه همانطور است که گفته شده، برخی می‌گویند کلمه حرام در همان معنی متعارفی خود استعمال شده، ولی خبر است از برای مبتدای محذوف و (ان) در کلمه (انهم) را بکسر همزه خوانده‌اند، یعنی: حرامٌ عَلَيَّ قَرْيَةٍ أَهْلَكُنَّهَا رُجُوعُهُمْ، إِنْهُمْ لَا يَرْجِعُونَ: یعنی هر قریه‌ای که ما اهلش را می‌میرانیم، حرام است آنکه بدنیا برگردند، زیرا هیچگاه نخواهند برگشت. بعضی گرچه کلمه حرام را در همان معنی متعارف خود استعمال کرده‌اند ولی کلمه (لا) را زائده گرفته‌اند، مانند آیه: ﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ﴾ [الأعراف: ۱۲] بنابر این مفاد آیه این است، هر قریه که ما اهلش را هلاک می‌کنیم حرام است اینکه دو باره بدنیا برگردند. در هر حال مستفاد از ظاهر آیه و آن طوریکه همه مفسرین آنرا تفسیر کرده‌اند، این است: قضای حتمی خداوند بر این جاری شده که مردگان بدنیا برنگردند مگر پس از انقراض عالم و برپا شدن قیامت، مؤید مضمون این آیه: آیه ذیل است.

۲- ﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ، أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ

(۱) تاج العروس ج ۸ ص ۲۴۱.

(۲) تاج العروس ج ۸ ص ۲۴۲.

لَدَيْنَا مُخَضَّرُونَ ﴿[یس: ۳۱-۳۲] یعنی آیا اینمردم نمیدانند که آنهمه مردمان قرون گذشته را که ما پیش از اینان آنان را هلاک کرده‌ایم بسوی دنیا نخواهد رجعت کرد؟ تحقیقاً همه افراد بشر از گذشته و آینده در نزد ما یعنی در قیامت حاضر خواهند بود، اینکه کلمه (کم) تکثیری را روی کلمه (اهلکناها) ذکر کرده، نکته‌اش این است که می‌خواهد بفهماند برنگشتن مردگان بسوی دنیا چون از نوامیس حتمیه خداوند است؛ لذا شما نیز مانند اینان خواهید بود، یعنی وقتیکه مردید دیگر بدنیا برنمیگردید، ولی برای اینکه به جزاء اعمال خود رسیده باشید، همه شما را در روز قیامت نزد خود حاضر خواهیم کرد، این آیه بطوریکه ملاحظه می‌شود صریحاً نافی رجعت است، این است که (زمخشری) در تفسیرش "کشاف" در ضمن تفسیر این آیه می‌گوید "و هذا مما یرد قول اهل الرجعه" یعنی این آیه از جمله آیاتی است که مذهب رجعیین را رد می‌کند.

و در خاتمه این جملات می‌گوید: "می‌گویند که باین عباس گفتند جماعتی عقیده دارند که علی بن ابی طالب پیش از قیامت رجعت خواهد کرد، ابن عباس گفت اینان که این عقیده را دارند بد مردمی هستند، ما که فعلاً زنهای علی را تزویج و میراثش را تقسیم می‌کنیم، با این حال چگونه می‌شود که علی بدنیا بر گردد؟"^(۱)

ابن اثیر نیز در کتاب "کامل التاریخ" روایتی که متضمن همین مضمون است از حضرت حسن بن علی نقل می‌کند: «قال عمرو بن الأصم: قلت للحسن بن علی: إن هذه الشيعة تزعم أن علياً مبعوثٌ قبل القيامة! فقال الحسن: كذب والله هؤلاء الشيعة، لو علمنا أنه مبعوث قبل القيامة ما زوجنا نساءه ولا قسمنا ماله» یعنی عمرو بن اصم می‌گوید بامام حسن عرض کردم، جماعت شیعه گمان می‌کنند که علی بن ابی طالب پیش از قیامت رجعت بدنیا می‌کند، حضرت فرمود قسم بخدا اینان دروغ می‌گویند، چنانچه ما بدانیم که علی پیش از قیامت بدنیا بر می‌گردد، البته زنهایش را تزویج و اموالش را تقسیم نمی‌کنیم" در ذیل این روایت ابن اثیر می‌گوید: مقصود از جمله (هذه الشيعة) بدون شبهه فرقه مخصوصی از شیعه هست، زیرا سایر افراد شیعه قائل باین مقاله نیستند فقط عدّه کمی از شیعه که فعلاً منقرض

(۱) تفسیر کشاف ج ۲ ص ۲۵۱.

شده اند و از آن جمله جابر بن یزید بوده، معتقد باین موضوع بوده اند^(۱).

۳- ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الجماعية: ۲۴ - ۲۶] یعنی کفار به پیغمبر می گفتند جز این زندگانی دنیا که زنده می شویم و می میریم - با اینکه بعضی زنده شده و برخی دیگر می میریم - زندگانی دیگری برای ما در بین نیست، هلاک نمی کند ما را مگر طبیعت، خدا در مقابل می گوید اینان این حرفها را از روی نادانی می گویند و بهیچ وجه با آنچه که می گویند علم ندارند، پایه همه مقالاتشان فقط مبتنی بر گمان است، اینان مردمی هستند وقتیکه حجج ظاهره و آیات واضحه ما به آنان گفته می شود در مقابل حجت و برهانی ندارند مگر آنکه به پیغمبر می گویند: (اتُّوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) اینکه می گوئی برای این عالم آغاز و انجامی هست اگر راست می گوئی پدران ما را که مرده اند حاضر کن و آنانرا زنده گردان؟ خدا به پیغمبر دستور می دهد که باینان بگو: (اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ) خداست آنکه شما را در دنیا زنده می کند و بعد شما را می میراند، سپس هم شما را در قیامت که حتمی الوقوع است زنده خواهد کرد، ولی بسیاری از مردم باین معنی علم ندارند، حاصل اینکه خداوند در اینجا به پیغمبر اکرم امر می کند به آنانیکه احیاء پدران مرده خود را از شما درخواست می کنند، بگو زنده کردن پدران شما و بالاخره احیای موتی هم خارج از حدود وظائف من است و هم بر خلاف سنن عادیه خداوند است بلکه سنت و قضای الهی بر این جاری شده که شما را در اینجا زنده گرداند، یعنی از کتم عدم بعرضه وجود آورد، و پس از مدتی شما را بمیراند، و عاقبت هم شما را تنها در قیامت که حتمی الوقوع است برای جزای اعمالتان زنده بکند، پس این آیه هم معلوم می شود که رجعت و برگشتن مردگان به دنیا بر خلاف ناموس الهی و قضای حتمی خداوند است، اگر گفته شود که این آیه چون تنها رجعت خصوص کفار را نفی می کند پس فقط اخباریکه متضمن رجعت کفاراند مخالف این آیه

(۱) کامل التاریخ ابن اثیر ج ۳ ص ۱۵۷.

خواهند بود، نه آنهاییکه مشعر بر رجعت ائمه و مؤمنین می‌باشند، می‌گویم پیغمبر اکرم در جواب مقاله کفار چنانچه می‌گفت پدران شما رجعت نمی‌کنند البته این اشکال وارد بود، ولی در جواب آنان چیزی می‌گوید که بالصراحه شامل همه افراد بشر می‌شود، زیرا این جملات (الله یحییکم ثم یمیتکم ثم یجمعکم الی یوم القیمه) که در جواب گفته شده متضمن یکی از نوامیس کلیه الهیه و در حقیقت از مواد عمومی نظامنامه عالم ملک و ملکوت است، بدون شبهه همه افراد انسان مشمول همین ماده عمومی خواهند بود، کسیکه از یک اداره منظمی چیزی را درخواست کرده و رئیس اداره یکی از مواد عمومی مقررات اداره را که مربوط به سؤال او است باو بگوید، آن جواب گرچه در ظاهر متوجه آن شخص سائل است، ولی چون از مواد عمومی نظامنامه آن اداره است در حقیقت متوجه هر گوینده بآن سؤال خواهد بود، مؤید مضمون همین آیه این آیه است:

۴- ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ

كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ [المؤمنون: ۹۹-۱۰۰] یعنی کفار وقتیکه مشرف بر مرگ شدند و تا اندازه‌ای از حقیقت امر آگاهی یافتند، متذکر بی ایمانی و زیان کاری خود شده، و در نتیجه حسرت و ندامت آنان را فرا گرفته، سپس با حالت تأثر از خدا تقاضای رجعت بدنی می‌کنند، می‌گویند: پروردگارا مرا به دنیا برگردان شاید عمل صالحی کردم و آنچه را که از من ترک شده بجای آوردم، "خدا تقاضایشانرا بطور استبعاد و در نهایت شدت رد کرده می‌گوید، هرگز روی دنیا را نخواهید دید، رجعت و برگشتن به دنیا کلمه‌ای است که تنها اینان قال بآن هستند و بهیچ وجه درخور جواب دادن و گوش دادن نیست، در جلو ایشان یک حائل و فاصلی است تا روز قیامت که ایشان و رجعت بدنی را از هم جدا ساخته است"، یعنی وقتیکه مردند دیگر به دنیا رجعت نمی‌کنند تا روزیکه بر انگیخته می‌شوند به آخرت.

پس فهمیدیم رجعت بر خلاف نصوص قرآن کریم است، و در نتیجه این روایات که متضمن رجعت است چون مخالف باقرآند بر حسب فرمایش حضرت جعفر بن محمد همه مزخرف و باطل است، باید تمام اینها را طبق امریه آن حضرت بر کنار انداخت و بر دیوار زد.

فرضا هم اگر در قرآن یک آیه مخالف با رجعت نبود چون این روایات موافق با قرآن نیستند یعنی چون در قرآن آیه‌ای نیست که متضمن مضمون این روایات و رجعت باشد، از

اینرو نیز باید آنها را طرح نمود، چه در صفحه ۱۱۵-۱۱۷ گفتم اخبار زیادی که بعقیده مرحوم شیخ انصاری به حد تواتر رسیده از ائمه اطهار وارد شده که احادیثی که مضمونش موافق با قرآن نباشد باید آنها لزوماً طرح کرد.

[خلاصه این مبحث]

خلاصه این مبحث - روایاتی که مرحوم مجلسی در جلد ۱۳ بحار درباره رجعت نقل فرموده‌اند، از چند جهت ضعیف است، یعنی یک رشته جملاتی است که روی موازین شرعی اصلاً ما نباید آنها را بعنوان احادیث ائمه اطهار بشناسیم:

۱- بمناسبت ضعف سند یا ضعف روات آنها، چنانکه تفصیلاً ثابت شد، گذشته از اینکه قسمت بیشتر آنها که متضمن سلطنت ائمه بعد از حضرت مهدی می‌باشد - چنانکه در صفحه (۱۳۲-۱۳۳) نوشته شد - چون معارض با روایات صحیح و وارده درباره آن حضرت می‌باشد، از درجه اعتبار ساقط است.

۲- از لحاظ مخالفت مضمون آنها با نصوص قرآن کریم.

۳- از نظر عدم موافقت مندرجات آنها با قرآن کریم.

۴- بر فرض اینکه همه از روایات صحیح و مضمونشان هم با نصوص قرآن کریم مخالفت نداشته باشد، چون بحد تواتر نرسیده و خبر واحدند؛ بمناسبت عدم حجیت اخبار آحاد در مسائل اعتقادی.

از اینرو قلم بطلان روی همه آنها کشیده و ذوات مقدس ائمه اطهار و فرقه شیعه امامیه را از اینگونه امور بی اصل تبرئه خواهیم کرد.

کنون از طرفداران رجعت انصاف می‌طلبیم و می‌پرسیم آیا یک مشت خبر واحد ضعیف مخالف با قرآن را که گمان ضعیفی هم برای انسان تولید نمی‌کند می‌توان منشاء و مدرک (عقیده) که طبق دستور شرع و عقل پایه‌اش باید بطور کلی بر علم و یقین استوار باشد، قرار داد؟ آنها عقیده به چیزیکه بر خلاف اصل ثابت و ناموس تغییر ناپذیر عالم کون است! پروردگارا! اینمردمیکه جمود باینگونه اخبار ساختگی نموده دماغشانرا مملو از اینگونه خرافات کرده‌اند و از اینره اساس متین تشیع را که جز پیروی علی یا تعبد به متن ساده اسلام چیزی نبوده متزلزل ساخته و بالاخره زحمات علی و جعفر بن محمد و دیگر ائمه اطهار را بباد داده‌اند

در روز و اسپین جواب تو را چه خواهند گفت؟ خدایا تو گواهی من در این گفتارها نظر به کسان مخصوص ندارم، و آنانی هم که این اخبار را ضبط کرده اند، بحکم اینکه در گذشته‌اند چندان شایسته نکوهش نمی‌دانم، ولی درد من اینجاست که برادران دینی ما چرا باید تا این اندازه نسبت به دین که تنها وسیله نیکبختی و بزرگواری آنان است، بی‌عنایت باشند و در فهم حقایق آن اندکی صرف وقت نکنند؟ چرا باید موازین اسلام را بطوری از دست داده باشند که هر نادانی بتواند هر موهومی را بآنان تحمیل بکند، چرا باید هنوز هم مانند مردمان همجی طوق تقلید پدران خود را بگردن انداخته کورکورانه معتقدات آنان را، اگر چه بکلی بی‌اصل و موهوم بوده باشد، میزان عقیده خود قرار دهند سبحان الله دینیکه آنهمه بشر بتفکر و تدبیر دعوت می‌کند مخصوصاً اجتهاد و تحصیل یقین را در امور اعتقادیه واجب عینی هر فرد قرار میدهد، چرا باید تا این اندازه تقلید جاهلانه در پیروانش حکمفرما باشد که دماغشان را محل انعکاس هر موهومی قرار بدهند؟

حقیقتاً قصه غریبی است، اینان مادامیکه دربند دینند مقلد پدران جاهل و هر دیندار نادانند همین که از این رهائی یافتند پیرو هر نادان بی‌دینی می‌شوند! نمی‌دانم تاکی باید اینان در بند بندگی باقی بمانند، گوئی اساساً برای بندگی آفریده شده‌اند، خدایا گرچه در قرآن صریحاً فرمودی هر که مارا فراموش کند مانیز او را بحال خودش واگذار کرده فراموشش می‌کنیم، ولی با این حال عاجزانه به پیشگاه مقدست مسئلت می‌کنم به این مردم بیچاره رحم کن، چه خود می‌دانی راهی که اینان در پیش گرفته‌اند بسی خطرناک است.



[استدلال سید مرتضی بیک حدیث نبوی و جواب آن]

اگر یادتان باشد در متن روایت (۴۰) درباره رجعت به حدیث معروف نبوی که در ذیل بنظر شما می‌رسد استدلال شده بود، و مرحوم سید بن طاووس و جمعی دیگر نیز بطوریکه مرحوم مجلسی در ج ۱۳ بحار در خاتمه روایات رجعت در صفحه ۲۳۲ تا ۲۳۶ می‌نویسد رسماً بآن استدلال کرده‌اند - اینک بطوری که وعده داده بودم راه استدلالشانرا نقل کرده سپس در مقام جواب آن و شرح حدیث شریف نبوی بر می‌آیم حدیثی که فریقین آنرا از پیغمبر اکرم نقل می‌کنند این است: **روي الحميدي في الجمع بين الصحيحين عن أبي سعيد الخدري قال قال رسول الله ﷺ لَتَتَّبِعَنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شِبْرًا بِشِبْرٍ وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ تَبِعْتُمُوهُمْ! قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ؟ قَالَ: فَمَنْ؟**. یعنی حمیدی در جمع بین صحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده که پیغمبر فرمود شما مسلمین اخلاق و آداب و بالاخره رویه مردمیکه پیش از شما بودند بدون کم و زیاد پیروی خواهید کرد، بطوریکه آنان اگر در سوراخ سوسماری داخل شوند شما پیروی خواهید کرد، راوی می‌گوید عرض کردم این مردمیکه مسلمین از آنان پیروی می‌کنند آیا یهود و نصاری هستند؟ فرمود اگر اینان نباشند پس کیستند؟ **روي الزخشي في الكشاف عن حذيفة: أنتم أشبه الأمم سمتاً ببني اسرائيل لتركبن طريقهم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة حتي أني لا أري أتعبدون العجل أم لا!** یعنی پیغمبر فرمود شما مسلمین شبیه‌ترین جمعیتی هستید از جهت طریقه و رویه به یهودی‌ها، و رویه آنان را طابق النعل بالنعل پیروی خواهید کرد، بطوریکه من نمی‌دانم آیا گوساله را که آنها پرستش کرده‌اند، پرستش خواهید کرد یا نه؟

خلاصه استدلال مرحوم سید بحدیث مزبور این است:

"شیعه و سنی این دو حدیث را از پیغمبر اکرم نقل کرده وصحت آن را تصدیق دارند، مقتضای تصدیقشان این است که در مسأله رجعت و زنده شدن مردگان در این دنیا اختلاف نداشته باشند، زیرا این حدیث نبوی می‌گوید مسلمین آداب و سنن یهود و نصاری را پیروی خواهند کرد، و از طرفی قرآن و اخبار متواتره می‌گویند در بین امم گذشته و ملت یهود خدا

کسان چندی را، وقتیکه بموسی گفتند ما بتو ایمان نمی‌آوریم تا اینکه خدا را آشکارا به بینیم - میرانده و سپس زنده گردانید، پس بموجب این احادیث نبوی که می‌گوید مسلمین آداب و سنن یهود را روی خواهند کرد در بین ملت اسلام هم باید کسانی باشند که خدا آنانرا پس از مردن در دنیا زنده بکند، حصال چون در بین ملت یهود عده‌ای رجعت کردند، پس بموجب این حدیث نبوی که می‌گوید مسلمین سنن یهود را پیروی خواهند کرد، باید در بین اینان نیز عده‌ای رجعت بکنند.

اکنون در مقام جواب این استدلال و شرح حدیث شریف بر آمده می‌گوییم:

۱- ﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [البقرة: ۵۵-۵۶] صریحاً دلالت ندارد که در زمان حضرت موسی خدا جمعی را پس از مردن زنده کرده و بالاخره رجعت کرده باشند زیرا محتمل است مراد از (بعثناکم من بعد موتکم) بعثت انبیاء باشند، یعنی پس از اینکه شما را میراندیم در بین شما پیمبرانی مبعوث کردیم^(۱).

و نیز محتمل است مراد از موت غشوه باشد مانند آیه ﴿وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ﴾ و مقصود از بعث، افاقه و هوش آمدن باشد، یعنی بعد از اینکه در اثر صاعقه بی‌هوش شدید شما را بهوش آوردیم، و باز احتمال می‌رود مقصود از موت نادانی و جهالت باشد مانند آیه ﴿أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ﴾ چنانکه شعرا هم این کلمه را در جهالت زیاد استعمال کرده اند مانند:

اخو العلم حی خالد بعد موته و اوصاله تحت التراب رمیم

وذو الجهل میت وهو ماش علی الثری یظن من الاحیاء و هو عدیم

یعنی شما را پس از اینکه جاهل و نادان بودید، دانا و عالم کردیم^(۲) و همچنین احتمال می‌رود مقصود از بعث کثرت نسل باشد، یعنی پس از آنکه در اثر صاعقه مردید و گمان

(۱) مجمع البیان ج ۱ ص ۴۸.

(۲) روح المعانی ج ۱ ص ۳۳۹ - ۳۴۰.

می‌رفت که بطور کلی منقرض شده باشید اولاد شما را زیاد کردیم^(۱) در هر حال این آیه دلالت ندارد که در زمان حضرت موسی جمعی پس از مردن زنده شده و رجعت کرده باشند.

۲- بر فرض اینکه این آیه دلالت بر این معنی داشته باشد وبالاخره تصدیق بکنیم که در زمان موسی جمعی پس از مردن به دنیا برگشتند، شبهه‌ای نیست که این قضیه در مورد معجزه آنحضرت بوده، یعنی بنی اسرائیل چون دعوت موسی را تکذیب می‌کردند و زیر بار مبداء و معاد نمی‌رفتند؛ لذا خدا برای تثبیت پیغمبری موسی عده‌ای از آنان را میرانده سپس زنده کرد، و این موضوع با جریان نظام عالم طبیعی و غیر عادی را معرف و دلیل رسالت او قرار داد، این چه تماسی دارد به زنده شدن جمعی در آخر الزمان برای انتقام از یکدیگر؟ مگر در آخر الزمان هم پیغمبری مبعوث می‌شود که خدا برای اثبات رسالتش برای توده مردم چنین معجزه‌ای ابراز بکند؟!

۳- پیغمبر در این حدیث شریف می‌گوید مسلمین پیروی می‌کنند سنن و طریقه یهود و نصاری را، زنده کردن خدا مردگن را مگر از سنن و آداب یهودست تا اینکه گفته شود چون مسلمین بطوریکه این حدیث خبر میدهد متابعت سنن یهود را می‌کنند، پس باید در بین اینان هم خدا جمعی از مردگان را زنده بکند؟ اگر کسی بگوید دهاتی‌ها غالباً آداب و سنن شهری‌ها را پیروی خواهند کرد بطوریکه اگر آنان وارد هرسیاهچال و گودالی شوند اینان هم کورکورانه از آنان پیروی می‌کنند، آیا مقصود این است که چون شهریها در هر سال مثلاً هزار نفر باجل حتمی و دو هزار نفر در اثر زلزله و دیگر پیش آمدها تلف می‌شوند دهاتی‌ها هم چنین خواهند شد؟ روشن است که هیچ بچه‌ای از این جمله این معنی را نمی‌فهمد، بلکه مقصود اینست که مردمان ده در اثر ضعف ادبی، علمی و اخلاقی، اخلاق و عادات خلاصه سنن و رویه شهری‌ها را بدون تامل پذیرفته کورکورانه از آنان تقلید می‌کنند، و بالاخره مفتون مظاهر مدنیت آنان شده آئین قومیت و سنن ملیت خود را بطور کلی از دست داده دیوانه‌وار دنبالشان میدوند، این حدیث نبوی هم که می‌گوید: مسلمین سنن یهود را پیروی خواهند کرد مقصود آن نیست که چون در بین ملت یهود خدا عده‌ای از مردگان را زنده کرد، در بین مسلمین نیز باید جمعی رجعت بکنند، زیرا بدیهی است که زنده کردن مردگان از سنن خداوند است نه ملت یهود! بلکه مقصود این است که مسلمین تعالیم قرآن کریم و سنت و سیره آورنده آنرا

(۱) تفسیر شیخ محمد عبده ج ۱ ص ۳۲۲.

پشت سر انداخته و میزان آئین خود را از دست داده، متخلق باخلاق یهود خواهند شد: همان اخلاقیکه آنان را به گرداب مذلت و تیره‌بختی انداخته، وملتی بدان عظمت را در برابر سایر ملل حتی ملل ضعیفه دنیا کاملاً سرافکنده و ذلیل ساخته‌است، همان اخلاق و رویه‌ای که نظام اجتماعی آنانرا از هم پاشیده و هر عده‌ای را بیداری آواره کرده‌است، خلاصه همان اخلاقی که - چنانکه قرآن کریم می‌گوید - ذلت و مسکنت را توأم با وجود آنان کرده جزو لاینفکشان قرار داده‌است! آری چنین است، همین طوریکه این حدیث شریف نبوی می‌گوید، مسلمین بسیاری از اخلاق و سنن یهودیان را از آنان پیروی کرده‌اند:

۱- خروج از دایره توحید - یهودی‌ها چنانکه در اثر خلطه و آمیزش با مصری‌های قدیم گوساله پرستی و عادات وثنیه را از آنان گرفته و تقلید کرده‌اند، بعضی از مسلمین - بخصوص جمعی از شیعه - هم از دیر زمانی یکتاپرستی و آن حریت اولیه خود را از دست داده طوق پرستش هزاران گوساله‌های دو پا را بگردن انداخته‌اند! کاش این مقلدان نادان بهمین اکتفا کرده دیگر کاسه از آتش گرمتر نمی‌شدند: سنگ پرستی، درخت پرستی و قبر پرستی را شعار خود قرار نمی‌دادند!

۲- غرور در امر دین بمناسبت اعتقاد بشفاعت گزاف - یهودی‌ها چنانکه مغرور بشفاعت پدران خود شده آتش جهنم را جز چند روزی بر خود حرام می‌پنداشتند و از اینرو از مقررات کتاب خدا (تورات) اعراض می‌کردند، بعبارت دیگر در سایه انتساب به یعقوب و اعتقاد به گزاف، خویشان را از حد وسط بین خوف و رجاء و آن حالت معتدله‌ای که تنها محرک بشر بطرف کمالی می‌باشد بیرون کرده، رجائی محض شدند و در نتیجه کتاب خدا را پشت سرانداخته هر چیز قبیح را بجای می‌آوردند و فقط دلخوش بودند که خدا با یعقوب معاهده بسته که اینانرا جز چند روزی نخواهد معذب کرد ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ [آل عمران: ۲۳-۲۴]

اینچنین برادران ما نیز چنانکه همه می‌دانیم یک چنین شفاعت گزاف درباره پیغمبر و ائمه کرام قائل شده، قرآن و بیشتر مقررات اسلام را فدای یک محبت دروغی نسبت به خاندان علی و سوگواری سراسر ریا و تزویر نسبت بانها کرده آشکارا می‌گویند: آنهمه زحماتیکه پیغمبر، علی و دیگر مردان بزرگ اسلام در راه انتشار اسلام متحمل شده و عاقبت هر یک با وضع

رقت باری جان خود را در این راه باخته‌اند: آن ضربت خوردن علی علیه السلام در محراب عبادت و کشته شدن حسین علیه السلام در کربلاء، اسارت و گرفتاری زنان و اطفال بی گناهِش و آنهمه ناملایمات وارده بر دیگر ائمه کرام، همه برای شفاعت گناهکاران از شیعه بود؛ همه برای این بود که ما شیعیان علی علیه السلام در دنیا هر منکر و کار زشتی را بجای آورده، در آخرت هم فقط بمناسبت اینکه در دنیا قسمتی از دارائی خود را در راه دوستی خانواده علی علیه السلام صرف کرده‌ایم یعنی هر سال دو ماه را بنام سوگواری حسین علیه السلام با یکدیگر ملعبه نموده مجلسی که دارای چندین مفسده اخلاقی و اجتماعی بوده، بنام عزاداری برپا داشته‌ایم - با وجود اینکه اطراف هر یک از ما را فقیرانی چند احاطه کرده، صدای بیچارگی زنان گرسنه و اطفال برهنه شان همواره بلند بود، و با اینکه هر چند سالی یکدفعه بنام زیارت، ولی در معنی تجارت و تفریح به قم، مشهد و بین‌النهرین مسافرت کرده‌ایم، ائمه اطهار بدون تأمل دست ما را گرفته در یکی از غرفه‌های زیبای بهشت در آغوش حوریان مهوش جای دهند!! خلاصه همانطوریکه یهودیان جاه طلب یک معنی غلط و بی اساس برای شفاعت قائل شده، در نتیجه تعالیم کتاب خدا و آئینشان را در کمال خونسردی تلقی می‌کردند، برادران ما نیز از موضوع شفاعت مانند آنان کاملاً سوء استفاده کرده بالاخره بیشتر تعالیم قرآن کریم و اسلام را با نظر بی قیدی می‌نگرند.

خواننده عزیز! کسیکه نسبت بقوانین و دستور العمل های اسلام - جز معدودی که از روی عادت و تقلید بجای می‌آورد - چندان عنایت ندارد و پیوسته در مقام هتک نوامیس شریعت اسلام برآمده بیشتر منکرات را مرتکب می‌شود، کسیکه در اثر اخلاق زشت و کارهای ناشایسته اش خویشتن را همواره از رحمت حق دور کرده، قابلیت غفران و آمرزش را از خود سلب می‌کند، خلاصه کسی که جز اظهار دوستی نسبت به پیغمبر اکرم و ائمه کرام، عملاً هر لحظه روان پاک آن ذوات مقدس را از خود منزجر و خویشتن را آماده عذاب دردناک خدا می‌کند، آیا ممکن است پیغمبر و ائمه از چنین کسی که روحاً بهیچ وجه شباهت و تناسبی بینشان نیست در محکمه عدل خدا شفاعت بکنند؟! رستگاری و سعادت اخروی مگر از چیزهای مادی مانند مال و جاه و منصب است که خداوند در اثر توسط پیغمبر بمردم اعطا نماید؟ آیا می‌توان تصور کرد که خداوند عادل علی الاطلاق، با اینکه صریحاً در قرآن می‌گوید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ [الزلزلة: ۷] -

[۸] و در جای دیگر می‌گوید: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۲] بکسی اذن بدهد که از چنین کسانی شفاعت کند؟

[توضیح معنی شفاعت]

اکنون که سخن باینجا رسید، خوبست با رعایت اختصار در مقام توضیح معنی (شفاعت) آن اندازه‌ای که فکر ضعیفم اجازه می‌دهد برآیم:

شفاعت مشتق از (شفیع) بمعنی جفت است، حاجتمند چون خود را تنها می‌بیند، در حقیقت شخص شفیع را جفت و قرینش قرار می‌دهد، یعنی چون خویشتن را برای قضای حاجت و رسیدن بمقصودش عاجز می‌داند، لذا دست توسل بدامن شخص دیگری یعنی (شفیع) دراز کرده او را بهمراهی و کمک خود می‌طلبد، باید دانست که طرز شفاعت شفیع در همه جا یکجور نیست، و به نسبت تفاوت چیزیکه مورد احتیاج حاجتمند است از اینکه از مادیات و یا از امور معنویه است - کیفیت شفاعت تغییر می‌کند، مثلاً محصل فقیریکه معلمش را نزد وزیر معارف شفیع و واسطه قرار می‌دهد که وسائل زندگانش را فراهم آورد، طرز شفاعت معلم در اینمورد غیر از آنطوراست که او را شفیع قرار بدهد برای اینکه وزیر او را یکی از مقامات علمیه منصوب بکند، زیرا در صورت اول شفاعت شفیع باین است که دست محصل را گرفته ببرد پیش وزیر و مراتب فقر او را بوزیر معرفی کرده سپس از او تقاضای کمک خرج محصل را بکند، ولی در مورد دوم چون درخواست محصل از امور مربوطه بروح است، بعبارت روشن، چیزی است که گرو بند رقی نفس و مولود سعه روح و خلاصه از مقامات نفسانیه است، شفاعت معلم در این مورد باین است که وسائل ترقیات نفس و مزایای استکمال روح، خلاصه شرائط قابلیت آن مقام علمی را بمحصل خاطر نشان کرده روحش را متوجه بآن بنماید، بعبارت دیگر محصل را در تحت تعلیم و تربیت خود قرار داده آنچه که وسیله رسیدن محصل بآن مقام است، از مزایای علمی و اخلاقی، بوی بیاموزد، حال محصل اگر کاملاً از معلمش پیروی بکند، کردار، گفتار و دستور العمل‌های او را نصب العین خود قرار داده میزان عملش قرار بدهد، خلاصه روحش را با روح معلم پیوند کرده و خویشتن را از این راه شبیه و قرین او قرار داده و بالاخره قابلیت آن مقامی که منظورش بوده حائز بشود البته در این موقع همینکه آن وزیر دانشمند از ماجری آگاهی یافت، او را بهمان مقام علمی منصوب خواهد کرد، اینجاست که باید گفت معلم درپیشگاه وزیر، از آن محصل شفاعت کرده و محصل هم داخل

در شفاعت او شده‌است، ولی چنانچه محصل شانه از زیر بار تحصیل خالی کرده تعالیم معلم را با کمال بی‌قیدی تلقی بکند و تمام اوقاتش را با تنبلی و تن‌پروری گذرانده، در عوض اینکه نسبت به کردار و گفتار معلمش ابراز علاقه بکند، نسبت بشخص او اظهار دوستی کرده و در عین حال متوقع باشد باینکه بتوسط معلم مورد عنایت وزیر واقع شده بمقام استادی مثلا نائل شود، بدون شبهه چنین کسی چون بسوء اختیارش خویشتن را از شفاعت معلم بیرون کرده‌است، با چنین توقع بیجا نباید در شماره عقلا شمرده شود.

حاصل اینکه شفاعت در مورد دوم دارای مبادی چندی هست، و در حقیقت مانند درختی است که برای او بذر و شاخ و برگ و میوه می‌باشد، بذره‌های آن همان تعالیمی است که معلم در اعماق قلب محصل می‌فشاند، شاخ و برگ و میوه اش عبارت از آن مقامات علمیه‌است که محط نظر محصل بوده‌است؛ محصل چنانچه آن بذره‌های علمی و اخلاقی را با اعمال خود آبیاری کند، البته در موقعش از میوه آن بهره مند می‌شود؛ یعنی در این موقع روح معلم یا روحيات همین محصل که در حقیقت از رشحات و مظاهر روح معلم است او را قهراً بهمان مقام علمی که منظورش بوده رسانده، خلاصه او را در جرگه معلم و در حریم شفاعت او قرار می‌دهد خواننده محترم البته از همین مثال معنی شفاعت پیغمبران و این آموزگاران دبستان انسانیه را دریافته و بخوبی فهمیده‌اند که شفاعت اینان نیز دارای مبادی چندی می‌باشد، و برای آن بذر و شاخ و برگ و میوه‌ای هست؛ بذرش آن دستورها و تعالیمی است که این مریبان بنی آدم هر یک بنوبه خود از طرف مربی عالم در دل‌های توده بشر افشاندند، آنانیکه آن بذرها را با اعمال خود طبق دستور پیغمبران در اعماق قلب خود پرورش می‌دهند، حتماً در انجام کار درختی با شاخ و برگ شده و به نسبت زحماتی که در راه رویانیدن و پروراندن آنها متحمل شده اند از میوه آن که فلاح و رستگاری می‌باشد بهره‌مند خواهند شد، و روزگار بی‌پایانی را در زیر سایه آن بسر خواهند برد، خلاصه هر آنکه در دنیا روحش را با ذوات مقدسه پیغمبر و ائمه اطهار پیوند و براهنمائی این راهنمایان گم‌شدگان در این وادی سراسر حیرت و ضلالت، براه افتد. یعنی قرآن و سنت و سیره پیغمبر و ائمه را نصب العین خود کرده میزان اعمالش قرار دهد، عاقبت خویشتن را بسر منزل سعادت ابدی رسانده و بالاخره داخل در حریم شفاعت آنان شده و با آنان محشور خواهد شد ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱] اینک در احادیث

منقوله از طریق شیعه و سنی (علماء) را نیز در عداد شفعاً قرار می‌دهد بخوبی همین معنی را تأیید می‌کند، چه علماء در حقیقت نمایندگان عمومی پیغمبرند، اینان کسانی هستند آنچه را که از این آموزگاران خدائی می‌یابند بمردم می‌آموزند، و هر آنچه که از کتاب خدا و سنت و سیره پیغمبر و ائمه استفاده می‌کنند بمردم می‌رسانند، و بالاخره اینان نیز بنوبه خود بذر شفاعت را در زمین دل‌های افراد بشر می‌فشانند، هر آنکه طوق پیروی آنانرا که در حقیقت پیروی از پیغمبر است بگردن انداخت، گفتارشان را بقبول تلقی کرد، و بالاخره روحاً خود را قرین آنان قرار داد البته در آخرت در دایره شفاعت آنان داخل شده و در زمره‌شان محشور خواهد شد.

این است معنی شفاعت انبیاء و اولیاء، این است آن شفاعتی که در عوض اینکه در انسان بمناسبت اتکاء بغیر در امور دین، ایجاد ضعف نفس کرده، او را به تنبلی و کسالت وادار بکند، همواره انسانرا بسعی و عمل سوق می‌دهد، و بجای اینکه یک امیدواری گزاف در انسان ایجاد کرده و در نتیجه او را نسبت بهتک نوامیس شرع، جسور نموده خلاصه انسان را در امر دین مغرور بکند، او را بین خوف و رجاء که تنها عامل موثر در سعی و عمل است نگاه می‌دارد، رعب و ابهت هر یک از نوامیس الهی در دل او جایگیر شده همواره تمام آنها را با نظر عظمت و احترام می‌نگرد، و بالتیجه خویشتن را کوچکتر از این می‌داند که بتواند در راه مخالفت آنها کوچکترین قدمی بردارد، خلاصه آن شفاعتیکه موجب سعادت دنیا و آخرت مسلمان است مراد از آن همین است و بس، نه اینکه پیغمبر و ائمه جمعی را در آخرت از لحاظ اینکه نسبت بانان در ظاهر اظهار علاقه می‌کردند - با اینکه مقررات دین را در کمال بی‌اعتنائی تلقی می‌کردند - از آتش جهنم که از لوازم لاینفک سرپیچی از ایشان است نجات داده، بروضه رضوان که رهین پیروی خدا و رسول است، رهسپار بکنند، زیرا مکرر گفتم سعادت و شقاوت اخروی بر حسب شریعت عقل و بحکم نصوص قرآن کریم گرومند عمل انسان است ﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [یس: ۵۴] یعنی: امروز ستم کرده نمی‌شود هیچ نفسی چیز را، و پاداش داده نمی‌شود مگر آنچه را که می‌کردید، یعنی هر کس طبق کردار و رفتار خود جزا داده می‌شود، نه از ثوابشان چیزی کاهیده می‌شود و نه زیاده بر استحقاق، عقوبه می‌شوند بلکه کاملاً طبق عدالت رفتار خواهد شد ﴿الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [غافر: ۱۷] امروز پاداش

شود هر کسی بآنچه که کسب کرده: از اعمال حسنه و افعال سیئه، هیچگونه ستمی در اینرو نیست، نه ثواب کسی کمتر از اعمال شایسته او باشد، و نه عقاب شخصی زیاده بر کردار ناشایسته او باشد، و نه کسی را بگناه دیگری مؤاخذه بکنند و نه نیکی را پاداش بدی دهند، بتحقیق خداوند سریع الحساب است.

۳- کتمان حق چنانکه علماء و رؤسای مذهبی یهود برای حفظ منافع شخصی خود یک رشته معانی باطله را پیش خود اختراع نموده با حقایق تورات مخلوط می کردند، و همواره در مقام کتمان آنها بر می آمدند، خلاصه جهل و اشتباه کاری را دو حامی بزرگ خود قرار داده حفظ شؤون و منافعشانرا در اغفال توده عوام تشخیص داده بودند ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۴۰-۴۲].

اینچنین در بین مسلمین هم جمعی روحانی نما از دیر زمانی همین رویه را پیش گرفته و بالاخره وضعیت اسلام و تشکیلات اجتماعی مسلمین را بحالت رقت باری درآوردند.

۴- نفاق - یهودی ها چنانکه در اثر ضعف نفس و جبن فطری، ملکه صداقت را از دست داده، نفاق و دورویی را که از مظاهر ملکه رذیله دوغگوئی و بر هم زنده انتظام جامعه است پیشه خود قرار داده و در نتیجه ارکان اجتماعیشان را متزلزل ساخته و هر دسته ای در کمال زبونی در محلی بسر می برند ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِعَضُهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟﴾ [البقرة: ۷۶]

اینچنین در بین مسلمین نیز روح صداقت که اساس فضیلت و ریشه بیشتر مکارم اخلاقی است مفقود گشته، نفاق و دورنگی خلاصه دروغ با تمام مظاهرش جایگیر آن شده است.

۵- مردمرا امر به پرهیزکاری نمودن و خویشتن را فراموش کردن چنانکه در بین ملت یهود جمعی بودند که مردمرا به تقوی و نیکوکاری امر نموده و در عین حال خودشان دچار هزاران گونه اخلاق نکوهیده بودند، و در حقیقت خودشانرا فوق قانون و عزیز بیجهت پنداشته بهیچ وجه بمقررات دینی و مزایای اخلاقی عنایت نداشتند، باصطلاح واعظ غیر متعظ

بودند ﴿اتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تُلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟﴾

[البقرة: ۴۴] اینچنین بین مسلمین هم جمعی همین رویه زشت یهود را پیش گرفته در عین اینکه مردم را دعوت باخلاق و آئین انسانیت می کنند، خود بمراحلی از آداب انسانیه دور مانده عملاً آشنائی به اخلاق ندارند؛ با وجود اینکه در هر محفلی نسبت بدین اظهار دل بستگی و علاقه شایانی می کنند؛ و همواره سنگ اسلام را به سینه می زنند، عملاً خویشتن را دشمن اسلام معرفی کرده در راه آن کوچکترین قدمی که تماس بامنافعشان داشته باشد بر نمی دارند! آری اگر چنین نبود امروز اسلام دچار این انحطاط و مسلمین گرفتار چنین مذلت و مسکنة نمی شدند.

ع- تحریف کتاب خدا همانطوریکه علماء یهود برای پیشرفت مقاصد شخصی خود کتاب خدا (تورات) را تحریف کرده اند ﴿وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۷۵] اینچنین در بین مسلمین هم فرقه غلاة از شیعه چنانکه در ص ۱۰۲-۱۰۳ مبسوطاً نوشته قرآن کریم را تحریف کرده یعنی یکمشت مطالبی طبق عقاید سخیفه خود بعنوان قرآن منتشر کرده و برای تأیید آن احادیثی نیز بنام ائمه اطهار ساخته اشاعه داده بودند، نهایت آنکه یهود در این خصوص موفقیت حاصل کرده یعنی آنچه را که می خواستند، از تورات کم کرده و یا بوی افزوده و بالاخره تورات کنونی را تشکیل دادند، لیکن آیات ساختگی فرقه غلاة خوشبختانه هنوز هم در خلال همان احادیث ساختگی باقیمانده و بالاخره تا کنون قرآن مقدس را ملوث نکرده است.

خوانندگان محترم چنانچه در عادات و اخلاق فردی و اجتماعی یهودی ها وتوده مسلمین - بخصوص شیعه - قدری دقت کنند، می فهمند که بسیاری از اخلاق یهودی ها علاوه بر آنچه که شرح دادم در مسلمین سرایت کرده و بالاخره تصدیق خواهند کرد که این حدیث شریف از جمله معجزات حضرت ختمی مرتبت است.

بطوریکه در صفحه ۱۲۸ گفتم رجعیین برای اثبات رجعت جز (خبر) دلیلی اقامه نکرده، بلکه اصلاً جز آن دلیلی در دست ندارند، گرچه تمسک بچند آیه قرآن و اجتناع منقول هم جسته اند، ولی چون معمولاً بتوسط احادیثی که متضمن شرح و تفسیر آیات است، متمسک بآیات می شوند، وبدون آن اصلاً متوجه بقرآن کریم نمی شود، واجماع منقول هم چون از شعب

خبر واحد و باصطلاح خبر واحد لبی است؛ از اینرو مرجع آن دو به همان خبر است، ولی ما بشما وعده داده بودیم که با اینحال با رجعیین مماشات کرده هر یک از آنها را بعنوان دلیل علی حده پذیرفته در اطراف هر یک جداگانه بحث کنیم.

در باره (خبر) چیزی را فروگذار نکرده آنچه که گفتنی بود گفتیم، در خصوص قرآن آنچه آیاتی که بآنها متمسک شده‌اند در ذیل همان خبرهایی که متضمن شرح آنها بوده پس از جواب استدلالشان مبسوطاً در مقام شرح و تفسیر آنها بر آمده‌ام، اما راجع به اجماع که سید مرتضی - بطوریکه مرحوم مجلسی نقل می‌کند - بآن متمسک شده‌است، همه محققین برآنند که اجماع منقول دلیل مستقلى نیست بلکه از اقسام خبر واحد است، بطوریکه آنرا بخبر واحد لبی تعبیر می‌کند، در هر حال جمعی از محققین مانند شهید ثانی و شیخ مرتضی انصاری و آخوند خراسانی و غیره آنرا بطور کلی حتی در مسائل فرعی که ادله ظنیه هم در آنها کفایت می‌کنند حجت نمی‌دانند، چه رسد بمسائل اعتقادی که متوقف بر علم و یقین است؛ خلاصه اجماع منقول بر فرض ثبوت حجیتش از ادله ظنیه‌است، و دلیل ظنی چنانکه در صفحه ۴۸-۵۲ نوشته‌ام در مسائل اعتقادی بطور کلی مردود و غیر قابل قبول است.

پس از این مذکورات بخوبی دانسته شده که رجعت و برگشت مردگان باین دنیا چون بر خلاف اصل ثابت در عالم کون و سنت حتمیه خداوند است و بر طبق آنها هیچگونه دلیل عقلی و نقلی در دست نداریم که ما را وادار باعراض از آن اصل مسلم بکند، از اینرو ناگزیریم که آنرا جز امری موهوم و بی اصل چیزی ندانیم.

بلی این اخبار، گذشته از جنبه مخالفت یا عدم موافقت آنها با قرآن و حکم عقل، چنانچه صحیح بود، ممکن بود که بگوئیم مراد از رجعت، رجعت آثار و دولت ائمه اطهار است چنانکه سید مرتضی - بطوریکه مرحوم مجلسی از او نقل می‌کند - می‌گوید "جمعی از اصحاب ما رجعت را تأویل بر رجعت آثار و دولت ائمه کرده‌اند" یعنی چون عقول و افکار بشر پیوسته در ترقی و تکامل است و بالاخره روزی خواهد رسید که اکثریت هر جمعیتی از مردمان عاقل و مفکر تشکیل بشود، البته در آنروز مردم حقایق دین اسلام و این آئین فطرت و عقل را که اصلاً توجه‌اش عقلا می‌باشد، کاملاً دریافته و بالاخره عظمت و رونق اولیه اسلام که در حقیقت از آثار ائمه کرام است، بحالت اولیه‌اش بر گشته و رجعت می‌کند.

البته بر هر مسلمانی فرض است که به رجعت باین معنی معتقد بوده و همواره منتظر

همچو روزی بوده باشد.

در خاتمه به کسانی که پیرو دین حق و یا در جستجوی آن می باشند درود می فرستم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین و الطاهرین.



فهرست مطالب

- (بسم الله الرحمن الرحيم) - ۳ -
- (دیباچه) - ۴ -
- اسلام دین فطرت و آئین انسانیت است - ۹ -
- آری اسلام دین عقل و فکر است! - ۱۰ -
- اسلام دین «وسط» یا جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرت است - ۱۷ -
- اسلام دین علم و حکمت است! - ۲۹ -
- اسلام دین برهان و حجت است! - ۳۴ -
- (کنیسه و علم) - ۳۸ -
- اسلام دشمن تقلید و تعصب جاهلانه است! - ۴۴ -
- موقعیت حدیث ، و تاریخ بیدایش تدوین آن در اسلام - ۵۵ -
- (دواعی جعل حدیث) - ۶۲ -
- ۱- اختلاف در امر خلافت یا خصومت در سیاست - ۶۲ -
- ۲- تعصب - ۷۶ -
- ۳- اختلاط مسلمین با اجانب و ورود فلسفه در اسلام - ۸۴ -
- ۱- تناسخ ارواح - ۸۶ -
- ۲- مسئله خلود و ابدیت عذاب جهنم - ۸۷ -
- ۳- مسئله قدم و حدوث کلام الله - ۸۸ -
- ۴- مسئله قدر: (جبر و تفویض) و بحث در صفات الله - ۸۸ -
- ۵- بحث در کیفیت معراج - ۸۹ -
- ۶- رجعت - ۹۱ -
- ۷- مسأله تشبیه: - ۹۱ -
- ۸- تحریف کتاب الله - ۹۳ -
- ۴- تخریب اسلام و ترویج مذاهب باطله - ۹۹ -
- ۵- تقرّب به خلفاء و احراز موقعیت در جامعه - ۱۰۰ -
- ۶- ارتزاق - ۱۰۰ -
- ۷- ترغیب و ترهیب - ۱۰۱ -

-
-
- ۱۰۴ - معرفات حدیث مجعول
 - ۱۰۸ - اقسام حدیث
 - ۱۱۴ - رجعت بر خلاف اصل ثابت در عالم کون و سنت حتمیهء خداوند است
 - ۱۱۷ - رجعیین جز یک دلیل اقامه نکرده اند
 - ۱۱۸ - اخبار رجعت نه متواتر لفظی هست و نه معنوی
 - ۲۰۲ - قرآن می گوید: مردگان هیچگاه بدنیا بر نمی گردند
 - ۲۰۷ - [خلاصه این مبحث]
 - ۲۰۹ - [استدلال سید مرتضی بیک حدیث نبوی و جواب آن]
 - ۲۱۴ - [توضیح معنی شفاعت]
 - ۲۲۱ - فهرست مطالب